

خوشبختی

از دریچه حقیقت

اقتصادی افکار:

دکتر گرینک

مارکوس

تولستوی

ایران شهر

امرسون

ساموئل سما یلز

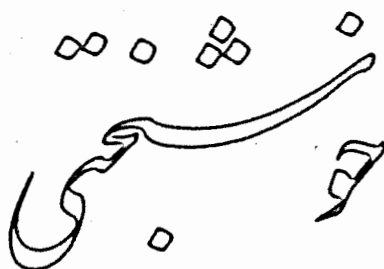
ترجمه و نگارش: احمد آهی



خوشبختی از دریچه حقیقت

۲	۰
---	---

در این کتاب یکصد و از نوابع بشر با
نور افکن های قوی فکر و دینیرنا
زندگانی را برای شمار روشن میکند



از درک حقیقت
.. پی ..

اقتباس از افکار:

دکتر گرلینک — مارکوس — تونسستوی

ایران شهر — امرسون — ساموئیل سمایلز



ترجمه و کارش

احمد احمی

۳۵۰ ریال

از همین نویسنده :

بزرگترین نیروی رانسان
و اصول روانکاوی

بزودی منتشر میشود .



بسمایه انتشارات ابن سینا

تهران - میدان ده شهربان

چاپخانه افست مروی

بنام خداوند بزرگ و آفریننده که نعمت خرد، اراده و عشق را
بأنسان عطا فرموده

ما و خوشبختی

هیچ فراموش نمیکنم یکی از روزهای بهار بود از شهر بیروت
رفته در یکی از ویلاهای اطراف بتنهایی گردش میکردم امتداد رودخانه
بزرگی را گرفته پیش میرفتم، صدای غلظیدن آب روی سنگها در سکوت
محضی که فضا را گرفته بود مثل آهنگ دلنوازی بگوش میرسید بوی شکوفه
های بهاری و منظره کوه و سبزه و درخندگی جمال طبیعت بطور محسوسی
مرا از خود بیخود کرده بود. کنار رودخانه روی تخته سنگی نشستم
متأسفانه نه شاعر بودم که منظره بدیع طبیعت را با شعر نقاشی کنم و نه
نویسنده ماهری که تمام ریزه کاریهای زیبایی بزرگی را که با چشم
میدیدم و با قلب حس میکردم روی کاغذ بیاورم. همینقدر میفهمیدم که
يك هم آهنگی عجیبی با تمام کائنات پیدا کرده ام، خودم را با طبیعت مربوط
میدیدم، خودم را از این عالم بزرگ میدانستم و این عالم بزرگ را در
خود میدیدم. يك تعادل حقیقی و يك حالت لبریزی از شور و شغف و
نشاط در باطن خود حس میکردم. از این دنیای مادی پریاهو و جنجال
اوج گرفته بیالا پرواز میکردم ولی ضمناً بآن مسلط هم بودم میدیدم که
الف

انتشارات ابن سینا که از چندین سال قبل بمنظور نشر و ترویج کتب سودمند همواره سعی مینموده بهترین کتایها را برای تنویر افکار عمومی و بالا بردن سطح فرهنگ در کشور ایران انتشار دهد؛ اینک بسیار خوشوقت است که موفق بنشر کتاب «خوشبختی از دریچه حقیقت» که یکی از آثار مفید دانشمند محترم آقای احمد آهی است گردیده و میتواند ارمغان تازه ای بارباب ذوق و دانش تقدیم نماید.

امیدوار است مشارالیه موافقت فرمایند که کتابهای دیگر ایشانرا هم این کتابخانه چاپ نموده و در دسترس هم میهنان عزیز بگذارد.

مدیر کتابخانه ابن سینا

چطور عده از حال اعتدال خارج شده اند. یکی شب و روز نفس زناش
 میدود و پول جمع میکند. یکی با هزارها دروغ و نیرنگ میخواهد ترقی
 کند! بخودش دروغ میگوید، ب مردم خیانت میکند برای آنکه در ظاهر مردم
 باواهمیت بگذارند. او خودش میداند مردم باطناً باو عقیده ندارند و مردم هم
 میدانند دروغی تملق میگویند ولی همه خود را گول میزنند، دلشان را مثل بچه
 که با عروسك بیروح وقت میگذرانند مصنوعاً خوش میکنند. خوب میدیدم
 که هر کس چطور چشم و گوش خود را بسته و خود را بطرز حیرت آوری
 گول میزند. دنبال خوشبختی میدوند و خیال میکنند خوشبختی را با
 آزدن این و آن و دزدی و دروغ و فریب میتوان بدست آورد. میدوند و
 با عجله هم میدوند برای آنکه بخوشی برسند. ولی بیچاره ها نمیدانند که
 درست در جهت مخالف خوشبختی میدوند و هر چه بیشتر میروند از خوشبختی
 دورتر میشوند. گریه و فغانشان بآسمان بلند میشود، از بخت بد خود
 شکایت میکنند و مینالند و خیال میکنند خوشبختی هائده ایست آسمانی
 که فقط بمقربان درگاه میرسد بعد یکبارہ بادلی نا امید و مأیوس در گوشه
 میشینند و عینك سیاه بدبینی بچشم میگذارند و بدنیا و مافیها فحش میدهند
 و عمری را با یأس و بدبختی بیایان میرسانند.

صدای ضجه و زاری از این دنیا بلند بود. خوب گوش میدادم و متأسف
 بودم از اینکه دنیای باین زیبایی مردمی مثل ما گنج و نمك شناس میپروراند
 درست در همین موقع حس کردم هر چه لازمه خوشبختی است در خود ماست
 نه بیرون از ما. فن خوشبخت زیستن و رمز آن همین است که انسان
 با حقایق روح خود آشنا شود، خود را بشناسد، حدود قوای خود را تشخیص
 بدهد. قلب کسی که هم آهنگی خود را با دنیا حفظ کرده درست مثل
 آینه ایست که تمام حقایق جهان بزرگ در آن منعکس میشود. راه خوشبختی

را میبندد و در آن قدم میگذارد و بخوشبختی حقیقی هم میرسد. ولی کسی که آئینه قلبش را زنگ هوی و هوس گرفته حقیقت و خوشبختی نمیتواند در آن منعکس شود. اگر خوشبخت هم باشد خوشبختی را در خود حس نمیکند و مثل تشنه ملتهبی باین در و آن در میزند و برای جرعه آب دنیا را زیر و رو میکند ولی افسوس اگر در کنار دریا هم باشد آب را نمی بیند. میان آب حیاتی و آب میجویی فراز گنجی و از فاقه در تک و بوئی تمام بزرگان بشر باز بانهای مختلف سعی کرده اند این معنی را بمردم بفهمانند که هر چه هست نیست در خود آدم است. انسان هر چه میخواهد باید از خودش بخواهد.

توئی که مظهر ذات صفات انسانی	بملك صورت و معنی تو عرش رحمانی
کتاب جامع آیات کائنات توئی	از آنکه نسخه لاریب فیه را جانی
تو راست با همه انسی از آنکه تو همه	از این سبب تو مسمی با سم انسانی
اگر بکنه کمال حقیقت بررسی	زخویشتن شنوی آن صدای سبحانی



وقتی درست فکر کنیم می بینیم که تمام هادیان خوشبختی بشر از هر ملتی که بوده اند و بهر زبانی که تکلم میکردند يك منظور را تعقیب کرده اند و آن بهوش آوردن انسان است از این حال رخوت و سستی و بیبا کردن چشم اوست بحقائق دنیا برای آنکه بتواند کتاب طبیعت را بخواند و هم آهنگی خود را با دنیا و کائنات حفظ نموده در مسیر ابدی و راه تکامل پیش برود و خود را مظهر آن انسان عالی، آن انسان کامل و زیبائی که منظور حقیقی خلقت است بنماید. در همین پیشروی است که انسان سعادت را در اعماق وجود خود حس میکند. انسان وظیفه دارد در دنیا خوشبخت باشد و این خوشبختی وقتی امکان پذیر است که با طبیعت مانوس باشیم و افق

فکر را تا جائیکه بتوانیم وسیعتر نموده يك عالم زیبائی از اخلاق خوب و انسانیت و نوع دوستی بالای این عالم مادی پر جنجال برای خود درست کنیم و ساعتهائی از عمر خود را صرف محاکمه نفس و تطبیق عملیات نفس با آنچه وجدان و روح انسانیت طالب است بنمائیم. و در نظر داشته باشیم که يك سلسله بزرگ قوای روحی بشکل گوشت و پوست و استخوان در نیامده که در این دنیا با رنگ زردی و پریشانی و اضطراب زندگی کند و بدون آنکه وجودش منشأ اثر باشد از بین برود، نه هرگز اینطور نیست ماخلق شده ایم که بخوبی و خوشی زندگانی کنیم و باطرافیان هم نور سعادت بتابانیم و وظیفه داریم با هر نوع بیعدالتی و هر مانعی که در راه سعادت جامعه می بینیم بجنگیم و در راه تکامل جامعه بشری وجود های مؤثری باشیم. این حقیقتی است که بزبانهای مختلف گفته شده اینک خلاصه از

افکار و عقائد چند نفر از شیفتگان خوشبختی بشر را که از ملتهای مختلف

انتخاب نموده در این کتاب منعکس مینماید.

بطوریکه ملاحظه میشود صدای آنها صدائی است که از حلقوم روح خود ما بیرون میآید. روح محبوس ما از سه دریچه خرد، اراده و عشق با زبان بی زبانی هر روز با ما صحبت میکند. اگر گوش شنوا داشته باشیم صدای روح را خوب میشنویم و خوب میفهمیم. هیچ لذتی در دنیا بالاتر از این نیست که انسان با روح خود آشنا باشد و خودش را بشناسد و درست مطابق میل روح باطنی و وجدان خود زندگی کند ولی افسوس محیط اجتماعی امروز باین کوری و کوری عارضی ماکم کرده و بجای تلقینات خوب تلقینات مضر میکند و دیواری که بین ما و وجدانمان هست هر روز ضخیمتر مینماید. معلوم نیست عاقبت کار بکجا خواهد کشید. امروز وظیفه تمام نویسندگان روشن فکر و حقیقت پرست این است که دست بدست

هم داده و با نوشتن مطالب سودمند و ذکر وظائف فردی و اجتماعی و
مسئولیت سنگینی که ما در مقابل خود و دنیا داریم عموم مردم را در
راه حقیقت و انسانیت دعوت بانحاد و اتفاق نموده جامعه را بسمت نیک
بختی سوق دهند.

احمد آهی

بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۵۲

هر روز برای چند دقیقه هم که
بر فراز قلل بلند افکار عالی و تنه
زیبای عالم انسانیت سیر کنید پر
آنکه بدست زندگی عادی باز
روح تازه تر و نیرومندتر و جو
میشوید . (آندره موریس)

چند راهنمایی مفید در زندگی عملی

دکتر گراینگ میگوید :

اگر میخواهید هر کاری را با موفقیت باتمام برسانید اول باید نقشه
داشته باشید و بعد سعی کنید قدم بقدم مراحل مختلف آنرا طی کنید .
در هر کاری وقتی موفقیت پیدا می کنید که تمام حواستان متوجه آن
کار باشد یعنی صورت ظاهر و صورت باطن شما هر دو در آن واحد متوجه
جزئیات آن کار باشد .

خستگی :

یگانه مینا و پایه ناخوشی بشر است . خستگی باعث می شود که
تمام عواطف منفی انسانرا از اطراف محاصره کرده قدرت هر عملی را از
انسان سلب کند باید با خستگی جنگید و یگانه راه آن مواظبت در
خوراك و رفع مسمومیت غذایی از خون است کم خوردن كمك بسیار خوبی
برای دفع سموم از خون میباشد مغزی که با خون کثیف تغذیه میشود قادر
نیست بخوبی وظایف خود را انجام دهد .

همانطور که انسان قبل از خواب اعصابش سست شده و بعد بخواب
میرود در تمدن امروز هم بشر بواسطه خستگی رخوت و سستی کم کم اعصاب
و بعد مغزش را از کار انداخته مانع هر نوع تجلی و خودنمایی قدرت فکری
و روحی میشود چیزهایی که خیلی بخستگی انسان كمك میکند افراط در
شهوترانی و استعمال الكل و پر کردن معده با هر نوع غذا بدون رعایت وقت

و نوبت میباشد .

عجله و شتاب خیلی زود انسانرا خسته میکند برعکس تأنی و متانت سبب میشود که انسان زودتر موضوعی را حل نموده و خسته هم نشود .

بهترین علاج خستگی

وقت گذراندن در تنهایی است . هفته یکبار دو سه ساعت تنها به بیابان یا جنگل یا کنار رودخانه بروید تا بخودتان متوجه شوید و بفهمید که موجودی آزاد هستید اعضاء و عضلات را استراحت کامل بدهید خواهید دید مثل محبوسی که از زیر زنجیرهای گران معاشرتهای سنگین اجتماعی خلاص شده باشد نفس راحتی کشیده احساس يك راحتی کامل در اعماق روح خود میکنید .

با نهایت قدرت سعی کنید بتمام عواہلی که شمارا درزندگی عصبانی میکند پشت پا بزنید تا يك فضای راحت و بی سروصدائی برای نفس کشیدن روح و معرفت باطنی خود ایجاد کنید .

هیچگاه غضبناك نشوید . از خشم و غضب هیچوقت فایده نمی برید در هنگام غضب فوراً به پشت دراز بکشید و نفس عمیق بکشید خواهید دید خود بخود غضب شما تسکین می یابد .

اگر خیلی خسته و عصبانی هستید

درروی يك صندلی راحت که در گوشه اطاق خوش هوائی باشد به پشت قرار گیرید بطوریکه عضلات در کمال راحتی باشد . هیچ قسم فشاری متوجه آن نشود تمام بدن باید لمس بوده مثل آدمی که قادر بانجام هیچ کاری جز راحتی نیست و مخصوصاً در اطاقتان کسی نباشد پس از آنکه عضلاتتان بحال رخوت در آمد شروع کنید کم کم نفس بکشید و در فکر تان جز کلمه راحتی چیز دیگری نباید باشد .

کی باید کار کنیم؟

بهترین موقع کار صبح است.

هر روز صبح در ساعت معین کار خود را شروع کنید و بهتر این است که در دقیقه معین حتی شروع شود.

بهیچ کار دیگر رسیدگی نکنید، جواب هیچکس را ندهید، حتی گوشی تلفن را هم برندارید بمدت کار توجه نداشته باشید نیم ساعت کار منظم کافی است که بمرور مغز شما را بکار منظم عادت داده و بازده چند ساعت کار غیر منظم ارزش داشته باشد.

چقدر باید کار کنیم؟

در دفعه اول هر اندازه کار کردید و خستگی آمده همان اندازه استعداد و استقامت شما را نشان میدهد. فقط بواسطه تمرین در تنظیم کار میتوانید ساعات کار را زیاد کنید نه با جبر و زور. کاری که با عدم توجه و فکر و بی میلی انجام شود ماشین جسم و مغز را درهم میشکند اگر مدت کار شما در روز يك دقیقه هم اضافه شود باز در ماه نیم ساعت بمدت کار شما اضافه شده و این خیلی قیمت دارد خوشبختی انسان روی توانائی است که بتواند خود را مرد کار کند و بانشاط کارهای خود را انجام دهد.

ورزش

باید در عین حال که عضلات خود را بحرکت درمیاورید قوای روحی خود را هم ورزش دهید یعنی کاملاً متوجه اعمال ورزشی خود باشید نه اینکه فکرتان متوجه چیز دیگر باشد.

کسیکه میخواهد در جامعه نفوذ و بهمکاران خود تفوق داشته باشد باید بدو بوجود خودش و باعصاب خودش حکمفرمائی کند.

سعی کنید از قسمت چپ بدن بازده قسمت راست بدن استفاده

کنید. کارهایی که بادت راست انجام میدهید بادت چپ هم انجام دهید حتی چیز نوشتن را با این تمرین موفق میشوید يك سلسله قوای عظیم و دماغی خود را (قسمت راست مغز) که تاحال بشکل وقفه و سکون بوده بیدار نمائید و خواهید دید انقلاب بزرگی در هوش و قریحه و فکر شما دست خواهد داد.

چطور مطالعه کنیم؟

غذائی که خوب جویده شده زود هضم شده تبدیل بخون میشود. چیز خواندن باعجله و سطحی که تمام فکر و دقت متوجه آن نباشد جز صدمه چیز دیگری ندارد.

چیزی را که برای یاد گرفتن و خواندن در پیش خود دارید با کمال ملایمت و دقت جمله بجمله خوانده و افکار خود را بامؤلف در يك ردیف قرار دهید.

اگر موضوعی را نفهمید دوباره بخوانید تا مقصود مؤلف برای شما واضح شود. آنقدر بخوانید که فکر مؤلف را بدون هیچ زحمت بفهمید همینقدر که دیدید تفکرات شما شروع به تشمت میکند همانوقت موقعی است که قوه ضبط خسته شده و ادامه آن خستگی شما را عصبانی می کند در این موقع خواندن را قطع کنید.



در دنیا باید فهمید بهترین نوع زندگی چیست. پس از دقت در این موضوع می فهمیم که انسان روز بروز در طول مدت زندگی قوای جوانی را از دست داده ضعف و پیری باو مسلط میشود و انسان عاقل باید کاری کند که مرور زمان را در نمو و ترقی و تکامل و نشاط روح خود حس کند نه در انحطاط جسم. چون این جسم لباسی است که زود یا دیر انسان بایسد

در بیاورد انسان حقیقی روح است که باید کامل شود موضوع تکامل روح را باید طوری محور نیت و گفتار اعمال خود قرار دهید که هر زستی، هر سلامی، هر بلی و هر نه که می گوئید متناسب با این موضوع صورت گیرد. همیشه خود را بفکر کردن عادت دهید تمام قوای ما و تمام جرأت ما بدون فکر در خواب است. فکر دقت را جلب نموده و جرأت را بیدار میکند و دقت یگانه شرط تمرکز و تجهیز قوا برای انجام هر کاری میباشد.

اطفال خیالی دقیق هستند زیرا بر طبق اصول طبیعت پایه و مبنای متعددی را در قوای فکری بنا نمیکنند و دقت خود را از یک موضوع به موضوع دیگر متوجه نموده و با کمال نظم و ترتیب این قوه را استعمال میکنند.

قرینت مشهور باطنی

بهترین تربیت عملی این است که شما اول بتوانید طبق اراده و میل خود از خواب برخیزید و ممکن است در این موضوع اول برای خواب بعد از ظهر ممارست کنید یعنی بخوابید و بگوئید یک ساعت دیگر بیدار میشوید. درست یک ساعت دیگر بیدار شوید بعد درست نیم ساعت دیگر بخود تلقین کنید که بیدار می شوید. بعد ده دقیقه دیگر و باین ترتیب بوجه مؤثری در شعور باطنی خود نفوذ می کنید و هنگام انجام تصمیمی که گرفته اید قوای شعور باطنی مطیع شما هستند و بشما کمک میکنند.

برای تکمیل و تقویت اراده

هر روز صبح مرتباً قبل از طلوع آفتاب بیدار شوید از صبح باید کار با کمال ملاحظه و فهم شروع شود.

در همه چیز معتدل و مرتب باشید بر خوری قوای بدن را کم میکند. با اشخاصی معاشرت کنید که از شما فهمیده تر و دنیا دیده تر باشند. هر قدر تحصیل کنید و بهر اندازه فهم و قابلیت شما بیشتر شود بهمان اندازه شانس

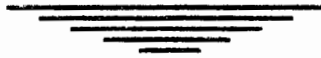
پیشرفت شما زیادتر خواهد بود.

هر روز یکساعت وقت خود را صرف خواندن کتب علمی کنید و یکساعت قوای دماغی خود را تکمیل کنید این دو ساعت کار یسومیه مقام شما را در جامعه مستقر میکند.

خوش قلبی حرف پوچی نیست اساس نوع دوستی و انسانیت است. خوشبختی يك هائده بهشتی نیست بلکه نتیجه يك زندگانی ساده و فهمیده است.

این نصیحت سقراط را همیشه بخاطر داشته باشید :
عدم احتیاج مطلق مقام الوهیت است - داشتن احتیاج جزئی نزدیکی بخداوند است.

/ از همه چیز باندازه احتیاج استفاده کنید ولی علاقه و دلبستگی بآن پیدا نکنید در این موقع است که روی همه چیز پا گذاشته و بدون اینکه افسوس و تأسفی داشته باشید زندگانی خود را از سایرین بالاتر برده بهمه چیز غالب شوید. فقط در این موقع است که لذت حقیقی را درک میکنید.



مار کوس میگوید:

چرا نسبت بهم خشمناك ميشويم

اگر معتقدیم که ابناء بشر از يك جنسند جسمشان از همین پوست و گوشت و استخوان و روحشان هم از يك منبع خدا شده و همه برای کمک کردن بهم خلق شده ایم پس چرا انقدر همدیگر را مزاحم خود میدانیم و نسبت بهم بادیده خشم و غضب نگاه میکنیم. مگر شما وقتی دست یادداشتان درد می گیرد هر چقدر هم شمارا بی تاب بنماید آنها را می شکنید؟ خیر اگر آدم عاقلی باشید علت عدم سازش را پیدا کرده و آنرا رفع میکنید و از يك سلامتی کامل و هم آهنگی داخلی خود لذت میبرید.

نظر خود را وسیع تر کنید و عین همین عمل را با جهان و جهانیان بنمائید و بدانید که در تمام کائنات يك هم آهنگی بزرگی وجود دارد و این خود شما هستید که با اعمال بی رویه و کودکانه خود می خواهید خود را از این هم آهنگی دور کرده، از قانون عالی بشریت تبعیت نکنید آنوقت توقع دارید که از زندگی لذت ببرید؟

نخستگي بزرگترين مرض عصر حاضر است

این زندگی پر جنجال بکلی اعصاب را درهم شکسته و سرعت عجیبی روح و جسم انسان را فرسوده مینماید شما ناچارید برای تجدید قوا و لو چند روز هم که شده از محیط خود دوری گزینید من بشما نصیحت میکنم اگر بتوانید تڭ و تنها بکنار دریا یا کوهستان بروید با امواج خروشان دریا آشنا شوید زبان طبیعت را بفهمید و تامل کنید با عظمت طبیعت محسوس باشید کوه و دریا و تمام اشجار با شما صحبت میکنند آشارها با صدای روح بخش خود بزبان طبیعت بمن و شما می گویند چرا انقدر از طبیعت دور می-

شوید؟ چرا هر روز برای خود هزار گرفتاری بیمعنی درست میکنید. روح و جسم شما نشئه فہم اسرار طبیعت است. اما آنرا در غوغای اجتماع و زندگی روزمره درك نمی کنید. بہمین جهت ہمیشہ نالانید و از دست این زندگی مصنوعی بتنگ آمده اید.

اگر میگوئید مابطوری دز زندگی غرق شده ایم کہ فرصت استراحت و بیرون رفتن از شهر را نداریم پس خواهش میکنم این پند را گوش کنید: «انسان ہمیشہ برای مسافرت بیک نقطه امن آزاد است. آن نقطه امن قلب خودتان است بآنجا سفر کنید اگر روح شما صاف و قلب شما راست باشد جلال و عظمت باشکوهی در آنجا خواهید دید در کنار جویبارهای مضاف و درختان پر طروات آن در نہایت استراحت آرام گرفته و روح شما پراز سرور و شادی خواهد شد و قوت جسم و روح شما خیلی زیاد میشود.» از خستگی حذر کنید - در هر کار اعتدال را در نظر داشته باشید بیخودی و برای هر چیز در ہیجان نباشید - اگر بتوانید اعصاب خود را ہمیشہ راحت و در حال تعادل نگاہدارید بیک ہم آہنگی مفرحی در تمام بدن خود حس می کنید و در اعماق روح خود بیک راحتی توأم بالذاتی حس میکنید و این حالی است کہ باید ہمیشہ داشته باشید.

شہوت مقام

کجا میروی! چرا آنقدر باین در و آن در میزنی. من میدانم برای چه. برای کسب قدرت. برای اینکه مردم بتو اهمیت بگذارند و تو بتوانی خود فروشی کنی اما من بتو بیک حقیقت جاودانی میگویم: تو و امثال تو، حتی بزرگانی کہ پس از چند قرن هنوز اسمشان در زبانهاست کف های صابونی بیشتر در مقابل این امواج زندگی نبوده و نیستند. آنچه هست قدرت بزرگی است کہ مستقیماً از پیشگاه الہی ہمہ را بوجود آورده

و اداره میکند. اگر میخواهی قدرت جاودانی پیدا کنی محو نیات و اراده این قدرت بزرگ باش با این قدرت بزرگ هم آهنگ شو، هر چه او میخواهد تو هم همان را بخواه تا بفهمی لذت قدرت حقیقی چقدر زیاد است.

علت بدبختی ها

شما علت بدبختی های خود را در کجا جستجو میکنید؟ مطمئن باشید سبب بدبختی های شما دردنیای خارج بودیعه گذاشته نشده بلکه در رأی و افکار و عادات خود شماست.

اگر بتو افتد

آنطور که شایسته است از دقائق و ساعات امروز استفاده کنید مطمئن باشید از فردا هم استفاده خواهید کرد و در نهایت خوشی و آسانی هم این دنیا را ترک گفته بدنای دیگر ملحق میشوید همانطور که میوه شیرین رسیده بسپهرت از شاخه کنده شده از درخت پرورش دهنده خود همیشه راضی و سپاسگذار است.

آیا فقر بدبختی است؟

تو باید مثل سنگ ته دریا پابرجا باشی تا بتوانی امواج سه بگین را از روی سر خود رد نمایی. بتو میگویند که فقر بدبختی است ولی اگر درست فکر کنی می بینی چیزی که روح را ضرر نمیزند نمیتواند بدبختی باشد بلکه برعکس فقر خوشبختی است اگر بتوانی آنرا با گشاده رویی و رضایت تحمل کنی.

پختلور بدبختی همی کنی؟

درست فکر کن در پشت سرت لایتناهی در جلوی روبرت لایتناهی حقیقتاً برای توجه فرق میکند که عمرت سه سال یاسی سال یاسی قرن زیادتر شود.

امر طبیعت

صبح زود از خواب بیدار می شوید و میل دارید از دقائق لذت بخش استفاده کرده در رختخواب استراحت کنید ولی فکر کنید تولد شما برای استراحت بوده یا برای انجام وظیفه خدائی!...

گنجشک و عنکبوت و زنبور عسل را ببینید باچه جدیتی مشغول انجام اعمال طبیعی خود می باشند شما انصاف است استراحت را بر کار ترجیح دهید البته استراحت لازم است ولی همانقدر که خود طلب کننده استراحت یعنی طبیعت لازم میداند نه بیشتر زیاد غلطیدن در رختخواب و زیاد تر از مقدار لازم معده را پر کردن یعنی انجام ندادن اوامر طبیعت.

دینی را منتهی

هر کاری که مطابق وجدان و اوامر خدائی تشخیص میدهند آن کار را انجام دهید از استهزاء و خنده جهان باک نداشته باشید راه راست خود را بروید و بدانید که راستی یکی است همان راستی که در طبیعت شماست همان راستی است که در طبیعت جهان نیز وجود دارد هر دو در يك جهت میباشد و نقطه انتهایی آن هم یکی است و آن خداوند است.

آیا میخواهید همه شما را دوست داشته باشند؟

این آرزوی هر کسی است که اطرافیان او را صمیمانه دوست داشته باشند ولی مثل اینکه يك قوه که هر چه میخواهید اسمش را بگذارید همه را وادار میکند که خود را بیشتر از دیگران دوست داشته باشند. خود شما هم از این قاعده مستثنی نیستید انصافاً وقتی فکر کنید می بینید که باطناً خودتان را از همه دنیا بیشتر دوست دارید. پس اگر فرض کنید دنیائی باشد که همه افراد در آن دنیا دیگران را بیش از خود دوست بدارند شما در آن دنیا بآرزوی خود میرسید زیرا همان قوه همه را مجبور کرده که

شما را بیشتر از خودشان دوست بدارند ولی فراموش نکنید که اینجا هم شما نمیتوانید از این قاعده مستثنی باشید یعنی طبق همین قوه باید همه را بیشتر از خود دوست داشته باشید پس در همین دنیا هم با بکار بستن این اصل: «که همه را بیشتر از خود دوست بداریم میتوانیم دنیائی بوجود آوریم که در آن همه ما را بیشتر از خود دوست داشته باشند.»

خیلی مضحك است

اغلب ما دروغ میگوئیم ولی میل داریم اشخاص ما را راستگو بدانند ترسو و زردل و بی اراده هستیم ولی میل داریم اشخاص ما را شجاع و قوی دل و با اراده بدانند. فراموش می کنیم تا شخصی ما قبل از هر کس بر راستی و شجاعت و اراده خود ما ایمان نداشته باشد محال است کس دیگری باین صفات ما ایمان پیدا کند - اگر بفرض ما را بصفاتى که حقیقتاً واجد آنها نیستیم بستانند خیلی باید احمق باشیم که خوشمان بیاید.

توقع انسان

بعضی اشخاص را می بینیم بمحض اینکه کوچکترین خدمتى بکسى کردند فوراً توقع دارند تا آخر عمر این احسان آنها ورد زبانها باشد و چندین مقابل این خدمت تلافی به بینند ولی برعکس عده دیگر بانهایت خوش قلبی خدمت بدیگران را وظیفه انسانیت خود میدانند، اینها مثل درخت انگور خوشه های خود را بارور میکنند و از این عمل طبیعى خود لذت میبرند. اسب راه خود را میرود و سواری میدهد - سگ پاسبانی میکند - زنبور عسل عسل تهیه میکند و هیچکدام اینها بخود نمیبالند و کسى را بتماشای عملیات خود دعوت نمیکند.

آیا میدانید چطو میخوابید؟

در اجرای اوامر خداوند جهان با نهایت بی صبرى عجله کنید و در

این راه با گامهای بلند پیش بروید نه مثل اطفال سرافکنده و عبوس بلکه مثل کوری که دنبال بینائی میدود و مجروحی که در جستجوی مرهم است زیرا خداوند از شما جز آنچه خواهش طبیعی و فطری خود شماست چیز دیگری نمیخواهد ولی خود شما از خداوند خلاف خواهش حقیقی خود را توقع دارید همیشه اینطور است در نظر ماسر آب آب جلوه میکند .
بهترین طرز زندگی

از همین ساعت طوری زندگی کنید که میل دارید در دقائق آخر عمر زندگی کنید فرض کنید الان میخواهید حساب عمر خود را پس بدهید در اینصورت قوه قضاوت شماروشن شده و برای آتیه تان فوق العاده مفید است .
عمر کوتاه است

تنها حاصل گرانهای آن خدمت بنوع است پس در بدست آوردن این حاصل عجله کنید .
خط مسیر زندگی

يك هسته سيب وقتی در زمين كاشته شود استعدادی كه در آن مخفی است بظهور رسانیده كم كم بزرگ میشود درخت میشود . هنگام بهار عطر شكوفه های آن مارا سرمست میکند او از همان ابتدا بموجودیت خود و این دنیای بزرگ كه پدید آورنده اوست ایمان كامل داشت روی ریشه خود استوار شد ، هر آن برای همان آن زندگی میکرد بهمین دلیل هر آن او را باطراوت می بینیم . او بمقتضای طبیعت خود رفتار میکرد . برای همین طبیعت هم روز بروز او را سر بلند میکرد .

شكوفه های بهاری ریخت او غمگین نشد كه چرا طبیعت سرمایه زیبایی مرا گرفت .

چرا غمگین شود وقتی میداند كه تمام وظائف خود را در این ساعت

انجام داده و میداند که دنیا دنیای عشق و سربلندی است. او درست فکر میکند نتیجه هم بگیرد. شکوفه‌ها ریخت ولی بجای آن سیب‌هایی بوجود بیاید که انسانرا خیره رنگ و بو و زیبایی آن مینماید.

پس چرا ما پند نمی‌گیریم. ما هم باید روی دو پای خود بایستیم. بنفس خود اتکاء داشته باشیم و هیچکس را در زندگی و سرنوشت خود مؤثر ندانیم. وظائف هر آن راهمان آن انجام دهیم. در صورتیکه مواظف خود را با پاکدامنی و طهارت قلب انجام میدهیم نبایستی از سهمکین‌ترین طوفانهای مصیبت دنیا بخود بیم و هراس راه داده مضطرب شویم برعکس مثل کوه ثابت و استوار روی پای خود ایستاده بحوادث زندگی لبخند بزنیم و مطمئن باشیم که این مصائب برای بالا بردن درجه روحی و عظمت فطری ماست نه برای کوچکی و پستی ما.

سعی کنیم استعدادهای نهفته که در وجود ما بشکل نقطه مخفی است پرورانده بزرگ کنیم و برای اینکار يك راه هست. اغلب تنها باشیم بهر چیز کوچک فکر کنیم. خود را عادت بفکر کردن بدهیم. با این حربه تاریکی‌های وجود را شکافته در اقیانوس مخفی خود لثالی حکمت و معرفت رادر آوریم آنوقت است که بخود ایمان پیدا کرده میفهمیم هر چه هست و نیست در خود ماست و خداوند باخلق انسان یکی از شاهکارهای خلقت خود را بوجود آورده است.

حاصل کارخانه انسان

آیا هیچ فکر کرده‌ایم ماشین عظیمی که در اختیار ماست محصول چیست؟ بقول موريس مترلینگ اگر فقط محصول شکم را محصول آدم بدانیم باید بگوئیم بزرگترین تنك انسان همین شکم و روده‌هاست. محصول حقیقی انسان افکار و اعمال روزانه اوست که يك اثر با برجا

بعد از خودش باقی میگذارد .

اگر ما مدیر يك کارخانه بودیم هیچوقت مواد بی مصرف درست نمیکردیم . ممکن نبود موادی درست کنیم که مردم نپسندند و از آن نفرت داشته باشند .

ما که مدیر بزرگترین کارخانه‌های دنیا هستیم و میدانیم محصول آن فکر و قوایی است که در دنیای مادی بی نظیر است چرا این محصول بزرگ را واری نمیکنیم ؟ فکر ما اغلب ترس ، حسد ، بخل ، کینه بوجود میآورد که باعث اذیت خود و سایرین است .

سعی کنیم فکر خود را متوجه بهترین اعمال کنیم هر روز صبح قبل از شروع بکار قبل از آنکه لای دندانهای عادت بیفتیم و آنروز را مثل هر روز بدون کم و زیاد بیایان برسانیم سعی کنیم با هر کس مقابل میشویم دردی از او دوا کنیم ، دلی بدست آوریم و خدمتی بخود و جامعه خود بکنیم . سعی کنیم روز بروز در دنیا بیشتر چیز بفهمیم و دانایتر شویم روز بروز بر - محبتمان نسبت بمردم افزوده شده مهربانتر شویم تا برای مردم نافع تر باشیم در نتیجه حاصل کارخانه ما روز بروز مرغوب تر و در بازار جهان روسفیدتر خواهیم بود .

عظمت انسان

انسان وقتی بزرگ میشود که وجدانش بزرگ شود - هر قدر تسلط وجدان بر اعمال و گفتار و نیات انسان قوی تر شود بهمان نسبت شخصیت و عظمت انسان زیادتر میشود .

طمع بوزینه

معمولا وقتی میخواهند بوزینه را شکار کنند در کدوی مجوفی قدری برنج میریزند و سوراخ کوچکی که فقط دست بوزینه در آن میرود درست

می کنند و بدرخت می بندند بوزینه بیچاره می رود بادیست برنج را در آورد
مشت را پر از برنج کرده دیگر نمیتواند از سوراخ بیرون بکشد آنقدر صبر
میکند تا شکارچی بیاید و او را بگیرد بیچاره جان خود را فدای حرص و
طمع میکند حرص مانع میشود از اینکه بوزینه برنج ها را بریزد و دست
خود را بکشد و خود را نجات دهد.

اگر درست فکر کنیم ما هم بعضی مواقع آزادی جان و شرافت و
مناعت نفس را فدای منافع پست حیات دنیا میکنیم بدون اینکه خودمان
متوجه باشیم شکار طمع و آرزوهای دور و دراز خود میشویم.

يك عامل مهم برای پیشرفت در اجتماع

شما هر قدر فعال و باهوش و فهمیده باشید وقتی نتوانید باخوشروئی
بمردم نزدیک شوید نمیتوانید در اجتماع برای خود راهی باز کنید زیرا
مردم بظاهر شما بیشتر اعتماد میکنند تا آنچه در باطن دارید.

ما و دنیا

يك دختر طناز، بسیار زیبا و عشوه گر که لباس بسیار قشنگی در بر
داشته گردن بند قیمتی از جواهرات درخشان بگردن آویزان نموده اگر
طفل دوساله در مقابل زیبایی خیره کننده این دختر فتان قرار گیرد چه میکند؟
تمام حواس او متوجه گردن بند و تلؤلؤ جواهرات است او میخواهد
بهر قیمتی شده دست انداخته گردن بند را بکشد جز این چیزی نمیفهمد.
آری از تمام رموز عشقی - زیبایی های طبیعت او، چشمان جذاب و قیافه
دیوانه کننده او بی خبر است.

بحکم غریزه چیزی را میخواهد که در خود فهم و شعور کودک
اوست بچیزهای ماوراء شعور ذاتی خود بی اعتناست.



ما هم نسبت باین جهان بزرگ عیناً مثل همان کودک دیوانه هستیم؛ چیزهایی میخواهیم که شهوات حیوانی ما را اقناع کند و از آنچه يك روح بالغ ورشید و فهمیده از دنیا میفهمد بی خبریم.

خیال میکنیم دنیا فقط برای همین ساخته شده که بخوریم و بخوابیم و شهوت رانی کنیم و جز این لذتی نمیدانیم غافل از اینکه روحهای رشید بر موز عشقی و اسراری واقف شده اند که مدهوش زیباییها و طنازیهای آن گردیده از اعمال کودکانه سخت بیزار و مردم را نسبت باین علاقه های بچگانه مسخره میکنند.

روحهای رشید نمیتوانند مردم را در لذات روحی و سعادتهای بی-پایان خود سهیم کنند حتی نمیتوانند در اطراف آن صحبت کنند مگر بگوشت و کنایه همانطور که شما از چیزهای دیگر آن دختر نمیتوانید برای طفل دوساله صحبت کنید یا باو بفهمانید.

تَوْهُ بَجَادِبِهِ دُرُ الْاَنْسَانِ

گاهی خود را از مردم پنهان میکنیم؛ اینطور بنظرمان می آید که مردم از ما بدشان می آید، یا اقلاً آنطور که میل داریم نسبت به ما صمیمی نیستید. این موضوع را خوب حس میکنیم و برای همه کم و بیش این فکر آمده ولی کمتر کسی از خود دلیل این بد آمدن با کم محبتی مردم را پرسیده دلیلش این است: که ما خودمان نمیخواهیم و بسا نمیتوانیم نسبت به مردم صمیمی باشیم و اهمیت آنها را آنطور که هست بفهمیم. با هر کس روبرو میشویم دلمان میخواهد معایب او را در نظر بگیریم همیشه در فکر انتقاد هستیم و نمیخواهیم محاسن طرفمان را به بینیم؛ محال است با پست ترین ورذل ترین افراد جامعه تماس پیدا کنید و اگر انصاف داشته باشید حسن

کوچک یا بزرگی بین تمام بدیها و دریاها فساد او پیدا نکنید چقدر خوبست ما همین حسن او را که در نتیجه کوش زیاد و با حسن نیت پیدا کرده ایم برخ او بکشیم و او را بنده احسان و حق جوئی خود بکنیم فقط از این راه است که میشود مردم را بهترین راه انسانیت هدایت کرد.

اگر این رویه همیشه ما باشد دیری نخواهد گذشت که خود را در يك محیط صالح و صفا و خوشبینی خواهیم دید. همه مردم ما را صمیمی ترین دوست و محرم راز خود خواهند دانست مثل اینکه يك قوه مغناطیسی عجیبی همه مردم را بسمت ما میکشاند و ما هم نمیخواهیم از آنها دور باشیم این معنی حقیقی جاذبه انسانیت است.

حقیقت بیغی

بالا ترین موفقیت انسان این است که بتواند خود را آنطور که هست بدون کم و زیاد بشناسد. تمام افکار و عقاید خود را صحیحاً حلّاجی کند. این کار آسانی نیست. ما نمیتوانیم سهولت تمام عقاید و افکار و موجودیت خود را هروقت که بخواهیم مجسم کنیم زیرا در زوایای تاریک روح ما بسیاری عقاید و افکار انباشته شده که بخاطر آوردن آنها کار آسانی نیست فقط با تمرین همیشه در کشف حقیقت انسان میتواند موفق شود خود را آنطور که هست بنظر بیاورد. چنین شخصی از ارتکاب کوچکترین خطا هراسان میشود زیرا وجدان قاضی او خیلی روشن بین میشود. چنین شخصی همیشه خودش است مثل بوقلمون تغییر رنگ و تغییر عقیده نمیدهد او همیشه طالب حقیقت است و از حقیقت پیروی میکند بالاخره حقیقت هم او را ببالاترین مقام انسانیت رهبری مینماید.



والتربوي گويد

انسان حقیقی کسی است که عادل، راستگو، نسبت ببردستان

شفیق، دشمن تنبلی و معتمد بنفس باشد. در مقابل هیچ خطری زبون و بیچاره نباشد و از کوشش و کاررو نگرداند هیچکس با کسالت و تنبلی بشرافت و مجد نمیرسد.

بالا رفتن از نردبان ترقی بتدریج انجام میگیرد هیچ آدم عاقلی نتایج بزرگ را یکدفعه نباید انتظار داشته باشد باید تخم پیاشد آبیاری کند بعد مواظب باشد تا هنگام درو برسد و فراموش نکند که سنگ بیدار بهتر از شیر خفته است.

دیگوفند

انسان باید نان خود را از عرق جبین و کدیمین دریاورد این جمله نه فقط اساس قوت اجتماعی است بلکه اساس قوت اخلاقی نیز هست مللی که از زیر بار این قانون اساسی شانه خالی میکنند محکوم بانحطاط معاشی و اخلاقی هر دو هستند.

هیچیک از تمایلات نفس انسانی مضرتر و خطرناک تر از تمایل بتنبلی نیست باتمام قوا باید خود را در مقابل این خطر حفظ کرد راست است که بعضی اشخاص در نتیجه کار زیاد هلاک شدند ولی عده که از بیکاری و عیاشی و خودخواهی تلف می شوند بمراتب بیشتر از آنهاست بیکاری تولید اضطراب و تشویش میکند و اضطراب مثل ریک و شن که چرخهای درشکه را از کار باز میدارد قوای روحی و بدنی را فلج میکند.

معلومات انسان

آنچه در معلومات انسان اهمیت دارد خود معلومات نیست بلکه فائده ایست که از معلومات میبریم فائده که انسان از معلومات خود میبرد نیک نامی است و دیگر اینکه هر روز بیشتر از روز پیش سعی کند فاضلتر خوش بخت تر مفیدتر و محترم تر و با نشاط تر باشد.

افکار یاس آمیز

عده هستند که همیشه و در هر موقع دست بهم زده از خرابی اوضاع شکایت میکنند ولی صاحبان ذوق از هر طرف که باد بوزد از قوه آن استفاده کرده بیروز میشوند بهمان نسبت که دنیا تغییر کرده بایستی با افکار نوتری مجهز شد اگر دارای افکار عملی نباشیم و با سرعتی که دنیا جلو میرود جلو نرویم عقب خواهیم ماند.

افلاطون میگوید :

اگر بخواهید اعمال بشر را ببینید بالای تپه مرتفعی بایستید و از آنجا درست در اعمال و رفتار بشر دقت کنید آنوقت میفهمید اولاً آدم چه ضررهای جبران ناپذیری بخود و اطرافیان میزند . چقدر کمیابند اشخاصی که از روی فکر تمام اعمال خود را بصلاح خود و جامعه انجام میدهند.

مار گوبن میگوید :

طوری زندگی کنید که گوئی وداع آخرین عمر شماست با مردم با نظر رحم و مروت و نهایت انسانیت نگاه کنید فقط در این صورت حقایق عالم قلب شما را روشن میکند.

با مردم مدارا کنید

خداوند جهان مدتهای طولانی است که نادرستی و شرارتهای مردم را ببیند و صبر میکند مآ که جزء متمردين هستیم چطور نمیتوانیم صبر داشته باشیم و چرا انقدر زود از مردم میرنجیم.

اصلاح مردم

وقتی برای شما ممکن است که از قهر و غضب دوری کنید و از در لطف و رأفت وارد شوید.

دوستان شما

وقتی میخواهید با کسی دوستی کنید اول ملاحظه کنید فهم او چقدر است. نیک و بد نزد او چیست؟ فخر و تحقیر را در چه میداند. سعادت و بدبختی او در چیست؟ مرگ و زندگی را چطور فهمیده؟ بعد از آن هر چه بشما بگوید شما را عصبانی نخواهد کرد زیرا روز بروز بهتر متوجه میشوید که افعال او مطابق اقوال او و اقوال او مطابق فهم او است.

شعف حقیقی انسان

فقط مربوط با عملی است که از روی عقل انجام داده مثلاً در غلبه بر شهوات و حفظ روابط دوستی با نزدیکان و واضح فهمیدن حقیقت که چه چیز را باید باور کرد و چه چیز را نباید باور کرد و جستجوی قوانین عالم خلقت.

طرز نگاشتن

در هر کجا هستید حالت آرام و گفتگوی ملایم داشته باشید هیچوقت صدای خود را بلند نکنید بگذارید معنی نطق شما درستی و اعتدال باشد.

آدم خود خواه

هرگاه عضو آدمی مثلاً دست یا پا یا انگشت را از تن جدا به بینی مطمئن باش مثل این است که آدم خودخواهی را دیده‌ای که عمر خود را در جلب منفعت خصوصی و شخصی میکند. گاهی میشود تو هم همینطور میشوی ولی هر آن میتوانی دوباره پس از فصل باصل خود بر گردی خداوند را شکر کن که این اختیار را بتو داده. آبی از اصل خود منفک مشو. سلامتی روح و جسم تو در همگاری با خلقت است نه جدائی. هر وقت جدا شوی صدای فرغ و جزع تو با آسمانها می‌رود و از بخت بد خود شکایتها خواهی کرد.

زندگی بالذات

از غصه‌هایی که ممکن است در آئینه بتو روی آورد افسرده مباش

و خود را با این خیالهای بیمعنی مشغول مکن تو مرد باش و بارهمن ساعت را با خوشروئی تحمل کن و اضافه بار از زمین و آسمان برای خود متراش خواهی دید که زندگی چقدر لذت بخش است.

هیچوقت نگوئید

اگر از خارستان نخواستید عبور کنید نکنید اگر فلان میوه تلخ را نخواستید بخورید نخورید ولی هیچوقت نگوئید که اینها زائد خلق شده اگر گفتید اشخاص فهمیده که با نظر وسیع تری بدینا نگاه میکنند بشما خواهند خندید همانطور که اگر وارد دکان کفش دوز بشوید و تصور کنید چرمهایی را که بریده و روی میز گذاشته زائد است اگر چنین چیزی بگوئید کفاش بشما خواهد خندید زیرا او میداند که هر تکه که بریده برای مصرفی است و بالاخره از آن کفشی درست خواهد شد حالا باز کفاش ممکن است خورده چرمهایی را دور بریزد ولی از شما سؤال میکنم کدام عنصری است که در طبیعت بدور ریخته شود هر چه هست قابل استفاده است. از عجائب عالم خلقت همین است که چطور خود را در دایره محدود اداره میکند.

هر چه سیر طبیعی خود را کرد میپوسد و مجدداً صرف خلقت های جدید میشود. از هیچکس مصالح برای عملیات خود نمیگیرد و برای بیرون ریختن چیزهای زائد جا نمیخواهد و ثروت خود برای خودش کافی است و وقتی درست بدقت نگاه کنیم میبینیم در همه چیز توازن و هم آهنگی موجود است.

جهان چون چشم و خال و خط و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست.

مخالفت با خداوند

هر کس مخالف راستی است مخالف خداوند است زیرا که شالوده

خلقت روی راستی و معاونت یکدیگر است نه به کجی و مخالفت هر کس از این قانون تمرد کند با خداوند مخالفت کرده .
در دستگاه خداوند بزرگ همه باید بخداوند جهان توجه داشته باشند نه بوسوسه و تمایلات خودشان .

هر کس از درد و مصیبت در زندگانی میترسد خدای خود را نمی‌شناسد و نمیتواند کاملاً میل باجرای او امر خداوند داشته باشد . هر کس مشغول لهو و لعب است نمیتواند اراده خداوند را عملی نماید و برای او محال است که شادی و غم در زندگی و مرگ و افتخار و تحقیر را در ایام حیات بی تفاوت استقبال نماید .

مرگ چیست ؟

چرا از مرگ میترسید ؟ مرگ یکی از قوانین و اصول طبیعی است مثل انعقاد نطفه در رحم ، روئیدن موی سر ، افتادن دندان ، سفید شدن مو ، پس همانطور که پس از انعقاد نطفه منتظر بدنی آمدن طفل هستید مرگ را هم باید منتظر باشیم . باید منتظر آن موقعی باشیم که از حجاب عنصری آزاد میشویم .

شما از میان اشخاصی میروید که با آنها اتحاد حقیقی نداشتید زیرا اتحاد حقیقی با اشخاصی است که در انسانیت کامل مشترکند و در جهان کمتر این اتحاد صورت حقیقی بخود میگیرد .

دستور زندگی

آنچه عقل شما حکم میکند همین الان بکنید و بتعویق میاندازید در قید این نباشید که کسی میبیند یا نه ؟

جمهوریت افلاطون و مدینه فاضله را طلب نکنید این آروزست !!
باندک اکتفاء کنید . باصلاح خود بکوشید که این بزرگترین کار شما در

این دنیا است .

تمام شکوه و جلال فلسفه و دین بسادگی و بی آلاشی آن است .
 بسعادت عمومی کسی میتواند خدمت کند که راستی و بی غرضی و
 قدرت خدمت کردن بمردم را از روی عقل داشته باشد .

چه وقت ؟

ای انسان چه وقت باجرات و بدون انفعال میتوانی پرده درونی
 را بالا زده خود را آنطور که هستی بمردم نشان بدهی .
 چه وقت خود را از غصه شهوات و جاه طلبی میرهانی ؟
 چه وقت میفهمی که حقیقت سعادت خارج از زمان و مکان و جلوه
 طبیعت و مداحی مردم است .

چه وقت بقسمت خود راضی میشوی ؟ چه وقت از اینهمه نافرمانی
 زانوی تضرع بزمن زده از خداوند بزرگ مغفرت میطلبی ؟

شرافت زندگی

عمر تو با آخر رسیده از این دقیقه تصمیم بگیر بقیه عمر را طوری زندگی
 کنی که گوئی در بلندی و یا قلعه کوهی هستی همه کس ترا ببینند بگذار
 مردم به بینند زندگی شخصی را که در این عالم از هیچکس چیزی پنهان
 ندارد . هر گاه این حالت تو بآنها ناپسند است اهمیت ندارد تو بزنگانی
 شرافتمندان خود ادامه بده .

يك دستور مهم برای همیشه

هر کاری را که شروع میکنید اول پیش خودتان فکر کنید اگر قبل
 از انجام آن کار مرگ فرا رسد برای شما باعث خجالت است یا خوشحالی

سازش با مردم

مجال است کسی بمیرد و چند نفر از مردن او خوشحال نشوند فرض کنید آدم بسیار خوب و نیکوکاری هم باشد باز چند نفر بدکار که او را میشناختند هنگام مرگش خواهند گفت اگر چه آدم بدی نبود ولی از مجالست با ما زیاد خوشش نمی‌آمد و در مقابل کارهای ما قیافه فیلسوف ما بانه میگرفت و میخواست ما را تربیت کند خوب حالا که رفت بگذار برود. درست فکر کنید وقتی پشت سر آدم بسیار خوب و نیکوکار این طور حرف بزنید پشت سر من و شما در هنگام مرگ چه خواهند گفت و متأسفانه بیشتر خوشحالان از مرگ ما کسانی هستند که در تحت حمایت ما بوده و در زندگی بیشتر باعث زحمت ما میشدند در این صورت بشما نصیحت میکنم همانطور که چراغ زندگی شما بدون کدورت در جسم شما خاموش میشود سعی کنید حتی المقدور تا جائیکه بتوانید با مردم سازش کنید و بدون هیچ کدورت از میان مردم رخت بسته و مہمبای دیدار خداوند قادر بزرگ شوید.

خود شناسی

ای انسان تو همان رشته غیر مرئی و ام‌الاسباب هستی که بواسطه او اعضای بدن تو محرك است و در خلوت خانه بدن مخفی و بچشم نمی‌آید. قوت عقل و نطق و حیات و صبر و تمام خواص آدمیت تو در آنجا تمرکز نموده است.

هر گز این خواص را بقالب خودت یعنی دست و صورت و انگشت و سر نسبت مده بی وجود آن رشته غیر مرئی تو درست مثل یک ساعت بی کوک و یا قلم بی نویسنده هستی.

در پیشگاه خداوند

نفس انسان در پیشگاه خداوند مکشوف است، پرده‌های تاریک بدن

حائل او نمیشود عقل خالق وارد عقل مخلوق است و همین رشتهٔ تقرب بخداوند است. پس تو مقتدای خداوند خود باش و بقلوب همگان با عقل خود وارد شو. آنوقت با صلح و سلامت میتوانی زندگی کنی حکومت روح بر بدن ترا از مشقات زندگی میرهاند و از میل مفرط بلذات شهوات و تجملات و پرستش مردم آسوده ات مینماید.

وی وجود خداوند

اگر از ما پرسند خداوند را دیده ایم یا نه؟ باید بگوئیم وجود او یقین است. من روح خود را هم ندیده ام ولی بوجود او در بدنم عقیده دارم و تمام حرکات عضلانی و جسمانی خود را از او میدانم - خداوند هم روح جهان است باید به پیشگاه مقدس او جبین اطاعت بځاك بگذاریم.

ارزش حقیقی شما

این است که تا چه اندازه احساسات و افکار و اعمال شما صرف نیکی و سعادت همواعتان میشود

(انشتین)

در حفاظت فکر

وقتی فکر محافظت شود مثل دریاچهٔ زیبایی خواهد بود که حوادث در آن منعکس میگردد ولی بسطح صاف و آرام آن خللی وارد نمیآورد برعکس اگر این دریاچه محافظت نشود گل و گیاه و خره سطح آن را میپوشاند و انعکاس ستارگان آسمان هم در آن محو و تیره میگردد.

هر قدر مغز تربیت شود مسرت باطنی انسان بیشتر میشود

شادی و سرور

وقتی درست باین دنیا نگاه میکنیم اینهمه جلال و شکوه و زیبایی و طراوت برای شادی و سرور مردم خلق شده و اگر غیر از این تصور کنیم

بزرگترین گناه‌ها را مرتکب شده‌ایم. این جهان مثل پل زیبایی است که نیک‌بختان از روی آن عبور کرده خود را بشادی و سرور می‌رسانند و بدبختان از و سوسه‌ها و هواهای نفس و خیالات بی‌معنی شیشه‌سیاهی درست کرده بچشم می‌زنند و روز روشن را شب تاری برای خود می‌سازند و بایأس و ناامیدی بدیار بدبختی کشیده میشوند.

ارزش حقیقی هر چیز

به چیزهای بی‌قیمت قیمت بسیار ندهید و از آنکه آنرا ندارید خود را بغم و غصه مبتلا نسازید. مبدا چیز قیمتی که در کنار خود دارید بجرم اینکه آنرا مالک هستید قدر نشناسید و شکر نگذارید سعی کنید ارزش حقیقی هر چیز را بفهمید چیزیکه شما را برای اینکار قادر میکند خرد می‌باشد خردمندان دنیا همیشه مردم را بر است بودن مرگ و ناپسایداری جهان هدایت کرده‌اند پس در این صورت از جهالت نیست که انسان مرگرا که حتمی است از خاطر دور نموده و در عوض باندازه هر موئی که در سردارد یک آرزوی دور و دراز در سر پیرو راند و خود را اسیر غم و غصه بیخودی کند؟

توس

توس اساس تمام بیماری‌هاست و بیماری‌های گرفتگی خاطر و گرفتگی خاطر مایه بدبختی است. حکیمی بمحض اینکه چشمش بمریضی می‌افتاد فوراً از او می‌پرسید دچار ترس و یا فقر و فاقه می‌باشید یا نه بعد مرض او را جستجو میکرد.

بزرگان فرق خود افتاد

حوادث هر قدر بزرگ باشد در بزرگان اثر نمی‌کند و جای حوادث در بدن اشخاص ضعیف است چون ضعف در نفس مثل زخم در بدن می‌باشد چیزی که عضو سالم را ابتدا متأثر نمی‌کند عضو زخمی را شدیداً متأثر می‌سازد.

چطور زندگی میکنید؟

درست پیش خودتان مجسم کنید دو نفر وارد بازاری میشوند یکی عاقل و با محبت و دیگری سفیه و کینه توز اولی بادلی راحت بدیدن صنایع ظریفه و لطائف و زیباییها مشغول و معامله میکند و سود میدهد و با خوشحالی از بازار خارج میشود دومی با همه گلاویز شده کینه این و آن را بدل میگیرد بالباس پاره و قیافه خشمناک از بازار خارج میشود نه معامله کرده و نه سودی برده و نه لذتی داشته شما میخواهید جای کدام یکی باشید؟

اگر در وقت گرفتگی

میبیند اوقات اشخاصی که خیلی بنظر شما مهم میآیند بسیار بد میگذرد یا بحسد و رزیدن و یا بمقاخره کردن و قتلشان تلف میشود وقتی بگذشته خودتان هم نگاه کنید میبینید یا باهمال گذشته و یا بغفلت چون باین حقیقت متوجه شدید خواهید فهمید بهمان اندازه که چشم تنگی در مال دنیا بداست در وقت گذراندن ممدوح و پسندیده است با توجه باین موضوع فقط انسان میتواند از دقائق عمر خود استفاده نموده بثری باقی بگذارد. کاری کنید که آیندهتان از گذشته بهتر و سودمندتر باشد.

تسلط ما بر هیچ چیز کامل نیست تنها چیزیکه طبیعت ما را بتمام معنی مالک آن کرده وقت میباشد. جای بسی تعجب است آن چیزهایی که در حقیقت مال ما نیستند اگر از دست بدهیم چقدر غصه میخوریم در صورتیکه از دست دادن بهترین و حقیقی ترین سرمایه خود را بدون غصه بلکه باشعف و شادی هر روز میبینیم.

راه رستگاری

از نظر مادی طوری زندگی کن که گوئی دائما زنده خواهی بود و از نظر معنوی طوری زندگی کن که گوئی فردا خواهی مرد.

انسان باید زمام وقت خود را درست بگیرد و بهیچکس اجازه ندهد که در آن دخل و تصرفی نماید.

اگر بتوانید کار این دقیقه را با بصیرت و روشنی فکر انجام دهید مطمئن باشید که میتوانید برای آینده هم اساس متینی برای انجام آرزوهای خود درست کنید.

تولستوی میگوید:

انسان عاقل کمی که زندگی کرد متوجه میشود هر چیزی را که بتصور خوشی و مسرت با زحمات زیاد بدست آورده صورتی از مسرت بوده و معنویتی نداشته و تا امروز برای بقاء زندگانی نزاع میکرده که آن زندگانی هیچ راهی بسوی بقاء ندارد.

همینطور حس میکند حیات انسانی با آن همه اهمیت که مقام رفیعی را کسب کرده بود فقط وهم است و خیال ولی حیات نوع بشر که در نظرش بی وقار و اعتبار بود حقیقتی است ثابت و برقرار.

مبادات حقیقی

اگر میل انسان بسعادت شخصی تبدیل شود بمیلی که سعادت عمر را در نظر بگیرد دیگر مصائب و دشواریهای حیات حتی مرگ قدرت شکستن چنین سعادت را ندارد. غیر از آن شخصی که درست بمعنی عبارت فوق پسی برده و همینطور زندگی میکنند بقیه درست زندگانی حیوانی دارند و خودشان هم نمیفهمند.

راک حقیقت

آن ساعتی را که شنیده اید صدای صور اسرافیل مردگان از قبر برمیخیزند همین الان است شما متوجه باشید همین الان از قبر تن بیرون بیایید و زندگی حقیقی خود را پیدا کرده و آن زندگی را ادامه بدهید.

خیلی عجیب است

همه مردم طوری زندگی میکنند که گویی اعمالشان محتاج بمعنی نیست از وخامت حال و آتیه خود خبری ندارند.

انسان همواره میشود

که در عالمی زندگی میکند که هر يك از موجودات زنده قوه مخصوص بخودی دارند که آن قوه موجب سعادت و بقاء آنهاست چنانچه برای هر يك از نباتات و حیوانات ناموس خاصی است که بواسطه خضوع و تسلیم در برابر آن همیشه خرم و شاد و جامه حیات بر قامتشان رسا و زیباست.

حیات حقیقی انسان

وقتی در انسان شروع میشود که وجدان حساس در انسان طلوع نماید ولی ورود بصحنه این حیات حقیقی برای کسانی که وارد نشده اند مانند دختری که عوارض آبستنی و درد زایمان را از خود دور و خارج از طبیعت میدانند ترس دارد.

تولد طفل

باین دنیای بزرگ برای آن نیست که در ولادت ادراک مسرت و خوشحالی میکند و یا میفهمد که خیر او در زائیده شدن است بلکه برای آنست که دوره رحم را تمام کرده بر او واجب است که از حیات جدید متابعت نماید عالم سابق دیگر از عهده نگاهداری او برنمیآید.

نمو و ترقی و جدان در انسان محسوس نمیشود مگر اینکه یکباره خودپرستی را دور نموده و سعادت فردی را از جمله محالات بداند.

«قوة عقل»

عقل برای انسان ناموسی است که حیات او را بدرجه کمال میرساند

مانند ناموسی که حیوان بموجب آن غذا میخورد و برای حفظ نوع خود تولید نسل میکند و یا مثل ناموسی که بموجب آن گیاه و درخت شاخه و برگ و شکوفه میدهد و یا شبیه است بناموس اجرام فلکی که زمین و ستارگان را متحرك میسازد.

صعود بقلة انسانیت

انسان همینکه فهمید معنی حیات حقیقی چیست و نفس خود را بالای حیات حیوانی برداز آن بلندی میبیند که وجود حیوانی اوسایه ایست که در وقت مرگ زائل میشود و میبیند این جسم حیوانی اوازشش جهت مواجهه با خطرات و مصیبت های بزرگ است و هر يك بنوعی او را بفناء و اضمحلال تهدید مینماید چون نمیفهمد که این حرکت و صعود عین حیات است از چیزهائی که میبیند میترسد بجای آنکه ایمان بیاورد بقوه که او را تا این درجه بلند کرده و در راه ترقی و سعادتش كشانده از آنچه دیده میترسد و فروود میآید که دیگر نتواند چیزهائی را که دیده بود ببیند. ولی باز وجدان حساس مجدداً او را بلند میکند تا قدر در زندگی این حرکت صعودی و نزولی تکرار میشود تا روزیکه انسان بفهمد وظیفه او ارتقاء است در همان راهی که وجدان حساس نشان میدهد باید کم کم حیات حیوانی را در خود تحلیل کرده از نور خداوندی استفاده برده خود را بر رشد انسانیت برساند همانطور که دانه گندم خود را در ساقه تحلیل برده از نور آفتاب مدد گرفته رشد میکند و بسعادت خود نائل میشود.

وجدان حساس مرتب بگوش انسان میخواند که جنك وجدالی را که ما برای سد حاجات حیوانی برآه انداخته ایم ما را بسعادت حقیقی نمیرساند

میگویند

ترك سعادت ذاتی برای انسان عملی است پسندیده و دلالت دارد

بر شجاعت و علو روح ولی ترك سعادت حیوانی و شخصی برای انسان نه فضلی است و نه دلالت دارد بر شجاعت او بلکه شرطی است از شروط حیات انسانی و ممکن نیست انسان خود را از این شرط بی نیاز بداند.

حیات انسان

بنا باقتضای افکاری که مردم با آن انس گرفته اند حیات بشری يك جزء از زمان است که از ولادت جسم حیوانی شروع و بمرگ آن خاتمه پیدا میکند در صورتیکه این زمان محدود حیات بشری نیست بلکه زمانی است که فقط وجود انسانی مانند حیوان است این همگی که از انسان دیده میشود منتهی بمرگ میشود و وجدانی که غیر مرئی است منتهی بحیات میشود

شخصیت حیوانی

در نظر انسان مانند کلنگی است که بانسان داده میشود برای کندن چاه و بیرون آوردن آب و هر چه قدر کند شود خود طبیعت او را تیز میکند تا بالاخره فاسد شده و از بین برود. این کلنگ را باونداداند تا هر روز صیقلی کند و در پارچه به پیچد و یکجا نگاهداری کند منظور از زندگی پر کردن دیگ معده و دیدن دنبال مسرات فانی نیست بلکه منظور کوشش در بقاء سعادت عمومی است.

در نتیجه تعلیمات پست و فاسد محیط امروز خواهش های شخصیت حیوانی مانند گیاه های موزی و خار های ناهنجار حلق و گلوی ریشه حیات حقیقی ما را فشار میدهند.

انسان نباید لوازم حیات را عین حیات بداند.

در بخت

همه مردم آن عاطفه که حلال مشکلات است میشناسند. چه قدر زیبا و قشنگ است عاطفه محبت که انسان را وادار میکند شالوده حیات خود

را برای فایده رساندن بدیگران بریزد. ولی محبت و دوستی قول و گفتار نیست بلکه عمل است و کردار. انسان نمیتواند لاف دوستی بزند مگر وقتی که مطمئن باشد در آن دوستی طمع سعادت شخصی نیست.

مبدأ و مظهر دوستی و محبت بزرگتر از آنست که بعقل بیاید آن يك حالت درخشنده و پسندیده ایست که در تمام احوال با عقل و وجدان موافق است سعادت انسان در دوستی و محبت عیناً مانند سعادت نبات است در نور. بانام قلب خداوند خود را دوست داشته باش و بندگان او را هم همین طور عیناً مثل خودت بدان تا بخداوند نزدیک شوی.

سعادت حقیقی

رسیدن بسعادت حقیقی برای انسان ممکن نیست مگر وقتی که به بطلان وجود حیوانی ایمان آورده فریب های او را بشناسد.

تسلیم غلط امروزی

کسانی که با اصول و تعلیمات غلط امروزی آشنا هستند گمان میکنند که زیادتى حیات و سعادت آنها باید از خارج و بدست دیگران انجام پذیرد و حال آنکه زندگی بدین ترتیب اقتضا میکند که انسان نسبت بدیگران با حیل و قهر و غلبه رفتار کند و این منافى با معنی محبت و سعادتى است که بالطبع نتیجه محبت میباشد.

این اشخاص نمیدانند که سعادت وجود حیوانی نفی صرف است، نقطه صفری بیش نیست بلکه خود را گول میزنند و میگویند این صفر که میت بزرگی است که زیاد و کم در آن راه دارد و تمام قوای عقلی خود را برای زیاد کردن این صفر بکار میبرند در حالیکه نمیفهمند این صفر مساویست با صفر دیگر و بخود همیشه رنج پیوده میدهند.

بهترین دلیل

برای آنکه ترس از مرگ در حقیقت ترس از مرگ نیست بلکه ترس از حیات دروغی و مظاهر آنست این است که مردم خود را میکشند برای خلاصی از مرگ و حال آنکه این عمل را برای خلاصی از حیات دروغی انجام میدهند.

يك حقیقت روشن

انسان از تغییراتی که بر جسدش وارد می‌آید نمی‌ترسد، و بیشتر راغب است این تغییرات زودتر انجام شود و بدوره کمال خود خاتمه بدهد انسان در اول مرتبه قطعه گوشت قرمزی بیشتر نبود که هیچ چیز جز معده نمی‌شناخته و اول دعوتی را که اجابت نمود دعوت شکم و شهوت بوده تا امروز که دعوت قلب و دعوت عاطفه بزن و اولاد را اجابت میکند پس از این تغییری که در وقت مرگ بر او حادث میشود چرا باید بترسد.

حیات حسابی

هر نوع حیاتی خود گول زدن است مگر زندگانی که شیوه اش دوستی مردم باشد بنابراین بهترین مقیاسی که میزان صبیح و روشنی از زندگانی را نشان میدهد محبت است. محبت خوراك روح و جلادنده روح و روشنی ده زندگانی است.

در خانه سعادت

انسان سعادت زندگانی را طلب میکند و دستش به امان آن نمی‌رسد برای آنکه در خانه سعادت را که محبت است نمی‌شناسد چقدر زشت است زندگانی که در آن محبت وجود نداشته باشد و چقدر خوشبخت است موجودی که بتمام عالم محبت داشته باشد.

يك خانه زيبا

چقدر زیباست عقلی که انسان را معتقد بکند باینکه این خانه خراب خواهد شد و بزودی این خانه جسم و وسائل خانه داری را باید گذاشت و رفت فقط خانه زیبای محبت است که دائمی و برقرار خواهد ماند.

مزه حیات و معاد ابدی

را کسی در این دنیا میتواند بچشد که جان خود را قربان دیگران کند و آنها را بیشتر از خودش دوست بدارد.

نور درخشان

انسانی که پایه حیات و زندگی خود را روی محبت حقیقی نسبت بعموم افراد قرار میدهد از کنار این حیات سرد جسمانی میبیند که از گوشه حیات دیگری که کاملاً وجود آنرا حس میکند نوری درخشان میتابد و این نور کسی را روشن میکند که به بهترین طرزی مأموریت حقیقی خود را در این دنیا انجام دهد.

درد و اندوه

هر درد و اندوهی که بانسان وارد میشود منشأ آن خطاهایی است که از خود ماسرزده. از خطا دور شوید تا اندوه ها از شما دور شوند این دردها سببش تعدی و تجاوز بروجدان و نافرمانی برداری از اوست. این تعدی ها بوسیله درد و اندوه وجود خود را بما نشان میدهند و میخواهند ما را بسمت يك زندگانی حقیقی و درخشانی هدایت کنند.

لذت حقیقی

هر چه محبت و دوستی کم شود رنج و عذاب زیادتیر میشود. هر چه محبت زیادتیر شود رنج و عذاب تجلیل میرود ما زندگانی که سرپای آن

محبت باشد از هر نوع رنج و غصه دور خواهد بود و این معنی لذت انسانرا روشن میکند.

کاظم زاده ایرانشهر میگوید:

درست باعضاء بدن خود نگاه کنید انگشت با انگشت کار میکند. دندانهای بالا و پائین بهم کمک میکنند. هر عضو بدن برای سلامت تمام بدن کار میکند چونکه میداند اگر عضوی بضرر عضو دیگر کار کند ریشه هستی خودش را هم خشک میکند.

خطای بشر

ما نمیدانیم که مرکب هستیم از روح و جسم. روح اصل است و بدن فرع. او آمر است و بدن مأمور همیشه برای تحصیل آمال و حفظ جسم میکوشیم و روح خود را بکلی فراموش میکنیم. این است که هر چند وسائل لذت جسم را فراهم میکنیم باز هم میبینیم خوشبخت نیستیم باز دل ما گرفته و احساس سیری از دنیا میکنیم برای این است که صدای روح بلند است و میگوید خرسند نیست و آمال او بجا آورده نشده است. مرد عاقل باید حق روح و جسم هر دو را ادا نماید در تغذیه و تقویت هر دو بکوشد جسم ما برای صعود و ترقی و نیل بسعادت روح لازم است و نگاهداری او از این نظر باید مورد توجه قرار گیرد.

مرد نفس پرست

روح مرد نفس پرست از بوی گند هوسها و شهوات حیوانی طوری متأدی میشود که رغبت بجلوه کردن پیدا نمیکند و او را راهنمایی هم نمیکند این نوع اشخاص هم خود و هم عده زیادی از مردم را از راه تکامل باز میدارند.

سقراط میگوید:

کسی که از بدن خود مواظبت میکند مواظبت از چیزی میکند که

مال دوست نه خود او و هر شخصی که ثروت را دوست دارد در حقیقت نه خود را دوست دارد و نه چیزی را که متعلق باوست بلکه چیزی را دوست دارد که از چیز متعلق به خود هم دورتر است.

زندگانی امروز

زندگانی مردم کنونی بقدری دور از عقل و اعتدال میباشد که میتوان گفت اکثر آنها پرستش شکم و عبادت بدن را میکنند نه تنها اغلب مردم خبر ندارند که يك روح جاودانی در آنها منزل دارد بلکه آنهایی هم که قائل بوجود روح هستند نمیدانند که روح آنها هم پرورش و غذا لازم دارد.

خواهی فهمید

مصائبی که امروز دل تو را پاره میکند میوه عمل و انتخاب خودت است و نعمتهایی که منبع آن در خودت است در جاهای دور جستجو میکنی.

اراده

حرکت و توج روح میباشد و بی آن روح ما محکوم بسکوت میشود و سکوت جز مرگ چیز دیگری نیست.

ازاده باید دارای دو شرط اساسی باشد ۱- با عقل سلیم همراه باشد ۲- با مقاومت و استقامت توأم باشد.

يك حقیقت بزرگ

میکل آنکاو هنگام مرگ یکی از حامیان و مشوقین بزرگ خود گفت و دالامن میفهم که قسمت اعظم وعده های این دنیا خیال خام و خالی از حقیقت بوده است بهترین و امن ترین راهها این است که مرد تنها بر نفس خود تکیه کند و همیشه بکوشد که خود ارزش حقیقی خود را احراز کند.

مهر کامیابی

رجالی که در زندگی کامیاب میشوند بیشتر از مواهب شخصی باستقامت

خودشان مدیونند و بیشتر از حمایت دوستان و شرائط مساعد محیط مدیون
 خصلت استقامت شخصی هستند. يك دانه گندم چقدر باید استقامت بخرج
 دهد تا بمقام تكامل برسد. ذكاوت و دهاوژنی مانند يك تیر میجهد و خسته
 میشود ولی استقامت آرامی می رود و بنتیجه میرسد مثال مسابقه خرگوش و
 لاک پشت در اینجا بهترین نمونه موفقیت برای صفت استقامت میتواند باشد.
 خرگوشی و لاک پشتی مسابقه میگذارند که راهی را در زمان معینی طی
 کنند. خرگوش میخندد و از این پیشنهاد سفیهانه لاک پشت تعجب میکند ولی
 مسابقه شروع میشود خرگوش بایک پرش نیمی از راه را طی میکند ولی
 لاک پشت آهسته آهسته شروع بحرکت میکند خرگوش بخیال اینکه نالاک
 پشت باو برسد خیلی وقت باقی است استراحت میکند و خوابش میبرد
 وقتی بیدار میشود میبیند لاک پشت مسابقه را برده است.

خواننده معروف مادام مالیران همیشه میگفت اگر من يك روز از
 مشق کردن غفلت کنم خودم آنرا حس میکنم. اگر دوروز غفلت کنم دوستانم
 آنرا حس میکنند و اگر يك هفته اهماال کنم تمام مردم آنرا میفهمند.
 تمام مردم کسی را که در زندگانی کوشنده باشد دوست دارند و میداند
 برق کوششی که امروز در ناصیه او دیده میشود فردا بمنبع موفقیت میرسد.

عشق و محبت

برای تکمیل انسان عشق خدائی ترین چیزهاست و قتیکه این
 عشق مقصودش يك تسلیم نفس و يك قربانی سرمست باشد اما و قتیکه
 عبارت از شکار خوشبختی شد احمق ترین و فریبنده ترین چیزها میشود.
 «رومن رولاند»

دلدادۀ يك روح زیبا در تمام عمر خود با وفا میماند زیرا بجیزی
 دلباخته است که ازلی وابدی است. «افلاطون»

ادوارد شوره میگوید بیاد آورید آنچه را که در این جمله میگویم:
انسان دوبار با حقیقت روبرو میشود یکبار در عشق و یکبار در مرگ.

تمام کائنات جز یک دفتر عشق چیز دیگری نیست وجود انسانی مخزن
جواهر عشق است و قماش زندگی انسان از تار و پود عشق بافته شده است.

دوست داشتن

شکل ابتدائی محبت و عشق است دوست داشتن در دماغ ما تولید قوت ولذت
میکند، اعصاب ما را تغذیه مینماید و از آنجا تمام بدن ما قوت میگیرد و فعالیت
خویش را تامین میکند بدینجهت وقتی سرشار از محبت هستیم حال ما بهتر
و شادتر و خندانتر است و نعمت سعادت و سلامت را در وجود خود حس میکنیم.
اما برعکس وقتی کدورت و غم و غصه و غضب و افکار تاریک ما را احاطه
و استیلا میکند اعصاب ما درجنگند و میکوشند که این تأثیرات مضر و منفی
را دور کنند چونکه اینها قوت ولذت را تلف میکنند و در نتیجه این جنگ
و ستیز یا با قوه عقل و اراده و عشق این تأثیرات مضر را از خود دور میکنیم
و یا در نتیجه ضعف عقل و سستی آنها بجا غلبه میکنند در اینحال قوه اعصاب
ما درهم میشکند و ما دستخوش و اسیر آن دشمنان صحت و سعادت و لذت
میشویم. بنابراین هر کس که بیشتر دوست دارد بیشتر هم از نعمت صحت
و سلامت برخوردار خواهد شد چونکه محبت تولید قوت ولذت میکند
و در آتیه ثابت خواهد شد که کسب صحت و سعادت فقط و فقط بسته بمقدار
قوه محبت و عشق است.

قوه محبت

که بدون شك بزرگترین قوه عالم هستی است انسان باید با ممارست
و عادت روزبر و زرد خود زیاد و زیادتر کند تا بمنتها درجه سعادت برسد برای
اینکار باید ترس را که بزرگترین عامل مخرب و دشمن محبت است بکلی

از خود دور کرد. دوسوم قوای حیاتی ما را ترس فلج و نابود میکند. اکثر مردم این دوره سلولهای بدنشان در نتیجه ترس بکلی مسموم است ولی خودشان خبر ندارند از همه چیز میترسند مخصوصاً از مرگ که طبیعی ترین چیزهاست و هیچ ترسی ندارد حضرت علی علیه السلام میفرماید من با مرگ از پستان مادرم مأنوس تر هستم مردم در خوابند همینکه مردند بیدار میشوند.

يك دشمنى محبت

نفرت میباشد که باید بکلی از خود دور کرد از شنیدن و مطالعه اخبار وحشت آور و وقایع منفی باید بقدر امکان دوری کرد. در هر حال باید نیک بین و خیر خواه باشیم تمام چیزهایی که زشت و نفرت آور است باید بنظر محبت نگریست زیرا اینها هم زاده طبیعت هستند، همان طبیعتی که ما را بوجود آورده و عاشق آن میباشیم.

اگر

کم کم خود ما را باین حال عادت دهیم که تمام اشیاء را بدیده معرفت و حکمت به بینیم بتدریج کابوس نفرت از ما دور میشود و قوای محبت و حیاتی ما از زنجیر این همه عناصر مخرب و مهلك آزاد و نورپاش میگردد و اعصاب ما آرام و قوی میشود و يك حال صلح درونی و آسایش قلبی و سعادت باطنی ما را احاطه میکند و جهان در نظر ما شکل زیبایی میگیرد، حیات ما تازه تر و شیرین تر میشود آنوقت عنقای محبت و عشق ما بر سر جهان و جهانیان سایه می افکند.

يك درسى مباشرت

کسی میتواند از مردم توقع خلوص و محبت و صمیمیت داشته باشد که خود را سرمشق سازد و گرنه آنچه را ما خود نداریم اگر بخواهیم از دیگران توقع داشته باشیم بادست خود سند حماقت خود را امضاء کرده ایم

کسی که یکبار در عمرش کسی را بدرجه عشق دوست داشته کلمه دوستی و محبت بقدریک کتاب برای او معنی دارد اما برای کسی که بویی از عشق نبرده تمام کتاب عشق بقدریک کلمه هم تأثیر ندارد.

محبت پاك

يك درجه مافوق محبت معمولی است که در آن حس خودپرستی، منیت، حسد و کینه را راه نیست در اینجا قوه عقل کم کم نفوذ خود را از دست میدهد. برای این نوع محبت حدودی نمیتوان برای فداکاری در راه محبوب معلوم نمود تردید و ترس و شك و شبهه را هم بیارگاه با عظمت خود راه نمیدهد.

در مقابل این محبت موانع و زحمات درهم میشکند خطر ها و رنجها ارزش خود را گم میکند. محبت مادر بقرزند را میتوان محبت پاك دانست.

عشق

وقتی با بدائره عشق میگذاریم که به بینیم جمال معشوق و یا نام او اکثر حالات و ساءات حیات ما را میگیرد و هر وقت بی ذکر و فکر او هستیم خود را از راحتی و خوشبختی دور می یابیم. نه تنها در راه تملك او از هر گونه خطری نمیگریزیم و همه گونه فداکاری ها را میپذیریم بلکه خطر ها را استقبال میکنیم و مصائب را بجان خریدار میشویم

عشق های مجازی از این درجه بالاتر نمیروند. اینجا سرحد حقیقت و مجاز است. اینجا برزخ میان بقا و فناست. اینجا بوته امتحان و محک نفس انسانی است: کمتر نفوسی هستند که از این مرحله قدم بیلا تر گذاشته باشند.

عشق پاك

عشقی است که بکلی از آلاش اغراض و هوی و هوس و منیت عاری

شده و مانند زرناب از بوته امتحان خالص درآمده باشد .

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سرباز

ورنه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

منبع این عشق روح جاودانی هاست و باین جهت آنرا پاك مینامیم آنچه محبت و عشق تنها نامیدیم همه تموجات نفس حیوانی و نفس ناطقه ما بوده است و چون اینها فانی است آن محبت و عشق هم رنگ فنا و زوال میپذیرفت با شروط مقید میشد و با امواج احساسات منفی امتزاج میکرد . در نظر نفوسی که باین مرحله از عشق میرسند خار و گل ، سعید و وشتی ، جماد و نبات ، حیوان و انسان یکی است چونکه ایشان بدیده روح نظر میکنند و میگویند :

چشم جانم چونکه بینا شد بدوست هر چه میبینم بعالم جمله اوست .
من ندیدم غیر جانان در جهان در حقیقت اوست پیدا و نهان
این عشق شعاعی است مستقیم که از روح میآید و بر عقل فائق است
و حتی خود عقل را هم دستگیری میکند و از گم شدن در وادی حیرت نجات میدهد .

ز بس ستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

تو آمد خرده خرده رفت من آهسته آهسته

در این مقام است که بگفته شاعر بزرگوار پی میبریم :

عالم همه در تست ولیکن از جهل پنداشته تو خویش را در عالم
در اینجاست که راه رو ، راه و روش یکی میگردد و عشق و عاشق و معشوق يك وحدت کامل تشکیل میدهند .

اثرات عشق

هر چیز که ذوق و عشق در آن بکار برده شود يك شاهکار میشود .

محبت و عشق کوه‌ها و دره‌ها را در زیر پای ما هموار و سنگ‌ها را
پرنیان مینماید.

محبت و عشق اهریمن ترس و تزلزل و سستی را میگریزند و ما را
باجام دادن کارهای هولناک موفق میکند.

اگر دل ما سرشار از عشق باشد دوزخ برای ما بهشت است و اگر
بادل پر از کینه وارد بهشت شویم بهشت برای ما دوزخ میشود.

اگر در مقابل زیبا ترین جمال که عقل انسان تصور آنرا نتواند کرد
بایستید چیز فوق‌العاده‌ای نخواهید دید ولی اگر بدیده عشق و محبت بیک
صورت‌عاری از جمال نظر کنیم در نظر ما بقدریک فرشته جلوه خواهد داشت.

محبت و عشق سپر بلایا و مصائب است. کسی که سرا پای وجود
او محبت و عشق است از چه باید بترسد و کسی که همه چیز را مظهر
تجلی خدا میداند از چه چیز نفرت دارد.

جنید بغدادی میگوید:

محبت عبارت است از داخل شدن صفات حبیب بر بدن محبوب.
اگر همیشه وجود خود را منبع عشق سازیم دارای قدرت بزرگی خواهیم
بود هر عشقی که می‌خواهید عشق به طبیعت، عشق به ایده آل ولی از همه
بالا تر عشق بخداوند کائنات است. همینکه انسان باین اسرار پی برد
شکل زندگانی او بکلی تغییر میکند.

باید بدانیم

که ما این جسم خاکی نیستیم، بلکه آفتابی هستیم که در زیر ابرهای
این خاکدان پنهان هستیم پرتوی از جمال ربوبیت هستیم و آن سعادت
جاودانی که آرزومندش هستیم در خود ماست نه در بیرون از ما.

میان آب حیاتی و آب می‌جویی فراز گنجی و از فاقه در تک و پوئی
تو کوی دوست همی‌جویی و نمیدانی که گر نظر بحقیقت کنی تو آن کویی

چگونه با روح خود آشنا بشویم

زندگانی انسان مجموعه ایست از افکار و احساسات و سرنوشت او مخلوق همین احساسات و افکار است.

اگر در نتیجه دقت و کاوش معلوم کردیم که هدف احساسات و افکار ما بالاخره تهیه آمال و حظوظ نفسانی است باید یقین کنیم که هنوز در آب و گل نفس غوطه وریم و روح ما بیدار و جلوه گر نشده. هنوز پرده خودپرستی جلوی جمال روح ما را گرفته ما او را هرگز ندیده و از تجلیات زندگی بخش او بوئی نبرده ایم در اینصورت اگر شوق آشنائی روح بپامسلط شد آنوقت باید بتزکیه نفس خود کوشیم و در جستجوی دلدار تکاپو کنیم تا بآستانه وی برسیم و دیده بطن خود را بفروغ جمال وی بینا سازیم.

در این جستجو هر قدر از نفس خود دورتر شویم بحریم ملکوتی روح خود نزدیکتر میشویم. هر قدر گوش خود را بغوغا و فریاد نفس خویش بسته تر نگاه داریم ترانه روح خود را بهتر خواهیم شنید و هر چند پرده های ظلمانی هوی و هوس نفس خود را بدریم به منبع انوار خدائی روح خود نزدیکتر میشویم - در این راه فقط نفس ما حائل و گرد و غبار این راه است.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد
دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی چو شمع خنده زنان ترکسرتوانی کرد
ولی تو طالب معشوق و جام می خواهی طمع مدار که کار دگر توانی کرد

چطور میتوانیم بشاگرد سعادت برسیم

ما که تمام اوقات زندگی را در پیروی آمال جسم خاکی و حیوانی و حظوظ آن میگذرانیم و در این جستجو خود کشی میکنیم چطور میتوانیم

از روح جاودانی خود خبر داشته باشیم.

هر کسی که آرزوی وصال باین حقیقت بزرگ را در دل میپروراند باید بداند که جز با فدای نفس بآن مقام نمیتوان رسید و هر کس بآن مقام رسید مثل انبیاء و اولیاء حجاب اسرار از جلوی چشمش برداشته خواهد شد و اصل بحق و مظهر قدرت مطلق خواهد گردید اگر ما ایمان بیاوریم که همان نور الهی در ضمیر ما هست و همان راه را ما در پیش داریم آنوقت میتوانیم یقین داشته باشیم که در شاهرآه حقیقت و سعادت داخل شده ایم.

علامت تجلی روح و وصول به سعادت جاودانی

همانطور که آفتاب را با نور او میتوان شناخت روح را نیز بانوار او که عبارت از عشق و محبت است میتوان تشخیص داد همانطور که در مقابل آفتاب نور ماه و ستاره بیفروغ میشود در مقابل نور روح هم فروغ احساسات و افکار دیگر بیرونق و تار میگردد همانطور که نور خورشید را کرانه و حدودی نیست بر زشت و زیبا و کوه و صحرا بطور یکسان فیض میبخشد نور محبت و عشق روح را نیز پایان و سرحدی نیست.

هر وقت دیدید چنین نوری از افق دل شما سرزد و همه احساسات منفی شما را سوخت آنوقت یقین داشته باشید که این نور از روح شماست و شما بآستانه آن رسیده اید در آن دم و فقط در آن دم است که از جام حقیقت چشیده صهبای سعادت جاودانی را بسر خواهید کشید.

برای رسیدن باین مقام انسان باید بخواهد باین مقام برسد. خواستن توانستن است. ولی متأسفانه امروز هر خواستنی پشت سرش توانستن نیست زیرا معمولاً ما خواستن را با هوس داشتن اشتباه میکنیم.

مذهبی خردمند

نمیدانم برای شما اتفاق افتاده یا نه گاهی انسان از ترس حیوان

درنده که او را تعقیب میکند از ارتفاعات زیادی خود را پرت میکند یا از جاهای عریضی میپرد و با سرعت عجیبی از موانع مختلف عبور میکند وقتی خطر رفع شد خودش تعجب میکند که با چه قوه‌ای توانسته این کارها را انجام دهد. همین قدر معلوم است که از ترس خطر بزرگ خطرهای کوچک را زیر پا گذاشته با چستی و چالاکی عجیبی که خودش هم نمیتوانسته تصور آنرا بکند از خطر معلوم نجات پیدا کرده چرا؟ برای آنکه میخواسته از خطر نجات پیدا کند این معنی خواستن است.

اگر شما درزندگی همیشه اینطور بخواهید موفق میشوید.

خطر قریب

بهر قیمت شده باید از ترسیدن پرهیز کرد. مرد با ایمان از هیچ چیز جز ترس نمیترسد. ثابت شده که ترس محوکننده کامیابی‌ها و کشنده قوای ظاهری و باطنی انسان است. چه فرصت‌های گرانبهایی برای افراد و جامعه بواسطه وجود ترس از بین رفته و چه بدبختی‌ها که از این منبع زائیده شده است.

ضعف اراده، نداشتن قوه تمیز و سرعت تصمیم و بزدلی و مسکنت همه زائیده ترس میباشد.

شگ و تردید

کمتر از ترس نیست بلکه یکی از عوامل ترس میباشد. علم ناقص سرچشمه شک و تردید میباشد. مردم عوام کمتر دچار شک میشوند می بینیم بطور معمول کارهای خود را با قوت قلب و نهایت اطمینان انجام میدهند. اشخاصی هم که علم کامل دارند شک و شبهه را در بوتۀ معرفت میسوزانند. بدبخت کسانی هستند که حدود عوامی را تجاوز کرده و بسرحد علم کامل هم نرسیده اند این اشخاص همیشه بی عزم و گرفتار تردید و

دو دلی هستند:

همیشه

فکر صحت و سلامتی و ایام خوشی و سعادت خود را بنمائید و تصور کنید که الان در همان حالت هستید - قوه فکر تأثیر مستقیم روی اعصاب دارد. از شنیدن يك خبر ناگوار اعصاب كرخ شده و برعکس از شنیدن يك خبر فرحناك ما خوشحال میشویم و اعصابمان تقویت میشود. بود میگوید: ما هر چه هستیم مخلوق افکار خودمان هستیم.

ای برادر تو همین اندیشه	مابقی تو استخوان و ریشه
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی	و ربود خاری تو هیمه گلخنی

مردم ۴۱

همیشه فریفته رنگ و ظاهر میشوند، سطح را می بینند و به عمق نفوذ نمیکنند. امروز نود درصد امراض اجتماعی و فردی بواسطه ضعف قوای روحی و نبودن ایمان و نتیجه خیال پرستی است پس معالجه آنها از راه فکر و خیال صحیح مؤثر و قابل اجراء است.

شعور باطنی

درست مثل شیشه عکاسی است که هر فکری و هر خیالی باو تلقین شود عیناً عکس بر میدارد و در موقع معین عمل میکند. شعور باطنی وقتی فعالیت میکند که شعور ظاهری خود را عقب کشیده باشد مثلاً هنگام خواب شعور باطنی مثل دریائی است که هیچکس از عمق آن خبر ندارد، غواصانی که یکی دو متر در آن فرو رفته اند اسرار عجیب و غریبی کشف کرده که زندگانی خود را بکلی تغییر توانسته اند بدهند.

شعور باطنی مخزن محفوظات است هر چه شعور ظاهری و حواس باطنی (فکر و خیال) وارد بدن میکند در شعور باطنی با نظم و ترتیب

حیرت آوری ضبط میشود.

شعور باطنی را میتوان همان لوح محفوظ و نامه اعمال دانست که پس از آنکه حواس ظاهری خود را کنار کشید تمام اعمال ما را بدون کم و زیاد جلوی روی ما میگذارد.

خبر احوال شعور باطنی انسان

بطور مستقل کار میکند، وقتی میخواهیم چیزی را بیاد بیاوریم و موفق نمیشویم پس از آنکه منصرف میشویم غفلتاً می بینیم شعور باطنی کار خود را انجام داده و آنچه را جلوی فکر ما میگذارد.

شعور باطنی گاهی بشعور ظاهری غالب میشود مثلاً گاهی ما کارهایی میکنیم که خودمان مایل نیستیم، غضبناک میشویم، فحش میدهیم یا حرکات مضحک میکنیم تمام اینها در نتیجه تفوق شعور باطنی بر شعور ظاهری است. شعور باطنی مخزن تفکرات و تصورات بشر است و دستگاهی است که بر روی آن تار و پود سرنوشت افراد بهم بافته میشود بنا بر این تردیدی نیست که هر فرد یا ملتی خالق مقدرات خود میباشد.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

تربیت شعور باطنی

بهترین وسیله ای که برای تربیت شعور باطنی درست است همان قوه خیال است بطریق تلقین بنفس.

اگر شعور باطنی را تربیت نکنیم بسیار خرابیها بیار خواهد آورد لی اگر درست تربیت کنیم هر هدف و مقصودی که داشته باشیم بوسیله آن موفق میشویم.

شعور باطنی درست مثل يك مزرعه حاصلخیزی است که در اختیار

ما گذاشته شده اگر تخم های مفید در آن بکاریم ثمرات خوب بر میداریم
و اگر تخم فساد در آن کاشته شود حاصلش خرابی و ویرانی جسم و روح
ما خواهد بود.

اگر

ما آرزوهای خود را با يك اشتیاق سوزان بشعور باطنی تلقین
کنیم شعور باطنی روی آن کار کرده تمام اعمال و گفتار ما را حاضر برای
رسیدن به هدف میکند حتی اگر ناخوش هم باشیم شعور باطنی ما کاملاً
قادر است ما را معالجه کند.

استفاده از قوای روحی

وقتی ممکن است که قوای جسمانی ما با حفظ الصحة کامل خوب
عمل کند.

مهمترین شرط حفظ الصحة تأمین استراحت اعصاب است. اعصاب
درست يك گنج قیمتی است برای انسان که خیلی با احتیاط باید از آن
مصرف نمود.

شما که میخواهید قوای روحی کاملی داشته باشید باید فوق العاده
اعصاب قوی و مطمینی داشته باشید، بهیچوجه نباید از اوضاع عالم و افراد
عصبانی شده بهیجان دریائید. هرچه از مردم بدسرشت دیدید با سکوت
و ملایمت و متانت تلقی کنید نگذارید قوای اعصاب شما در اینراه بیهوده
مصرف شود. البته نباید در مقابل جریانات و حوادث زیاد هم خونسرد بود
ولی باید این حوادث را درخود حل نمود. حوادث باید در انسان منعکس
شود ولی سطح صاف روح را بلرزه درنیاورد.

تقویت روح

وقتی تصمیم دارید روح خود را تقویت کنید با مردم کمتر معاشرت

کنید و بیشتر اوقات با استراحت فکری مشغول شوید . فکرهای خوب بکنید و با اشخاصی که حقیقتاً دوست دارید معاشرت کنید و در همه حال از کینه جوئی و خشم و حسادت و دشمنی نسبت با اشخاص پرهیز کنید . عادت کنید نفس عمیق بکشید هوای تازه و پاک و بیگرد و غبار مثل غذا . های مقوی سودمند است .

نور آفتاب و هوای صاف اکسیر اعظم سلامتی است .

استحمام خیلی لازم و بعد از آن اقلایک ساعت استراحت کنید . بقدر امکان گوشت کم بخورید و بیشتر میوه تازه بخورید . در غذا زیاد خوردن شرط نیست هضم کردن شرط است - با بیوست مزاج جنگ کنید و با خوردن میوه جات تازه این دشمن خانمانسوز را از بدن خود دور کنید . قوه فکر و خیال را روی يك صحت کامل تمرکز بدهید و مثل اشخاص زنده دل و سالم رفتار کنید . همیشه خوش بین و امیدوار باشید که روز بروز حالتان بهتر و کارتان خوبتر خواهد شد .

بدن را بواسطه مشقت و مال (ماساژ) ملایم هر روز صبح تقویت کنید و پس از آن اگر نتوانستید زیر دوش آب سرد بروید اقلایک حوله مرطوب بدن خود را مالش داده و با يك حوله خشك محکم پوست بدن را خشك کنید تا قرمز شود و خون بسطح جلد بیاید . این عمل جریان خون را سریع نموده مغز شما با يك خون تمیزی شستشو داده می شود قوای فکری شما بهتر کار خواهد کرد

در اینموقع

شما احتیاج کاملی برای فکر و حضور قلب و سکونت اعصاب دارید چون این قوا جمع شد مثل يك نارنجك منفجر شده انقلاب بزرگی در روح شما ایجاد خواهد کرد .

قوة جاذبه مغناطیسی

بابکار بردن دستورهای فوق موفق میشوید يك قوة جاذبه مغناطیسی درخود ایجاد کنید که بدستیاری قوة اراده خود آنرا بهر نقطه که بخواهید سوق دهید هر حرکت و هر جاذبه و هر جنبشی که قصد کنید برایتان حاصل میشود. در این صورت همانطور که حرکت انگشتان و سر و دست باختیار شماست قوای عظیم باطنی و روحی شما هم باختیار شما درخواهد آمد و شما میتوانید بروح و جسم خود هر دو حکمرانی کنید.

استراحت اعصاب

ما هر قدر بخود زحمت بدهیم و مشق های دماغی و فکری کنیم و قوت روحی درخود جمع کنیم تا سکون و راحت اعصاب نداشته باشیم آن قوه و ذخیره را بیهوده صرف کرده روغنی در چراغ باقی نخواهد ماند و مثل سابق تاریك میشویم ولی برعکس در صورت استراحت دادن کامل با اعصاب قوای روحی افزوده شده و درخود بدن جمع میشود و مثل قوة که در کوه آتش فشان کم کم بوجود میآید یکباره منفجر شده انقلاب بزرگی در سرنوشت ما بوجود خواهد آورد.

تنهایی

بهترین سرچشمه برای تجدید نیروی حیاتی انسان است روزی چند ساعت اقلای باید تنها بود و در سکوت عمیق بسربرد و با خدای خود مشغول راز و نیاز شد. در معاشرتهای خصوصی و عمومی ابدأ نباید از طرز رفتار مردم و اخلاق آنها متأثر و یا عصبانی شد و در برخورد با مردم عیناً مثل بینائی باشید که با نابینا طرف هستید با رحم و شفقت باطنی و نهایت انسانیت با مردم معاشرت کنید و اگر هم شما را میرنجانند شما بروی خود نیاورید باین ترتیب سلامتی جسم و روح خود را حفظ میکنید. و علاوه بر آنکه

آسایش اعصاب را تأمین کرده اید و در خود يك حس برتری روحی نسبت
 بدیگران پیدا میکنید و این حس تولید يك امید فرح بخشی و خوشبختی
 در وجود شما میکند.

معجزات اراده

اگر شما قوة اراده خود را تقویت کنید و پرده های ضعف و سستی
 و ترس را از جلوی آن بردارید درست آثار قدرت خداوندی را در نفس
 خود مشاهده خواهید کرد. تمام بشر و آفتابهای جهان معنویت بمقام خود
 نرسیدند مگر بوسیله قوة اراده که گاهی در جهاد با نفس، گاهی در تحمل
 عذاب و گاهی در هدایت مردم آنرا بکار میبردند.

قربیت اراده

همانطور که هر يك از اعضاء بدن با تمرین و ورزش قوی و بزرگ
 میشود قوة اراده هم تمرین و ممارست دائم لازم دارد در اینصورت کار را
 بجائی میرساند که لفظ مجال برای او محال میشود، هر چه آرزو کند فوراً
 بجا میآورد نه تنها بر نفس خود بلکه بر نفس دیگران نیز حکومت میکند.
 نفس و وجود انسان با اراده مرکزی میشود که تمام قوای نفوس دیگر را
 بخود جلب میکند و در اطراف خود آنها را میگرداند. حقیقتاً شخص با
 اراده میتواند نمونه قدرت خداوند و تمثال عظمت او گردد.

اراده اجتماعی

روح ملت ها هم يك اراده اجتماعی دارد که در چگونگی سرنوشت
 آنها نفوذ عظیمی دارد همین اراده اجتماعی است که ایده آل يك ملت را
 لباس عمل میپوشاند. ملتی که از يك قوة اراده متین اجتماعی محروم شد
 مانند کشتی بی بادبان و یا بی سکانی میشود که دستخوش حوادث ایام میگردد
 و بالاخره هم درهم میشکند. همانطور که يك ذره بین اشعه نورانی را در

يك نقطه جمع کرده و قدرت آن نقطه را هزارها برابر زیاد تر میکند یعنی يك آتش سوزانی بوجود میآورد همان وظیفه را هم يك اراده اجتماعی در سرنوشت ملت بجا میآورد یعنی انوار ضعیف افراد را به يك نقطه که ایده آل اجتماع باشد تمرکز داده و آن ایده آل چنان قوت میگیرد که تمام موانع جلوراه خود را سوزانیده يك شعله درخشانی میشود که جهان سرنوشت او را روشن میسازد.

قوة جاذبه شخصی

برای پیدا کردن قوة جاذبه شخصی باید يك محبت فوق العاده انسان بتمام کائنات داشته باشد و الا با بغض و کینه و خونسردی و نفع مادی هرگز موفق بداشتن قوة جاذبه نخواهیم شد. حس محبت و خیرخواهی که از این جنس باشد جذب نموده قویتر میشود مانند گودی که آبهای اطراف در آن ریخته میشود بدینوسیله قوة جاذبه زیادی در خود ایجاد میکند.

هروقت

در ریه های شما جز هوای پاك و صاف و در قلب شما جز معشوقه مهر و محبت چیز دیگری نبود و در صفحه دماغ شما غیر از افکار قوی و مثبت و خیرخواه هیچ شکل دیگر منعکس نگردید آنوقت بدن شما يك منبع بزرگ قوة جاذبه و جوهر حیات خواهد شد که همیشه از مغز و چشمهای شما این قوه بیرون آمده و مردم را بطرز عجیبی جذب و مفتون شما میسازد.

هیچگاه

این نکته را فراموش نکنید که قوای خلاقه روح در نفس خودتان موجود است نه در دنیای خارج بکار بردن و استفاده کردن از این قوا هم بدست خودتان است از کس دیگری انتظار کمک نداشته باشید و اینرا هم بدانید که برای رهایی از پرتگاه های هولناك زندگی هیچ چیز بهتر از قوای

عشق و محبت معنوی بفریاد شما نمیرسد و متوجه باشید که يك ساعت غضب و شهوترانی هم کافی است حاصل زحمت چندین ساله شما را بیاورد
استفاده از قوای جوانی

شیلر شاعر معروف آلمان میگوید: جوانی موج میزند، و اوقیانوس زندگی بجوش درمیآید. ای جوانان برخیزید و بکوشید پیش از آنکه روح شما تارک شود. در تمام موجودات عالم دوره جوانی دوره قوت طراوت و شجاعت است. جوانی نمایشگاه قوای مخفی خلقت است. جوانی دوره دیوانگی و عشق و جرأت و دلربا ترین جلوه روح بشریت است. اگر بدانید و بتوانید خزائن لایفناهی قوت و سعادت را که در جوانی مکنون است بکار بیندازید نه تنها خود و جامعه را خوشبخت میسازید بلکه میتوانید زمین را نمونه از بهشت برین بسازید.

رایموند میگوید: باطلا خیلی کارها میشود کرد ولی افسوس جوانی را نمیشود باطلا خرید.

يك حقیقت افسناك

امروز علمای بزرگ دنیا افسوس میخورند که کرورها قوای الکتریکی و مکانیکی در اشعه آفتاب و در امواج دریاها و اوقیانوسها هست که هنوز علم امروز موفق نشده از آنها استفاده بکند ولی تأسف ما هزار بار بیشتر است وقتی که میبینم کرورها قوای دماغی و بدنی جوانان ما بیهوده و بلکه برضد منافع خود و وطن خودشان صرف میشود. و این فقط و فقط در نتیجه بیکاری است.

بیکاری از هر بلای آسمانی برای جوان خطرناکتر است. باید با روح بیکاری و روح مزد طلبیدن بدون کار شدیداً جنگید و روح کوشش را تا اعماق قلب جوانان رسوخ داد. کسی که کار نمیکند و زحمت نمیکشد

حق زندگی ندارد زیرا بارگرانی است بدوش آنها، یک کار میکنند - کسی که کار نمیکند دزد است و زندگی خود را بدزدی میگذراند چقدر شایان ستایش است عادت ایرانیان قدیم که مردمان بیکار را از شهرها بیرون میکردند و میگفتند مرد بیکار جز دزد چیز دیگر نمیتواند باشد.

سرچشمه موفقیت

عزم متین و ثابت سرچشمه موفقیت و کلید کامیابی است هیچ کار مهمی بدون يك عزم محکم و پایدار انجام نمیپذیرد کسی که از ته دل و با قوت تمام انجام دادن چیزی را بخواهد حتماً آنرا میتواند. عزم متین آهن ربای هدف مقصود است یعنی مرد را بطرف مقصود و مقصد را بطرف مرد میکشد. عزم مانند گلوله توپ است که پس نمیگردد اگر هدف را سوراخ نکند اقلاً در آن جای میگیرد. مرد با عزم منتظر خندیدن طالع و رسیدن موقع و فرصت نمیشود بلکه خویشتن آنها را استقبال میکند.

عزم و اراده باید ثابت، یکرنگ، دائمی و غیر متزلزل باشد. عزمهایی که مانند برق ناگهانی باشد مفید نمیتواند بشود آنها مانند برق میسوزانند و میکزنند. قوه عزم مثل سایر قوا قابل پرورش و نشو و نماست بوسیله مشق کردن و پافشاری نمودن قوت میگیرد و جهانرا مسخر میکند.

اگر میخواستید

يك فكر مفيد را انتشار دهید هرگز خسته و سست نشوید آن فکر را با تمام قوه عزم و متانت قلب اظهار بکنید، آن تخم را بیفشانید اگر در حیات شما سبز نشود پس از شما خواهد روئید و نام شما را زنده خواهد کرد.

امرار کامیابی

منتظر موقع مناسب نباشید بلکه خود آن موقع را خلق کنید.

يك مرد جوان اراده و الفبا را یاد بدهید آنوقت خواهید دید درجه موفقیت او بکجاها خواهد رسید.

هیچیک از دقائق عمر خود را بیهوده نگذرانید جائیکه يك ناساجه مثل گلابستون صدر اعظم معروف انگلیس همیشه يك کتاب در جیب خود همراه داشت تا مبادا چند دقیقه از اوقات خود را بیهوده بگذرانند یکمرد متوسط برای پرهیز از اتلاف وقت بچه وسائلی باید دست زند! - همیشه این سؤال را از خود بکنید: وجود شما در هیئت جامعه بچه دردمیخورد؟ تمام قوای دماغی خود را در يك مقصد غیر متزلزل تمرکز بدهید و تردید های بیهوده را دور بیندازید، بچیزهای مختلف فکر نکنید بلکه تنها يك چیز آنها بدرجه عناد و لجاجت فکر کنید و عمل کنید و بدانید موفق میشوید. وقت خودتانرا با تخیلات زمان گذشته و آینده تلف نکنید بلکه بکوشید تا موقع حاضر را از دست ندهید.

اخلاق خوب

اگر اخلاق شما خوش آیند و دلربا باشد تأثیر آن بمراتب بیشتر از زیبائی و وجاهت خدادادی خواهد بود و در اینصورت زندگی برای شما خوش و دلکش خواهد بود - حرکات و سکنات خودتان را شیرین بکنید در اینصورت از داشتن ثروت زیاد بی نیاز خواهید بود زیرا همه درها بروی شما باز است و بهر جا بخواهید بی زحمت و بی خرج میروید - خودتان را محترم بدانید و بخود اعتماد داشته باشید این اعتماد بنفس بهترین وسیله است برای جلب اعتماد دیگران - هر کاری را که شروع میکنید آنرا تمام کنید صدکار نیمه تمام ارزش يك کار تمام را ندارد.

تربیت ملی

دانتون یکی از رهبران انقلاب فرانسه میگفت پس از نان تربیت

نخستین احتیاج يك ملت است حقیقتاً مسئله تربیت امروز در هیئت اجتماع مسئله مرگ و زندگی است. باقی ماندن و نابود شدن يك ملت مربوط بچگونگی و درجه تربیت اجتماعی یعنی فرهنگ آن ملت است. این يك حقیقت تاریخی است که فلسفه و علم الاجتماع آنرا ثابت کرده است همانطور که احوال روحی و تربیت اجتماعی ملت ایران در قرنهای گذشته حال کنونی ما را تولید کرده است تربیت و اخلاق امروزی ما نیز يك فردای روشن و با تاریکی برای ما تهیه خواهد کرد.

حس ملیت و تعاون اجتماعی

در ملتی که فرهنگ صحیح و تربیت کامل انتشار نیافته حس ملیت و معاونت عمومی نایاب میشود و افراد آن ملت نسبت بیکدیگر و نسبت بکشور خود لاقید و بیگانه میمانند زیرا آن رابطه قوی و روحی که آنها را بهم مربوط سازد در میان نیست. در چنین ملتی وحدت سیاسی، غرور ملی، حس وطن پرستی، عواطف اجتماعی، عشق معنوی، روح شرافت و عظمت ملی مفقود میشود. افراد چنین کشوری در میهن خود غریب هستند و مانند بیگانگان بهم نگاه میکنند و چون احساسات مشترك، آمال و مقاصد مشترك ندارند اگر کسی بشرافت و عزت نفس ملی آنها تجاوز بکند از آن متأثر نمیشوند و وظیفه مقابله و مدافعه در خود حس نمیکنند.

ملیت ما

ملیت ما ایرانیست و ایرانیست همه چیز ماست، افتخار ما، شرافت ما، عظمت ماست اگر ما ملیت را محجور آمال و اعمال خود قرار بدهیم از «بی همه چیزی» خلاص شده دارای همه چیز خواهیم شد ماها بیش از هر چیز باید ایرانی باشیم و ایرانی نامیده شویم و ایرانی بمانیم - ایرانیست يك کلمه مقدس و جامعی است که تمام افراد ملت ایرانرا بدون

تفریق مذهب و زبان در زیر شهر شهامت گستر خود جای میدهد. هر فردیکه خون آریائی در بدن دارد و خاک ایرانرا وطن خود میشمارد خواه کرد و بلوچ خواه زردشتی و ارمنی خواه ترك و فارس باید ایرانی شمرده شده و ایرانی نامیده شود.

همه پروانه يك شمع - همه دیوانه يك عشق

آن شمع و آن عشق ملیت ما یعنی ایرانیت باید باشد. باید آن عشق سوزان که در جلوه گاه روح ایرانیت هزاران سرهارا گوی چوگان بلا ساخته و آن ایمان قلبی که هزاران مردانرا پای کوبان ورقص کنان پای دار فرستاده امروز در نام مقدس ایرانیت تظاهر و تجلی بکند. باید هر ایرانی خود را سرمست باده روح پرور ملیت سازد و بایک پیشانی درخشان از شرافت و نجابت ایرانیت با مردمان دیگر روبرو شود. باید مادران ایرانی فرزندان خود را با شیرحمیت ایرانیت پرورند و بیک غرور ملی و احساسات پاك وطن پرستی در دماغهای حساس آنان جایگیر سازند باید با سرودهای ملی ولای لائی های مادرانه آنها را گوشزد کنند که آنان برای حفظ شرافت ایرانیت پرورش یافته اند و اگر عشق ملیت را در قلب خود نیرومند حق فرزندی را ادا نکرده اند.

آزادی فکر و عمل

اگر آزادی فکر و عمل از بشر سلب شود جهان ما بشکل يك قبرستان درمیآید و اگر از این آزادی او را بهره مند سازیم ولی پیاشیدن تخم علم در کشتزار دماغ وی نکوشیم جهان ما، فرقی با جنگل و بیشه حیوانات وحشی پیدا نمیکند.

تمدن غرب

با تمام مزایایی که دارد متأسفانه بشر را طوری غرق مادیات کرده

که برای اعتلاء روح انسانی مجالی و راهی باز نگذاشته است. تمدن غرب زندگی انسان را بزندگی حیوانی نزدیکتر و بلکه در بعضی موارد پائین تر ساخته است. این ملیونها نفوس بشر که هر روز صبح زود بکارخانه ها روان شده و مانند ماشین و یا حیوان بکار واداشته وقت غروب خسته و مانده به خانه و یا کافه ها بر میگردند و فردا باز همان کار را تکرار میکنند چه فرقی با حال گاو و گوسفندی که چوپان هر روز بچرا گاه برده و بر میگرداند دارند؟ در نتیجه این تمدن است که همه غرق حرص و آرزو، همه تشنه خون، همه در پی غصب حقوق دیگران، همه در جستجوی لذائذ مادی، همه در خود پرستی و فریب دادن مردم سرگردمند و خیال میکنند واقعاً معنی حقیقی زندگی همین است چه خوب بود ما چشم خود را باز میکردیم و اگر تقلید میکنیم، جدیت، پشتکار، فعالیت هایشان را یاد بگیریم، بندگی کردن شکم و شهوت کار بسیار آسان است و احتیاج زیاد گرفتن و تعلیم ندارد آنکه اندر خواب و خوردن غرق شد بین او با چارپا کی فرق شد تن پرستی نیست غیر بندگی شهوت و آرزو است زهر زندگی زندگی بیروح غیر مرگ نیست جز درخت بی برویی برگ نیست رو تو روح خویش را پاک کن جای اندر طارم افلاک کن

زردشت میگوید:

هر انسان باید نه تنها در جستجوی جمال و کمال سعی باشد بلکه در دفع آن چیزهایی که مضر و دشمن کمال و جمال هستند نیز باید بکوشد این فلسفه جز جستجوی کمال و جمال مطلق چیز دیگری نیست.

زردشت در فلسفه خود نه مانند فلسفه اشراق وصال حق را مشروط بالهام و مخصوص برخی از ظهورات خلقت دانسته، نه دست رد بپسینه طالبان حقیقت گذاشته و لن ترانی گفته و نه مانند بعضی از فلاسفه عهد اخیر

اظهار بدبینی و تاریکی کرده بلکه گفته است که در سرانجام، یزدان
براهر یمن غالب خواهد آمد و جهانرا پراز زیبایی و روشنائی و پاکی خواهد
ساخت یعنی انسان بکمال مطلق و جمال مطلق خواهد پیوست.

جاهه خاکی به تن رو چاک کن	اعتلا بر عالم افلاک کن
زانکه تو زان عالم بالاستی	پرتوی از نور حق پیدا ستی
گفت من گنجی بدم اندر نهان	خواستم تا از تو کردم من عیان
سر خلقت ظاهر اندر روی تو	نور حق در آب و رنگ و بوی تو
پرده بردار از رخ روح خودت	تا که بی پرده به بینی شاهدت
عالم ارواح بوده جای تو	هم در آن باید شدن مأوای تو

پند زردشت

پیغمبر باستانی زردشت در بزم عروسی دخترش بدختران و مردانی
که حضور داشتند چنین میگوید:
بشما ای دختران شوهر کننده، و شما نیز ای جوانان میگویم و
پند میدهم آنها بیاد بسپريد و درست دریابید. باید در کوشش زندگی
جهانی در راستی و پاک منشی از همدیگر برتری جوئید زیرا چنین کوششی
در خور پاداش نیک خواهد بود.

تصورات امید بخشی

آن قصرهایی که مردم روی هوا برای خود درست میکنند هر چند
بنایش بر تصور است ولی برای تسلی خاطر و راحتی فکر بسیار مفید بوده
و برای احوال روحیشان بدرجات بهتر است از کسانی که فقط غرولند میزنند
و بکائنات فحش میدهند.

همیشه آرزوهای بزرگ داشته باشیم و مقصود روشن آرزو مانند
نیروی محرکی است که وقتی در خاطر پدیدار شد و چندین دفعه تکرار

شد نور امیدی در دل میتاباند و شخص را تحريك مينمايد و او را آنقدر باقدام و كوشش و اميد دارد تا بآرزوی خود برسد .

تمام اختراعات قبلا نزد مردم عادی چیزی محال بنظر میآمده ولی عشق و علاقه شدیدی که مخترعین بآرزوی باطنی خود داشته و میخواستند صورت عمل بفكر خودشان بدهند بالاخره باعث شد که این اختراعات از عالم مجهول باین عالم آورده شود .

شکست در زندگی

از شکست در زندگی نباید شرمزده بود و خجالت کشید انسان وقتی باید خجالت بکشد که برای حصول مقصود جدیت لازم را ننموده باشد . شکست در زندگی برای مردان با هوش بزرگترین درس موفقیت است . تمام اشخاصی که موفق شده‌اند از ناکامی‌ها و شکست‌های زندگی تجربه‌های سودمندی بدست آوردند و روی این تجربه‌ها کاخ با عظمت موفقیت خود را بنا نمودند .

زنبور عسل

چه سرمشق خوبی است برای کسانی که میخواهند افراد نوع خود را از شهد علم و معرفت شیرین کام سازند . ما باید از زنبور درس تمیز نیک و بد و انتظام و فعالیت و فداکاری و محبت یاد بگیریم . به بینیم چگونه او همیشه در چمن و گلزار در جستجو است هر جا گلی و میوه که شیره شیرین و بوی خوش دارد می بیند آنرا میمکد و آنرا مبدل بعسل میسازد و بما ارزانی میدارد و بطور از گلهائیکه شیره تلخ یا مضر دارند اجتناب میکند . در نظم و ترتیب ، جدیت ، وظیفه شناسی و فعالیت خستگی ناپذیر خود انسانها را بحیرت می اندازد . او خود پرست نیست و فقط در ساختن عسل شخص خودش را در نظر نمیگیرد زیرا بیشتر از آنچه که لازم دارد عسل

میسازد میان خود و دیگران فرق نمیکندارد برای خود غسل بهتر و برای دیگران بدتر نمیسازد. واقعاً اگر ما دارای این صفات میشدیم پردهٔ ظلمت را میدردیدیم و بمقام فوق بشری و ملکوتی نزدیکتر میشدیم.

محبت

هر کس همه را دوست داشته باشد دل او در همین کرهٔ غمناک زمین بهشت برین خواهد شد. محبت بارقهٔ رحمت ایزدی و بنیان استواری است که هرگز فتور و خرابی در ارکان آن ره نمی یابد - چشمهٔ زلالی است که هیچگاه خشک نمیشود. شما میگوئید ما دوست داریم در حالیکه شما در نعمت غوطه ورید و تعداد بیشمار از برادران نوعیتان نه نانی دارند که سد رمق کنند و نه لباسی که بدن برهنهٔ خود را بپوشانند و نه منزلی که در آن جای گیرند شما میگوئید نسبت بهم نوع خود مهربان هستید و اینطور رفتار میکنید وای بآن روزیکه شما بخواهید دشمنی کنید آنوقت چطور با آنها رفتار میکردید؟ بدون شك اگر کسی بتواند برادر ناتوان خود را دستگیری کند و نکند دشمن اوست و اگر کسی بتواند گرسنه را سیر کند و در اینکار اهمال نماید قاتل اوست.

خلق اطفالند جز مرد خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا
گفت دنیا لعب است و لهو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
جنگ خلقان همچو جنگ کودکان	جمله بی معنی و بیمغز و مهان
جمله باشمشیر جوین جنگشان	جمله در لاینبغی آهنگشان
جمله شان گشته سواره بر نئی	کاین براق ماست یا دلدل پئی
حاملند و خود ز جهل افراشته	راکب و معمول ره پنداشته
همچو طفلان جملتان دامن سوار	گوشهٔ دامن گرفته اسب وار

بش تاروژی که محمولان حق اسب تازان بگذرند از نه طبق
امر من میگوید :

منظور از زندگی آشنا ساختن شخصی است با نفس خود و اگر این
منظور حاصل شود معلوم میشود که خداوند در شخصیت هر فرد موجود
میباشد .

مطمئن باشید

هر چه در اعماق روح و وجدان شما حقیقی و بلك جلوه میکند در
نظر دیگران نیز راست و بلك است شما در گفتار و اعمال خود عقیده باطنی
خود را با نهایت خلوص آشکار کنید آنوقت تعجب میکنید از اینکه چطور
گفتار شما مورد قبول جامعه واقع میشود .

گفتار شما هر اندازه طبیعی تر ، باطنی تر و بیشتر از ته دل باشد
بهمان اندازه استحکام و عظمت آن در خارج محفوظتر و دلنشینتر میشود .

اگر

ما امروز با فکر محمد ، موسی ، سقراط ، انقدر اهمیت میدهیم باین
جهت است که آنها افکار خودشانرا بیان میکردند و ریزه خوار سفره این
و آن نبودند ، سعی میکردند آنچه در باطن بایشان الهام میشد عیناً بلباس
لفظ درآورده بگویند این است که با شنیدن اقوال ایشان درواقع صدای
روح خود را میشنویم و در مقابل عظمت آن سر تعظیم فرود میآوریم .

اظهارات ما

اغلب شکسته و بسته و ناقص است و این استفاده ناچیزی که از
قوای باطنی و روحی خود میکنیم حقیقتاً باعث شرمساری است باید با
روح خود آشنا شویم و زبان او را بفهمیم و احتیاجات او را بدون کم و
کسر بفهمیم و عطش روحی خود را فرو نشانیم ، بی اعتنائی بروح و منویات

او ما را از صفا و حقیقت فرسنگها دور میسازد.

آسودگی حقیقی

کسی که اوامر باطنی و وجدانی خود را اطاعت میکند و کمال همت را در پیشرفت این اوامر انجام میدهد همیشه آسوده دل و فلرغ البال خواهد بود و وقتی برخلاف این رویه رفتار نماید همیشه مثل کارگری است که کارش ناتمام مانده و دلواپس است استعداد ذاتی او معلوم نمیشود ابتکار و ستاره درخشان امید در او معدوم میشود.

آرامش باطنی

باید سعی کنیم نیکوکار و خوش رفتار باشیم با نجات و ملائمت سنگین ترین بار زندگی را که سرنوشت برایمان تعیین کرده با نهایت متانت و بی اظهار خستگی بمنزل مقصود برسانیم در اینصورت افکار ما مثل امروز درهم و برهم و گیج کننده نخواهد بود. چشمان ما حالت اضطراب بخود نخواهد گرفت. این آرامش روح را در کودکان و جانوران ملاحظه میکنیم و خوب میفهمیم که علت این آرامش عجیب این است که چشمهای آنها مغلوب اضطرابات خارجی نگردیده است.

هیچوقت

خود را بی اختیار تسلیم حوادث نکنید، مرد باشید و از خودتان فکر و عقیده معینی داشته طبق همان عمل کنید در غیر اینصورت شبیه ببرک درختی خواهید بود که بی اراده و ناتوان در اختیار امواج بهر سوراخ است

فضیلت و تقوی

کسانیکه بفضیلت و امانت معروفند باید در نفس خود دقت کنند به بینند واقعاً دارای این فضایل هستند یا تظاهر بداشتن آنها میکنند و مثل آکتورها را این صفات را بازی میکنند.

اگر

مردم شما را خوب بدانند یا مردم بشما بد بگویند ابدأ نباید کوچکترین
القاء شبهه بشما بشود باید بدانید که خوبی و بدی در نظر مردم قابل انتقال
است اگر میخواهید واقعاً خوب باشید باید به بینید اخلاق و عادات شما
تا چه اندازه با تراوشات قلبی و تمایلات حقیقی روح و وجدان آسمانی
شما تطبیق میکند.

محك شما همیشه باید تلقینات عالی وجدان شما باشد. وجدان شما
شماعی است از وجدان کلی و حقیقت کلی دنیا.

اطرافیان شما

شما در اطراف خود اشخاصی را می بینید که دارای عقاید و افکار
مختلفی هستند. آیا درست دقت کرده اید بعضیها میخواهند شما را گول
بزنند آنچه بزبان میگویند با آنچه در قلب دارند تفاوت کلی دارد اینست که
بزودی شما حس میکنید که انقباض و انبساط عضلات صورتشان کاملاً
مصنوعی است. چقدر این نقوش و خطوط سیما نفرت انگیز بنظر میآید و
در قلوب بینندگان چه احساسات دلخراشی بوجود میآورد.

در ملاقاتهای معمولی

اغلب ما شرط جوانمردی و انسانیت را مراعات نمیکنیم برای خوش
آیند همدیگر دروغهایی میگوئیم که طرفمان هم میفهمد دروغ است و
بروی خود نمیآورد - تعارفات بی سر و ته و بی معنی میکنیم خودمان را
گول میزنیم همین دروغگوئیها همین تزویرها همین حیلهاست که صورت
ادب و انسانیت بآن میدهیم سبب میشود که روی خورشید روح ما را
ابرهای سیاه و تاریک بی حقیقتی بپوشانند و ما را در عالم حقیقت و در عالم
روح يك دیو منفوری جلوه بدهد.

بدون آنکه متوجه باشید

نیکوئیها و زشتیهای شما در اطراف شما امواج و آثاری دارد و تأثیر خود را هم میکند. پس شما تردید بخود راه ندهید و در هر حال نیکوئی و راستی بخرج دهید و مردد نباشید که چه خواهد شد.

حال ما

شبهه آن آدم متمولی است که با قدرت کاملی که دارد مست در گوشه افتاده غوغا و هیاهوی جهان را میشوند. خودش هم خودش را میشناسد ولی در عالم کیجی زندگی میکند و نمیداند که چه قدرتی دارد و چه معجزه‌ها میتواند بکند.

تمام زیباییها، صنایع، و شاهکار قهرمانان را میبیند و از ته دل تحسین میکند ولی نمیداند که این تحسین سرکوبی است که روح مقتدر او باو میزند و با زبان بی‌زبانی باو میگوید که تو هم قادری زیباتر و بهتر از آنچه میبینی خلق کنی.

يك گل سرخ

شما در مقابل خود گل سرخی میبیند که با نهایت سادگی و جمال و با تمام قوت و نیروی حیاتی خود جلوه‌گری میکند.

وقتی غنچه هم که بود همینطور بود او هر آن با همه وجود و تمام حقیقت خود خود را نشان میدهد و آنچه در باطن دارد بی‌کم و کاست همانرا ظاهر میسازد. این است که همیشه زیبا و طبیعی بنظر می‌آید و ما را مفتون جمال طبیعی خود میسازد. افسوس که آدم نمی‌خواهد همیشه حقیقت باطنی خود را ظاهر سازد و جرأت ندارد که بگوید من هستم و من فکر میکنم و من زندگی میکنم و من روی حق و حقیقت استوارم، همیشه دست‌گدائی پیش این و آن دراز میکند. برای بقا و حیات خود کردن مذلت پیش

این و آن خم میکند. صحبت‌هایش هم همه تقلید از این و آن است آیا انصاف دهید چنین آدمی نباید از آن برگ سبز و از آن گل سرخ خجالت بکشد؟

باید

این طریقهٔ ننکین زندگی را رها کرد و دنبال شخصیت خویش رفت بجای آنکه دست بدامن این و آن شوید و چون گدا زادگان ریزه خوار سفرهٔ این و آن باشید دست بدامن همت شخصی خودتان بزنید. در این صورت خدا میداند چقدر مقام شما بالا خواهد رفت. آیا شیرین تر از استقلال و اعتماد بنفس چیزی هست؟

يك تذکره مهم

زندگانی را با انتظار وعده و وعید و چرب زبانیهای مردم شیاد و حقه باز نگذرانید آنچه را که روح و قلب شما بشما امر میدهد فوراً انجام دهید و ابداً باکی نداشته باشید که مردم چه قضاوت میکنند قضاوت مردم در عرصهٔ عالی وجدان شما بقدر پیشیزی نباید ارزش داشته باشد.

افسوس

تمام دردهای بیدرمان مردم از اینجاست که نمیخواهند مردانه برای خودشان و روی پای خودشان بایستند و زندگی کنند تمام اعمالشان، تمام صحبت‌هایشان را باقتضای محیط و در نهایت بزدلی میخواهند رنگ بی-حقیقتی و اجتماع پسند بزنند. هر کاری که میکنند گوششان بطرف مردم است که به بینند مردم در این خصوص چه میگویند مثل اینکه برای مردم زندگی میکنند حقیقتاً چقدر مایه ننگ است که انسان بخاطر دنیائی که تمام وجود آنرا برای شخص خود میخواهد کرد چابلووسی و تملق این و آن بگردد و حتی اختیار نداشته باشد که بایستد و بصدای بلند بگوید بلی و این بلی حقیقتاً بلی باشد یا بگوید نه و این نه حقیقتاً نه باشد

بهترین دعا

این است که در حال سکوت چشمها را به بندید و بدنایمی بالا تر از این دنیای مادی که از چپ و راست شما را احاطه کرده متوجه شوید و در حقایق وجود و زندگانی و عظمت دستگاه خلقت که خود شما هم جزء آن هستید فکر کنید و در اطراف این فکر کنجکاو کنید و الا این کلمات سرد و بیروح که مثل ماشین بزبان میآورید و در عین حال فکر تان متوجه چیزهای دیگر است بقدری مضحک است که اگر آدم عاقلی باشید بی اختیار از بزبان آوردن آن خنده تان باید بگیرد.

ساموئیل اسمایلز میگوید:

راستی و درستی

راستی ریشه و اساس تمام فضائل و مزایای اخلاق انسانی است وقتی انسان محور تمام افعال و گفتارش راستی باشد نور درخشانی بتمام وجود او تابیده تمام اعمالش را به تلؤلؤ و درخشندگی عجیبی درمیآورد.

راستی پایه و اساس اعتماد انسان است و غیر از راستی، هیچ چیز نمیتواند جلب توجه و اعتماد مردم را بنماید. انسانیت بما حکم میکند که در تمام موارد راستگو و صادق باشیم. راست در اندیشه - راست در گفتار - راست در کردار.

راست در اندیشه و راستگویی در فکر کار آسانی نیست - دنیا خیلی زود انسانرا گول میزند و اجتماع خیلی زود بانسان التواء شبهه میکند و حقایق زندگی را ممکن است در نظریك فرد باطل جلوه دهد و چیزهای ناروا را خوب و راست جلوه دهد. مرد باهوش باید خیلی از روی دقت کنجکاو کند و عقائدی را بپذیرد که مدتها حلاجی شده باشد. بدون اراده و بدون فکر هیچ عقیده را قبول نکند و هیچ چیز را صحیح نداند

در این صورت و فقط در اینصورت با ممارست و تمرین لازم میتواند يك سلسله عقائد صحيح در مغز خود جای دهد و این عقائد صحيح و راست بایستی محور تمام گفتارش باشند.

يکي از موارد راستی در اندیشه این است که انسان بهیچوجه نباید آنچه را که نمیداند درباره دیگران بخاطر راه دهد و روی فکر و عقائد عمومی نسبت باشخاصی که نمیشناسد قضاوت کند. اگر همه مردم کسی را بد بدانند مادام که شما شخصاً او را نشناخته اید و بشخص شما بدی او ثابت نشده نباید او را آدم بدی بدانید.

هیچوقت خود را آنطور که نیستید جلوه ندهید این تظاهر برخلاف راستی است زود یا دیر کجی و نادرستی شما بهمه معلوم خواهد شد و اگر هم بفرض معلوم نشود نور حقیقت نمیتواند در شما جلوه گری کند و بدون شك شما را از خیلی مراحل عقب میاندازد بدون آنکه خودتان متوجه باشید.

امور جزئی

هیچوقت از امور جزئی و مسائل ناقابل غفلت نکنید زیرا همین امور جزئی است که سرنوشت کلی شما را درست میکند. کوچکترین خطایی که از شما سر میزند درست در يك موقعی یقه شما را گرفته راحتی را از شما سلب میکند. انسان باید با نهایت احتیاط در راه زندگی پیش رود و مواظب کوچکترین اعمال و حرکات خود باشد چه مردم بهمین اعمال کوچک و بی اهمیت بیشتر شما را میشناسند تا آنچه میگوئید و از خود ظاهر میسازید. مردم آنچه را که هستید میبینند و روی آنچه هستید قضاوت میکنند نه روی آنچه که میخواهید بزور بمردم تحمیل کنید. با تظاهر و خدعه مجال است بشود اجتماع را گول زد.

هدف زندگی

بعضی سعی میکنند بهر قیمت شده بمقامات عالی برسند . شهوت جاه و مقام بآنها اجازه نمیدهد که با چشم باز اطراف خود را بدقت نگاه کنند و فائده حقیقی که از این همه تلاش و تقلا و سیاست بازی و دروغ . گوئی میبرند درست در ترازوی حقیقت بسنجند و بهیچند ارزش دارد یانه ؟ بعضی سعی میکنند پولدار شوند و در دنیا هیچ چیز برایشان باندازه پول ارزش ندارد بلکه ارزش همه چیز را با پول میسنجند . اما اگر نور عقل زوایای مغز ما را روشن کند و با انصاف باشیم میفهمیم که هدف زندگی انسان در دنیا باید کسب ثروت روحانی باشد نه تمول مادی .

نظر مردم

اگر شما در ضمن انجام وظائف معمولی خود فقط متوجه نظر مردم باشید و همه جا بخواهید کاری بکنید که مردم از شما تعریف کنند ممکن است از راه راست منحرف شوید . شما سعی کنید روز بروز صدای وجدان خود را بهتر بشنوید و همیشه با او سروکار داشته باشید نه با مردم . انجام يك کار کوچکی که وجدان شما بشما امر میکند بمراتب ارزشش از کار بزرگی که مردم آنرا خوب تصور میکنند بیشتر است . همه جا وظیفه وجدانی را بر کسب شهرت مقدم بدارید و بدانید که رضایت وجدان بمراتب ارزشش از تمجید همه عالم بیشتر است .

سیر حد کمال

وقتی در عرصه وجدان عناصر زیبای اخلاق بفعالیّت درآیند ، مغزو فکر را متوجه اعمال پسندیده نموده و بانسان با صدای بلند امر میدهند که در جاده تقوی و انسانیت از منافع مادی چشم پیوشیم در این موقع نوری که فاصله بین يك تاریکی عمیق و يك روشنایی کامل است در ما ساطع

میشود و این سرحد کمال است با جزئی دقت و اراده می توان از این سرحد عبور کرد و داخل يك عالم زیبایی گردید که روح ما تشنه زندگی در آن محیط است. در این موقع روح انسان زنده شده و بجنب و جوش درمی آید و میتواند بهترین نمونه اخلاقی و عالترین صفت مردانگی را از خود بمنصه ظهور برساند.

در این هنگام روح زندگی خود را شروع نموده و روز بروز در عالم زیبای خود بیشتر جلوه گری میکند و پیش می رود چه خویست انسان مرور زندگی را در پیشروی روح و لذتهای شیرین آن حس کند نه در انحطاط قوای جسمانی و ضعف پیری. آن روز بروز انسان را دل زنده تر و پر شورتر میکند و این روز بروز چین و چروك صورت را زیاده تر و افق زندگی را تاریکتر مینماید. در آن زندگی نور امید روز بروز خیره کننده تر و جالب تر میشود ولی در این زندگی تاریکی و یأس تمام فکر و روح را گرفته انسان را در فشار عجیبی میگذارد.

در آن زندگی با پیشروی روح روز بروز اراده قوی تر شده نشاط و شغف زیاده تر میشود کارهای بیشتری در عالم انسانیت و اخلاق انجام میکیرد ولی در این زندگی اخیر چون روح تاریک : نمائی ندارد اراده هم نیست. ضعف و فلاکت و سکوت مرگ حکمفرمائی میکند.

خیال میکنند

امروز مردم خیال میکنند هر ملتی که جمعیتش بیشتر و جنگجو تر باشد و بتواند بملت دیگری حمله کرده آنرا از پا دریاورد در دنیا قوی تر است و قدر و قیمتش بیشتر ولی تاریخ با این نظر موافق نیست. وقتی حوادث زیادی را که روی کره زمین مثل امواج خروشان دریا یکی بعد از یکی بوجود آمده و از بین رفته با دقت از نظر بگذرانیم چنین نتیجه

میگیریم که ملتی در دنیا می تواند سر بلند و قرین سرافرازی باشد که دارای فکر باز و راستی و صداقت و تقوی بوده و نوع دوست باشد حقوق دیگران را رعایت نموده . همانطور که در حفظ حقوق خود پافشاری میکند حقوق ضعفا را هم حفظ کند در غیر این صورت هر قدر برق سرنیزه هایش زیادتر باشد نفرت عموم دنیا را بیشتر بخود جلب میکند .

آزادی مطبوعات

تا افراد يك جامعه تربیت شده و خوش اخلاق نباشند هر قدر هم که حقوق و اختیارات سیاسی آنها وسیع باشد باز نخواهند توانست برای خود مقام ارجمندی در دنیا پیدا کنند. آزادی مطبوعات که در بین سایر ملل باعث تنویر افکار میشود در چنین ملتی باعث هتاک و فرومایگی خواهد بود

تشکیلات اجتماعی

شما هر تشکیلاتی که در اجتماع بخواهید بدهید اول بدقت فکر کنید منظور اساسی از این تشکیلات چیست ؟ چه نفعی برای عموم دارد اشخاصی که با دست آنها باید کار انجام گیرد تا چه درجه حسن نیت دارند و اگر میخواهید بدوام و بقاء این تشکیلات اجتماعی قبلا اطمینان داشته باشید بدانید که بقاء هر تشکیلات اجتماعی وقتی ممکن خواهد شد که اساسش روی شالوده اخلاق باشد نه منفعت شخصی .

هر گز يك جامعه

انسان یکمرتبه نمیمیرد بلکه بتدریج سلولها از کار افتاده و مرگ کم کم شروع میشود تا بمرگ کلی خاتمه پیدا میکند در اجتماع هم همین طور است وقتی افراد يك جامعه شروع بکنند کم کم همه برای خودشان زندگی کنند و جز خود خواهی و عیاشی منظور و ایده آلی نداشته باشند

و هر کس خودش را تنها رکن رکن اجتماع بداند و بحقوق دیگران بی‌اعتنا باشد آن جامعه محکوم بزوال و مرگش از مسلمات است.

روح جامعه

در هر موقعی جامعه بشری يك روح مخصوص بخود دارد همانطور كه يك فرد روح دارد جامعه هم روحی دارد كه متناسب است با روح افراد آن جامعه. گاهی روحیكه بجامعه حكمرمائی ميكند روح شجاعت است در این موقع تمام افراد فكرشان درمجرای شجاعت است ادیبانشان، و محاورانشان، صنعتشان تمام يك رنگ شجاعت دارد. يك وقت روح مذهب روح اجتماع است در این موقع می‌بینیم از تمام شئون زندگی این جامعه نور مذهب میدرخشد. امروز اگر بخواهیم بگوئیم روح جامعه ما چیست با نهایت شرمساری و تأسف باید بگوئیم روح شهوت بجامعه ما حكومت ميكند. افراد این جامعه فیلم‌های شهوانی را با كمال میل و علاقه میبینند ولی بفيلم‌های اخلاقی كوچكترین توجهی ندارند. هر كاری كه ميكند وقتی درست فكر كنید میبینید محر كشان فقط و فقط شهوت بوده، این تمایلات جامعه بهترین وجهی در آئینه مطبوعات ما منعكس می‌باشد روزنامه كه عكس زن لخت نداشته باشد خریدار ندارد كسانی كه با علم الاجتماع آشنا هستند خوب میدانند كه این سرازیری خطرناك و این فساد اخلاق چه آتیه شومی برای این جامعه دارد

سر مشق خوب

انسان خیلی كم اتفاق میافتد كه خود بخود بفكر اصلاح و تربیت نفس بیفتد. تا از كسیكه مثل خودش چشم دارد و گوش دارد عمل خوبی نه بیند رغبت پیدا نميكند آن عمل خوب را انجام دهد پس چقدر خوب است كه ما بهترین اشخاص را سر مشق و نمونه زندگی خود قرار دهیم و

انقدر بکوشیم تا پای آنها برسیم و حتی از آنها هم بالاتر رویم. کسی که میل دارد زندگانش منزّه و پاك باشد حتما باید همین رویه را تعقیب کند بدن از خوردن غذا کسب قوت میکند و روح از معاشرت با اشخاص نيك ترقی و کسب اقتدار و عظمت میکند. اخلاق خوب اشخاص بزرگ درست مثل نوری باطراف میتابد و نزدیکان خود را روشن میسازد و از یک عمل خوب چندین عمل خوب دیگر بوجود میآید مثل سنگی که در آب بیفتد در اطراف خود دوائر نامحدودی بوجود میآورد.

عادت

ما بنده و اسیر عادات خود هستیم اگر درست دقت کنید میبینید ما ۹۰٪ کارهای روزانه را روی عادت انجام میدهیم و کارهایی را هم که روی عادت میکنیم معمولا برایمان زحمتی ندارد. پس باید درست دقت کرد قبل از آنکه اسیر پنجه عادت شویم فکر کنیم چه کارهایی میکنیم. اعمال و حرکات روزانه ما منفرداً کوچک و ناقابل است ولی همین کارهای کوچک و ناقابل مثل قطرات لطیف برف روی هم متراکم شده بالاخره تشکیل بهمنهای عظیمی را میدهد، همین بهمنهای عظیم عادت است که انسان دیگر زیر بار سنگین آن کمرش خم میشود. میگویند ترك عادت موجب مرض است راست هم میگویند باید از اول انسان بفهمد و بکارهایی تن در دهد و اندیشه‌هایی در مغز راه دهد که تولید عادتش برای انسان پایه سعادت باشد نه فلاکت و اذبار.

پیروی از سرمشق‌های عالم انسانیت و بهترین صفات خوب اخلاقی کم کم در انسان تولید عادت میشود و همین عادت آزادی نفس را از ما سلب کرده و ما را مجبور باطاعت میکنند.

نیکی

اثر عجیبی در قلب مردم دارد بعضی‌ها عادت کرده‌اند بمردم خوبی

کنند و منتظر پاداش نیستند خوبی را برای خاطر خوبی انجام میدهند
چقدر خوشبخت هستند این اشخاص بجرأت میتوان گفت این اشخاص
بقلب تمام اطرافیان خود سلطنت میکنند. نیکی مثل زیبایی و جمال طبیعت
فقط درك میشود ولی آنچه درك میشود بزبان نمیشود آورد.
همینطور زیبایی گل و دلربایی يك آهنگ موسیقی را انسان درك
میکند و روحش از آن لذت میبرد اما زبان از بیانش عاجز میماند.

يك آهنگان

برای آنکه بفهمید روح شما تا چه اندازه تمایل بفضائل عالی انسانیت
دارد به بینید تا چه اندازه در شما حس تمجید نسبت باعمال خوب دیگران
وجود دارد. اگر شما بی اختیار کارهای خوب و صفات عالی دیگران را
میفهمید و تمجید میکنید بدانید که در خود شما هم این صفات موجود
میباشد و اگر می بینید چشم شما فقط معایب و نقایص دیگران را
می بیند و بمحاسن مردم توجهی ندارد مطمئن باشید که روح شما در
سراسیمگی فساد اخلاق سیر میکند و به چیز دیگری توجه ندارد.

شما وقتی از مزایای اخلاقی کسی برای دوستان خود تعریف میکنید
علاوه بر اینکه صفات عالی اخلاقی را مورد تمجید قرار داده و این عمل
شرافتمندانه را انجام داده اید خود بخود جلب اعتماد دوستان خود را هم
نموده و اخلاق باطنی خود را برای آنها شرح داده اید.

طبیعت پست

بعضی اشخاص دون همت پیدا میشوند که هر چیز خوبی را هم بد
می بینند. هر چیز را كوچك می بینند اینها عیناً آنچه را که خود دارند بیان
نمیکنند نه آنچه را که می بینند. يك صفت بزرگ نزد اشخاص فهمیده و
تربیت شده همین است که همه چیز را سعی میکنند با روح بزرگ خود

بزرگ کنند و همه چیز از نور باطنی خود بتابانند و آنرا روشن جلوه دهند
 امام محمد غزالی میگوید: بزرگی با مریدان خود از خیابانی عبور میکند.
 بوی لاشه گندیده آمد مریدان مرشد خود را گذاشتند و بسوی دیگر
 خیابان شتافتند اما آن مرد بزرگ مدتی بر سر لاشه گندیده سگی که گوشه
 خیابان افتاده بود ایستاد و تماشا میکرد مریدان از این عمل استاد تعجب
 کردند و بر او بانگ زدند که چه چیز را تماشا میکنی آن استاد بزرگ گفت
 من دندانهای سفید و قشنگ این سگ مرده را تماشا میکنم این بزرگترین
 درس عبرت است برای مردم عیجیو. در صورتیکه در يك لاشه گندیده
 سگ يك چیز قابل توجه بشود پیدا کرد انصاف بدهید شما کدام آدم را در
 دنیا میتوانید پیدا کنید که يك حسن کوچک یا بزرگ نداشته باشد. شما
 با جوانمردی همین حسن کوچک او را به بینید و سعی کنید بخود او هم
 القاء کنید و برای وجود او ارزش قائل باشید تا همه شمارا ببزرگی بستانند.
 و این را بدانید کسی که تنفر و انزجار از هر کس و هر چیز دارد خودش
 از همه منفورتر و پست تر است.

فکرهای محدود و پست همیشه در صدد عیجیوئی و خرده گیری
 هستند برعکس اشخاص بزرگ هر جا که باشند یکدیگر را پیدا کرده و
 همدیگر را ستایش میکنند.

سعادت حقیقی

در این است که انسان قوای روحی و جسمی خود را بکار بیندازد.
 کار و حرکت موجب سعادت، سلامت، و نشاط و خوشبختی است برعکس
 بی حرکتی مایه فساد است. همانطور که در مرداب پشه و حیوانات مودی
 پیدا میشوند در مغزی هم که بی فکر و عاطل و باطل بماند افکار مودی و
 مغرب رشد میکند.

تنبلی بزرگترین بلای بشریت است همانطور که زنک آهن را میخورد تنبلی هم قلب مردم را فاسد و تباه میسازد معروف است که میگویند قلب انسان مثل آسیاست اگر گندم در آسیاب نباشد سنگها خودشان بهم سائیده شده و از بین میروند در مغز و قلب هم اگر فکر نباشد انسان خودش خودش را میخورد.

اگر میخواهید از غم و غصه نجات بیابید هیچوقت تنها و بیکار ننشینید
برای فرار از اضطراب و تشویش

انسان حتماً باید متوسل بکار کردن بشود - در دنیا فقط اشخاص کاری و فعال صاحب قدرت میشوند و اشخاص تنبل هیچگاه قدرتی پیدا نمیکند زرز و اشنگتون علاقه عجیبی بکار داشت از بیجکی عادت کرده بود رونوشت تمام قباله‌ها و کاغذهای بی اهمیت و اسناد را بر میداشت همین پشت کار عهد جوانی ریشه کفایت و کاردانی آتیه او شد.

انسان برای آنکه مدیر لایقی باشد باید زندگانی خود را با کار و تجربه و دقت در هر امری بگذراند. انسان با تدبیر هیچوقت بانتظار حادثه نمینشیند بلکه هر حادثه را قبلاً پیش بینی میکند علاوه بر اینکه خودش را از خطرات احتمالی نجات میدهد اطرافیان خود را نیز متوجه میکند و از اینجهت همیشه جلب احترام اطرافیان را نسبت بخود مینماید. تأثیریکه کار و فعالیت در زندگی و سعادت انسان دارد یکدنیا معلومات و گوشه نشینی و تفکر ندارد.

انگاه بنفسی

وقتی انسان خودش را بشناسد و بقوای باطنی خود ایمان بیاورد محال است چشم توقع بدیگران بدوزد این صفتی است که انسان حتماً باید واجد آن باشد و الا در انظار پست و بیمقدار میگردد - تا انسان

عادت نکند که تصمیم قطعی بگیرد نمیتواند در مقابل معاصی دنیا استقامت بخرج بدهد - همیشه ضعف و سستی اراده سبب میشود که انسان از اوج عظمت بحضیض ذلت سرنگون شود. کمتر کسی درد دنیا پیدا میشود که نداند خوب خوب است و بد بد ولی موقع عمل که میرسد اشخاص ضعیف الاراده و جیون اسیر تمایلات و شهوات پست خود میگردند در صورتیکه اشخاص قوی الاراده جرئت دارند که خود را از پستی و زبونی و انحطاط اخلاق نجات دهند در تمام این موارد اخلاقی انسان از چه شخصی میتواند توقع مساعدت و کمک داشته باشد؟ فقط از خودش و از اراده و جرئت و شهامتی که حتماً باید در نفس خود پیورراند.

حقیقت شجاعت

این است که انسان همیشه راستگو و حقیقت جو باشد و در مقابل هواهای نفسانی استقامت بخرج دهد اگر انسان همین قدرت را در مقابل شهوات خود بخرج ندهد بدون شك از تمام مزایای اخلاقی محروم خواهد ماند. شما لازم نیست اسمتان در ردیف پهلوانان و قهرمانان قرار گیرد ولی لازم است در خیلی از موارد از خود رشادت و جرئت نشان بدهید. برای آنکه طمع نداشته باشید، برای آنکه حقایق را بی پروا و بدون ملاحظه از اشخاص ذینفع بگوئید. برای آنکه خودتان را همانطور که هستید نشان دهید. برای آنکه زندگانی خود را در حدود عوامندی که دارید اداره کنید و با قلب و دروغ از سرمایه دیگران استفاده نکنید و بالاخره برای آنکه شرافتمندانه زندگانی کنید احتیاج بجرأت و رشادت و قوت قلب دارید.

جهان بزرگ

دنیا درست مثل مکتوبی است که سطور آن بدست خداوند بزرگ

خوشبختی شده انسان باید سواد خواندن این کتاب را پیدا کند هرچقدر فهم
و استعدادها برای درک حقایق دنیا زیاده‌تر شود بهمان اندازه بیشتر بعظمت
دنیا و خالق آن آشنا شده سر تعظیم در مقابل ذات مقدسش خم نموده و او را
او را که فقط خیر ما در آن است با جان و دل اطاعت و انجام می‌دهیم

اعتماد بنفس

شما وقتی بمشکلات زندگی خود فائق می‌شوید که قبلاً اعتماد و
اطمینان بفتح خود داشته باشید. این اعتماد بخویشتن قوه عجبیبی است
که مثل قوه مغناطیسی همه را بسمت خود جالب می‌کند و همه را امیدوار
می‌کند باینکه شما فتح خواهید کرد. همانطور که وقتی دو پهلوان وارد
معرکه می‌شوند و می‌خواهند زور آزمایی کنند قبلاً تماشاچیان نسبت بیکی
از آنها اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند. این اعتماد از کجا پیدا می‌شود؛ از
راه رفتنش از نگاه کردن به جمعیت. از تمام حرکات او نور اعتماد بنفس
ساطع است همین اعتماد فوق العاده بخویشتن است که سبب می‌شود ذهن
تمام تماشاچیان را قبلاً بنفع خود و بفتح و غلبه خود آماده سازد و بالاخره
هم موفق می‌شود ولی آن پهلوانی که از اول دست و پای خود را کم می‌کند
و حس اعتماد بنفس را فاقد می‌شود دیگر نمیتواند خود را جمع و جور
کند بالاخره شکست می‌خورد. در معرکه زندگی هم کسانی موفق می‌شوند
که بایک روحی سرشار از اطمینان و اعتماد بنفس وارد کارزار زندگی شوند
قیصر امپراطور روم وقتی در کشتی مسافرت می‌کرد غفلتاً در ب
طوفانی شد و غنای اختیار از دست گشتی بان خارج شد دست و پای خود
را کم کرد و کم مانده بود که کشتی و سر نشینان همه غرق شوند. گریه و
زاری شروع شد. در این موقع قیصر فریاد کشید و به کشتی بان گفت از چه
حیترسی مگر نمیدانی که کشتی تو حامل کو کب سعد قیصر امپراطور روم است

از این بیان آشین و ایمانی که قیصر باقبال خود داشت بی اختیار کشتی بان حواس خود را جمع کرده و تمام قوای خود را بکار انداخت و بالاخره کشتی را از ورطه هلاکت نجات داد. آری مردانیکه بخود اعتماد دارند همیشه در اطرافیان خود روح اعتماد میدهند و نگاه آنها حتی اثر سحر و جادو در اشخاص پیدا میکند.

يك سر مشق

پیغمبر اسلام اگر توانست در سرنوشت بشر تغییرات فوق العاده بدهد و يك مشت عرب لخت و برهنه را که فاقد هر نوع اخلاق و انسانیت بودند و درست مثل حیوانات زندگی میکردند بعالیترین درجه کمال انسانی برساند فقط برای این بود که ایمان و عقیده راسخ و عزم و اراده آهنین و پشت کار و فعالیت خارق العاده داشت که تمام اطرافیان خود را مات و مبهوت میکرد.

روزی در اثنای جنگ سنگ بزرگی بصورت او خورد بطوری که بیهوش شده افتاد سر آبا غرق خون شد قدری که بیهوش آمد بلند شده و راه بیابان را گرفت و رفت تا بآب رسید سرو صورت خود را شسته مجدداً بیهوش شد کسانیکه پیغمبر را باین وضع دیدند حتم داشتند که تلف شده مع هذا بدوستانش خبر دادند در این اثناء دیدند پیغمبر اسلام سرو صورت خود را بسته مجدداً همان دشمنان خود را مخاطب قرار داده. باز دعوت بدین اسلام میکند و کوچکترین اعتنائی بشکستگی سر و مجروح بودن صورت نمیکند او فقط يك چیز میخواست و آن اشاعه دین اسلام بود و موفق هم شد. این خود بهترین سر مشق برای کسانی است که ظاهراً متدین بدین اسلام هستند ولی از روح اسلام و روح تعلیمات پیغمبر بزرگ آن بی اطلاعند

بالا ترین بد بختی ها

برای بشر این است که دارای روحی ضعیف و طبعی ترسو باشد

انسان باید خود را طوری تربیت کند که از هیچ چیز غیر از ترس نترسد. اشخاص جیون و ترسو روزی هزار بار میمیرند در صورتیکه اشخاص شجاع فقط يك بار میمیرند آنهم با شرافت و افتخار. بزرگترین قانون زندگی تلاش و زد و خورد در میدان تنازع بقاست. در این میدان هیچگاه انسان نباید دست از هجوم و حمله بکشد. ایستادن و نگاه کردن در قاموس حیات معنی مرگ دارد. يك مرگ تنگین. تملق و چاپلوسی چه نسبت به بالا دستان و چه نسبت به زیردستان بهترین علامت آشکار جبن و کم جرمتی است و متأسفانه در جامعه ما امروزه شده که بحق یا ناحق در جلو اشخاص تملق و مدیحه سرائی کنند و در پشت سر با الفاظ رکیک و فحش های عجیب و غریب همدیگر را خونین و مالین بکنند. اینکار البته خیلی آسان است و کار هر آدم ضعیف النفسی که بخواهد با دو روئی و تزویر بزندگانی کثیف خود ادامه دهد ولی مرد بودن و حقایق را بی پروا اظهار کردن و از عواقب آن ترس بدل راه ندادن کار آزاد مردان با شرافت و حیثیت است. همیشه شنا کردن در جهت مخالف آب کار مردان ورزیده با بازوان قویست ولی شنا کردن در جهت موافق محیط کار هر ماهی مرده میتواند باشد. وقتی انسان فاقد شهامت و شجاعت باشد ممکن نیست که بتواند ادعای حسن اخلاق و شرافتمندی بکند بهتراست در هر حال انسان همیشه با عمل خود میزان شجاعت و شهامت خود را نشان بدهد نه با حرف زدن و حماسه سرائی.

کنترل اخلاق و رفتار

اخلاق و رفتار شما نسبت به خود و دیگران باید طوری باشد که اگر یکدفعه بمقامات عالی برسید در انظار همه لیاقت و شایستگی این مقام را داشته باشید - همیشه سعی کنید زبان خود را در اختیار خود نگاهدارید

چه جراحت هائی ممکن است زخم زبان بوجود بیاورد که شمشیر برنده هم نتواند صد يك آن جراحت ها را در دل اطرافیان تن تولید کند.

اگر میل دارید

همیشه بخوشی و راحتی زندگی کنید این دستورات را انجام دهید:

همیشه مزاج خود را بحال اعتدال نگاه دارید - سرور و نشاط را هیچوقت از دست ندهید عادت کنید همیشه تمام مشکلات زندگی را با انگشت تدبیر حل نموده با استقامت باشید - هیچوقت بیجهت از اوضاع دنیا و از اخلاق و رویه مردم عصبانی نشوید اگر میتوانید از این تجاوزات اخلاقی مردم جلوگیری کنید با يك رویه عاقلانه جلوگیری کنید والا از اینکه خود را عصبانی کنید، بیجهت متغیر و غضبناك باشید چه فایده ای برای شما حاصل خواهد شد هیچوقت خود را بدست تشویش و اضطراب بیجا نسپارید.

شما نباید

از اطرافیان خود زیاد توقع داشته باشید اگر بخواهید خوب زندگی کنید همیشه باید اغماض و تحمل را ملکه خویش قرار دهید. بزرگترین و شریفترین اشخاص هم دارای نواقص اخلاقی زیادی هستند.

اگر

از صفتی خوششان می آید ولی آنرا در خود ندارید سعی کنید بداشتن آن صفت تظاهر کنید. کم کم همین تظاهر بصفات خوب باعث میشود که این صفات در شما رشد کنند.

صرفه جوئی

لغت صرفه جوئی با تمدن انسان همیشه قرین بوده. بشر از موقعی که فهمید غیر از امروز فردائی هم هست بفکر افتاد هر چه امروز دارد مصرف نکند و فکر فردا را هم بکند. این موضوع نه فقط سبب اطمینان

و اعتماد بنفس در اشخاص میباشد بلکه سبب اطمینان و اعتماد بنفس يك ملت صرفه جو و با فکر نیز میباشد محال است ملت بیفکری که بایخیالی تمام سرمایه خود را صرف عیش و نوش میکند و بفکر تولید نیست دردنیای متمدن امروز مقام بلندی را احراز نماید .

اشخاصیکه موفق میشوند

وقتی درست در روحیه و اخلاق اشخاصیکه همیشه و همه جا موفق میشوند دقت کنید میبینید این اشخاص هوش خارق العاده ندارند فقط بواسطه تمرین و ممارست و دقت در عمل و عکس العمل های زندگی روزانه باین نتیجه رسیده اند که بطور روشن میفهمند چه میخواهند . درست نقشه کار خود را میکشند و پشت سر این نقشه هم يك اراده فولادین بکار میاندازند تا آنچه را در نقشه و خیال داشتند جامعه عمل ببوشانند .

کسی که بخوابد

موفق شود و در کارهای خود پیشرفت نماید ناچار است مزاج معتدلی داشته صبور و بردبار باشد و بخود تسلط کامل داشته هیچگاه در غذا خوردن افراط ننماید این مثل معروف را بخاطر بیاورد که انسان اگر بعهده خود تسلط کامل داشته باشد میتواند بافکار خود نیز مسلط باشد در اینصورت مردم را فریفته و مجذوب خود میسازد و بطبیعت خود غلبه میکند و قادرانه زمام نفس را بدست میگیرد .

خردمند

در پس هر ابر تیره آفتاب روشن میبیند - در پس هر بدبختی نور درخشنده سعادت را میبیند و با قوت آن نور ، مصیبت ها و بدبختی های امروز را تحمل میکند و با گشاده رویی سعادت را که منتظر است در آغوش میگیرد ولی شخص جاهل همیشه و همه جا دور نمای محنت و بدبختی

میبیند. حقیقتاً سرور و شادی در انسان معجزه میکند یکی از علمای بزرگ در مقابل این سؤال که چطور میتوان بر موانع زندگی و مشکلات آن فائق شد پاسخ میدهد اول بواسطه خنده روئی دوم بواسطه بشاشت سوم بواسطه سرور و شادکامی. دل شادمان و مسرور قادر است بزرگترین بدبختیها را در خود حل کند ولی دل اندوهناک حتی معنی سعادت را هم نمیفهمد و بالاترین خوشیها را هم اگر پیدا کند بآن رنگ تیره بدبختی میزند.

بهترین علامت سلامتی مزاج و سلامتی روح داشتن قیافه بشاش و خندان است وقتی انسان قیافه خندان بخود میگیرد و از ته دل مسرور میشود حالت خوشی پیدا میکند و در این حال خوب حس میکند که قوایش تجدید میشود و بدن افسرده و خسته حالت نشاطی بخود میگیرد. گوئی در يك دنیای لطیف تری زندگی میکند و در این موقع از عمر خود لذت میبرد. چقدر خوشبخت هستند کسانی که پیوسته تبسم بر لب دارند این اشخاص در هر مجلس و هر مجمعی باشند نور امید بدل افسرده اطرافیان میتاباند. فقط دیدن قیافه این اشخاص کافی است که فوراً ابرهای ظلمانی و تاریک را از روی مغزهای کسل و غمناک برطرف نموده با نور شادی و مسرت قلب های افسرده و نا امید را امیدوار سازد.

اشخاص مسرور

همیشه ساعی و فعالند، جدی هستند و کارهای خود را با شور و شغف و علاقه انجام میدهند. اعتماد و اطمینان اطرافیان را نسبت بخود جلب میکنند. مردم از مصاحبت با آنها لذت میبرند و بدیدنشان اشتیاق کامل دارند و حاضرند بدون عوض بآنها خدمت کنند ولی برعکس اشخاص عبوس و غمناک معمولاً تنبل و بیکاره و خود خواه هستند. کمتر کسی رغبت

میکند بآنها نزدیک شود - مردم از معاشرت با چنین اشخاص گریزانند زیرا در زندگی بقدر کافی ناملایمات میبینند و حاضر نیستند بادیدن چنین قیافه هائی باری از حزن و اندوه بروی بار غصه های خود بگذرانند و این کاملاً طبیعی است که اشخاص بد اخلاق و عبوس بدبخت هستند، همیشه تنها هستند اگر تصادفاً مردم بآنها احتیاج پیدا کنند با نهایت اکراه بایشان مراجعه میکنند و محال است کسی قلباً باین نوع اشخاص علاقمند باشد.

شکایت از زندگی

بعضی عادت دارند همیشه از دست زندگانی گله کنند بهر کس که میرسند شروع بشکایت از روزگار میکنند بدنیا و ما فیها فحش میدهند اشخاص را بباد تهمت و افترا و دشنام و ناسزا میگیرند. روز و شب کارشان این است. این اشخاص بدبخت حقیقی هستند و انقدر شعور ندارند که بفهمند دنیا با تمام عظمتش بزرگتر از آنست که موجودی را برای آزار و شکنجه خلق کرده باشد. اگر ما از دست روزگار بد میبینیم و یا آنطور که میل داریم بروفق مرادمان نمیگردد تقصیر روزگار نیست تقصیر با خود ماست چرخ و فلک بیش از آنکه بشعور انسان برسد منظم و دقیق کار میکند و محال است باعمال غلط و بی رویه ما نتیجه خوب و صحیح بدهد. شما اگر امروز کاغذی بنویسید و آدرس را اشتباهاً روی پاکت بجای خرّم شهر خرّم آباد بنویسید پس از مدتی معطلی پست خانه کاغذ را برمیگرداند و روی پاکت مینویسد آدرس نامعلوم و مجدداً بدست خود شما میرسد. وقت خودتان را تلف کرده اید. يك تشکیلات بزرگ و منظمی را مسخره اشتباه خود کرده اید و نتیجه هم نگرفته اید. ما هم نسبت بدنیا اغلب بلکه همیشه عین همین معاملات بچگانه را میکنیم و خودمان هم متوجه عواقبش نیستیم و توقع

داریم که دنیا با اعمال و افکار و نیات بلید ما نتیجه خوب بدهد در صورتیکه اشتباه میکنیم ما فقط عکس العمل کارهای خودمان را می بینیم و غیر از این اگر از دستگاه بزرگ کائنات توقع داشته باشیم باید اقرار کنیم که دیوانه زنجیری هستیم - دیوانه که خود را عاقل فرض میکند ولی دنیا او را دیوانه میداند. تمام اشخاصی که از دست خود و زندگی ناله میکنند و صدای شکایتشان با آسمان بلند است از همین دیوانگان زنجیری هستند. و الا انسان عاقل که با نظم و ترتیب دنیا آشناست و با نهایت دقت مواظب کوچکترین فکر و عمل خود میباشد قبل از هر عمل متوجه عکس العمل آن میباشد و هیچوقت کار بدی نمیکند و خط مشی زندگی خود را طوری عاقلانه و از روی تدبیر ترتیب میدهد که همیشه از اعمال خود و عکس العمل آن راضی باشد چنین شخصی هیچوقت از دنیا شکایت ندارد او از دنیا راضی است و دنیا از او

رفتار خوب

از وجاهت و زیبایی خیلی بهتر است. از مجسمه ها و تصویرهای عالی بمراتب بیشتر موجب حظ و بهجت نفس میگردد.

ادب و رفتار خوب و اینکه انسان بتواند همیشه جلب قلوب اطرافیان را بکند یکی از بهترین و مهمترین صنایع ظریفه بشمار میرود رفتار خوب بتمام اعمال انسان يك رنگ دلفریب و جذابی میدهد که بی اختیار هر بیننده را در مقابل جمال آن از خود بیخود میکند - چقدر در زندگی اتفاق افتاده که با اشخاص مؤدب و معقولی روبرو شده ایم و بی اختیار فریفته و شیفته آنها شده ایم ادب و رفتار خوب بهترین وسیله است برای راه باز کردن و پیشرفت در اجتماع. هر چه در انسان طرفدار حق و حقیقت باشد و بتمام معنی فضیلت و تقوی را شعار زندگی خود قرار دهد مادامیکه رفتار او با

حسن سلوك و ادب آمیخته نباشد در انظار مردم كوچكترین قدر و قیمتی پیدا نخواهد کرد .

اصولاً ادب و حسن سلوك نشانه بارزی است از فضیلت باطنی . شخص بی ادب نمیتواند فاضل و با تقوی باشد رفتار مؤدبانه عیناً اثر قوه مغناطیسی را دارد در همه جا بینندگان را بخود جلب میکند - چشم همه را خیره نموده تا اعماق قلب مردم تأثیر میکند .

انسان ماقول

که در زندگانی تجربیاتی پیدا کرده میفهمد که از دنیا و اطرافیان نباید توقعات بیجا و زیادی داشت بنا براین بازور بازو و قوای شخصی سعی میکند تا جائیکه ممکن باشد وسائل يك زندگانی پاك و شرافتمندانه را برای خود تحصیل نماید و در عین حال خود را برای مواجه شدن با هر شکست و خطری حاضر میکند و برای احتیاط سنگرهائی درست میکند که در هنگام ضرورت بدون دغدغه خاطر در این سنگرها از خود دفاع نماید - آه و زاری و شکایت از زندگانی هیچ فائده برای انسان ندارد بلکه ضرر زیادی دارد فقط سعی و پشتکار و نشاط و خوشحالی اسلحه برنده ما در میدان نبرد زندگی است . باید مانند سرباز شجاعی در این جنگ فاتح شد حقیقتاً انسان مثل يك سرباز در این دنیا مأموریت دارد که بخود و دیگران فائده برساند و وظائف خود را با نهایت آبرومندی انجام دهد . مردانه زندگی کند و مردانه و با شرافت بمیرد .

در اینصورت با قلبی آرام و وجدانی پاك وارد دنیائی میشویم که آلام و مصائب ناچیز این دنیا ابداً در آنجا رخنه و تأثیری نخواهند داشت .

هیچ چیز

برای انسان بهتر از این نیست که همیشه همه جا و نسبت بهمه کس

حتی نسبت به خودش مؤدب باشد واقعاً ادب يك جواهر ذی قیمتی است که زیب پیکر انسانیت است. ادب نسبت بخداوند جهان، ادب نسبت بمخلوق همیشه شخص را در انظار محبوب میکند - وقتی انسان درست بعظمت دنیا پی - میرد و میفهمد که کره زمین با تمام عظمتش در مقابل جهان بزرگ حتی مثل يك دانه خشخاش هم نیست. از صمیم قلب بکوچکی خود و بزرگی آفریننده این دستگاه محیر العقول ایمان میآورد. همین فکر انسانرا بکلی عوض میکند. خطرات این دنیای را بنظر كوچك و حقیر میسند شجاعت عجیبی پیدا میکند. این شجاعت و ادب وقتی باهم آمیخته شود انسانرا مظهر يك وجود محبوب و يك انسان کامل مینماید.

قدرت جذب

باید دید ما از دنیای خارج چه چیزهایی جذب میکنیم. موادی را که میخوریم باید کاه لا مورد نیاز حتمی بدن باشند تا بتوانند مایه نیرومندی جسم ما بشوند و الا پس از زحمت دادن بیهوده بمعده و امعاء دفع میشوند و از خود سمومی باقی میگذارند که انسانرا بانواع بیماریها دچار میکنند. مغز انسان هم امواجی را از محیط اطراف گرفته تولید ارتعاشات فکری میکند. اگر این افکار محیط که جذب میشوند همه افکار خوب و زیبا و مفید باشند مایه نیرومندی روح میگردد و اگر امواج و عواطف منفی محیط جذب شود تمام ماشین بدنرا مسموم نموده روح و جسم را مسموم میسازد پس باید بانهایت دقت توجه کرد آنچه روحاً و جسماً جذب میشود مایه طراوت و نیرومندی جسم و روح باشد. نه باعث ناخوشی و بدبختی.

لذت و نشاط

مغز انسان فرمانده عضلات است و جسم را مطابق فرمان خود بحرکت درمیآورد. ما اغلب در حین اشتغال بکاری فکرمان جاهای دیگر

کار میکند. بدیهی است فرماندهی که در آن واحد بچند موضوع فکر کند بی سبب قوای فکری خود را ضعیف مینماید.

پس همیشه در هر آن فکر تان مشغول کاری باشد که الان جلوی شماست و در حین اشتغال بکار معین بهیچوجه اجازه ندهید فکر تان متوجه موضوع های دیگر بشود فقط در اینصورت میتوانید کار حاضر را بانهایت خوبی انجام داده و ضمناً همیشه ذخیره زیادی از قوه فکری و عصبی در خود داشته باشید - داشتن همین ذخیره عصبی و فکری است که تولید لذت و نشاط فوق العاده در انسان مینماید و شخص را همیشه تر و تازه نگاهداشته مغز را قوی و جسم را چالاک مینماید.

احترام و آبرو.

وقتی برای اشخاص میسر میشود که ستون تمام اعمالشان روی درستی و صداقت و پاکدامنی قرار گرفته باشد. باین ترتیب تمام کارهایشان یک رنگ شرافتمندانه بخود میگیرد. هر چه قدر در این موضوع بیشتر دقت شود این رنگ شرافتر و درخشنده تر میگردد بطوریکه هر کور مادرزادی وجود این منبع بزرگ را نزد اشخاص محترم و آبرومند حس میکند این اشخاص احتیاج به تبلیغات در اطراف اعمالشان ندارند از خلال گفتار و نیات و اعمالشان يك نور خیره کننده ساطع است که تا اعماق قلب هر کس را روشن میکند.

معنی سعادت

اشخاصی حقیقتاً سعادتمند هستند که باین نکته اساسی پی برده باشند که در زندگانی معمولی ابداً انتظار مساعدت و خوبی از اشخاص و محیط نداشته باشند قبل از گرفتن باید بدهند و قبل از درو کردن باید بکارند. قبل از محبت دیدن باید محبت بکنند و قبل از آنکه از کسی انتظاراتی

داشته باشند باید انتظارات طرف را در نظر بگیرند. این جمله بر مغز را باید همیشه در نظر داشت که ما بیش از آنچه برای سایرین مفید هستیم نباید انتظار داشته باشیم سایرین برای ما مفید باشند.

معنی بزرگی

کسی میتواند ادعای بزرگی بکند که باطرافیان خود خدمت بیشتری بکند. امرسون به بهترین وجهی معنی بزرگی را برای ما تشریح میکند و میگوید: «چقدر بزرگ است کسی که روی دویای خود ایستاده، بدون اینکه بکسی تکیه کند دستهای خود را بالا زده فریاد میکشد من حاضرم بمردم خدمت کنم. خداوند عالم هم اگر مقام خداوندی و سلطنت بتمام کائنات را بحق احراز کرده برای اینست که شب و روز بدون انتظار کمک و بدون کوچکترین توقع ما را در دامان پر مهر و عطوفت خود میپروراند و بیشتر از آنچه بعقل ناقص ما میاید بیا کمک میکند.»

شرط پیشوائی

در دنیا دشوارترین کار پیشوائی مردم است مهمترین شرط پیشوائی این است که انسان قادر باشد ضروریات و احتیاجات قطعی اشخاص را تشخیص داده و بهترین و سریعترین وجهی که برای فرد آنها حتی فکرش هم مقدور نبوده آنها را تهیه و در دستریشان بگذارد و با فکری بالا تراز افکار معمولی مردم را متوجه حقایق و معنویات دنیا بکند و زمینه برای رشد و تکامل حقیقی آنها فراهم آورد. این امر خیلی بنظر مردم آسان است ولی عمل آن بسیار مشکل و کمتر کسی است که بتواند حقیقتاً تمام شرائط پیشوا شدن را واجد باشد. کسانی که ادعای پیشوائی میکنند و میخواهند مردم زیر پرچم آنها سنگ مراشان را بسینه بزنند باید متوجه باشند که در درجه اول مسائل اصلی و حیاتی و اقتصادی مردم را

باید حل کنند و بمطالب کهنه و پوسیده که سایرین گفته و یا بعداً خواهند گفت ابدأ توجهی نداشته باشند. مردم کمتر گول میخورند و اگر گول خوردند انتقام میکشند و اگر انتقام نکشند بتمام مسالك و نسبت بتمام کسانی که خودشان را جلو می اندازند و ادعای رهبری میکنند بی عقیده میشوند و فلاکت جامعه هم از وقتی شروع میشود که هیچکس نتواند مردم را نسبت باصول صحیحی مؤمن و معتقد کند. بنا براین بزرگترین خیانتها در يك جامعه خیانت پیشوایانی است که برای شهوت جاه و مقام و عیش و نوش چند روزه جماعتی را بی عقیده و بی ایمان میکنند.

هر يك از ما

مرکز دایره هستیم که در دوایر متحدالمرکز بیشمار محصور هستیم، اولین دایره مشتمل بر والدین و زوجه و اطفال، دومین دایره منسوبین نزدیک، سومین دایره دوستان و آشناها، بالاخره هم میهنان و دایره آخری به نژاد بشری ختم میشود.

ما وظیفه داریم وجودمانرا برای خود و نزدیکان و هم میهنان و بالاخره برای تمام بشر مفید سازیم و سعی کنیم در مرکز این دایره که وجود ماست، نوری از سعادت و خوشبختی ایجاد کنیم که دامنه آن روز بروز وسیعتر شده و بالاخره تمام نوع بشر را در بر گیرد.

استعداد خوشبخت شدن و خوشبخت نمودن اطرافیان در وجود ما هست. تنها وظیفه ما تقویت و بکار انداختن این استعداد است. اگر بتوانیم با معرفت کامل این وظیفه مهم و حیاتی را انجام دهیم میتوانیم مطمئن باشیم که تکالیف خود را در این دنیا نسبت بانسان و در آن دنیا نسبت بخداوند به بهترین وجهی انجام داده ایم.

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

آزادی

اغلب خیال میکنند آزادی مفهومی است که انسان هر کاری بخواهد بکند و فراموش میکنند که معنی این آزادی بندگی و اسارت است منتها بندگی و اسارت تمایلات و شهوات شخصی خودشان. آزاد کسی است که حقیقت او را آزاد کرده باشد از این بگذریم همه بنده و برده و اسیرند کسیکه حکومت کردن بر نفس را یاد گرفته باشد معنی آزادی را هم میفهمد و این آزادی را هیچ قیمت از دست نخواهد داد. کسیکه با داشتن عقل روشن و اراده کافی و ازد معرکه زندگی شود اگر بتواند آزادانه اوامر و جدان و عقل را اطاعت نموده بجلو برود میتواند برای خود و جامعه وجود مؤثری باشد ولی اگر با داشتن تمام مزایای اخلاقی در هنگام شروع بهر کاری یا برداشتن هر قدمی از خود سؤال کند که: «مردم چه میگویند؟» هیچ کاری انجام نخواهد داد. چنین شخصی ممکن است مورد توجه مردم واقع شود و کسی نتواند بزندگانی او ایرادی بگیرد ولی در مقابل حقیقت خجل و شرمسار خواهد بود زیرا همیشه برای انسان آسان است که مطابق میل اجتماع رفتار کند ولی برای خاطر حقیقت مخالفت کردن با جامعه مردانگی میخواهد. شما تاریخ را را ورق بزنید. ببینید اسکلت تاریخ را مردانی تشکیل داده اند که برای حق و حقیقت با جامعه مخالفت کرده و اغلب خود را شهید راه حقیقت کرده اند. این اشخاص بهترین سرمشق سربلندی و افتخار و آزادی برای يك جامعه میتوانند باشند.

مشکلات و مصائب زندگی

اغلب از مشکلات و مصائب زندگی میترسند و از ترس مقابل شدن با آنها خود را باین در و آن در میزنند در صورتیکه اشتباه میکنند و

نمیدانند که در خانه سعادت و خوشبختی انسان همیشه يك پرده از مشکلات و مصائب آویخته شده. اشخاص جسور در حین محاربه و جنگ و جدال با سختیهای زندگی مزه خوشبختی حقیقی را میچشند و روح اخلاق را بطور زنده و مجسم درك میکنند و بمعنی حقیقی حیات انسان واقف میشوند و متوجه میشوند که تنبلی جسم و رکود و جمود فکر مثل زنك است و زنك هر چیزی را سریعتر از خود کار میخورد و از بین میبرد.

سعادت و خوشبختی انسان محصول کار و زحمت است نه لالاییگری و تنبلی - خوشبختی همیشه از جلوی افراد ضعیف النفس و اشخاص تنبل فرار میکند.

شما و جامعه

تصور نکنید افکار و اعمال شما از نظر جامعه مخفی خواهد ماند، کوچکترین فکر و کوچکترین عمل شما در محیط و اطرافیان شما تأثیر میکند يك رفتار پسندیده، يك قول صریح، يك فکر روشن تا اعماق قلب مردم نفوذ میکند، يك عملی که در نظر شما خیلی بی اهمیت جلوه میکند ممکن است تا چند نسل بعد از شما منشأ اثراتی باشد که ذره از آن بفکر شما خطور نمیکرده.

شما هر قدر در جامعه گمنام باشید معینا میتوانید با اعمال و رفتار خود يك مدرسه اخلاقی بزرگی برای جامعه درست کنید زیرا پیروی و رفتار از روی سرمشق برای مردم آسانتر است از گوش دادن بموعظه و دستورات کتابی.

ما نه تنها باید کتابهای خوب را دوست داشته باشیم بلکه باید سعی کنیم که وجود ما خودش بمنزله کتاب خوبی باشد، يك کتاب زنده و يك کتاب زباندار.

قرائت کتابهای اخلاقی و مفید را نمیتوان بی اهمیت دانست ولی مسلماً غذای لازم و کافی برای فکر و روح نمیتواند باشد (سن آنسلم) میگفت : « خداوند اغلب توسط بیسوادان و جاهلان در عالم کار میکند زیرا آنها جوینده چیزهایی هستند که خداوند میل دارد ولی فضا و دانشمندان و اشخاص خیلی با سواد همیشه دنبال چیزهایی هستند که خودشان میل دارند » .

تعلیم انسانیت

حس تواضع و تکریم ، داشتن عزت نفس ، فداکاری و جانبازی در راه احسان بهمنوع فقط و فقط در هنگام معاشرت و داخل بودن در اجتماع در انسان ممکن است ظهور کند - بزرگترین میدان وظیفه انسان در صحنه اجتماع است .

انسان بیشتر برای معاشرت و اجتماع آفریده شده تا برای انجام کارهای فکری - دامنه تجربیات و مشاهدات مردم و وسیع تر از کتاب و ادبیات است .

مقام زن در جامعه بشر

یکی از افکار بیپوده و باطل این دوره اینست که میخواهند با تجدید نظر در تعلیم و تربیت مدرسه وضعیت عمومی را اصلاح و شالوده اساسی برای ارتقاء ملل بریزند . این انتظار و توقع بی شباهت بانتظار کیمیاگران قدیم نیست که سالها عمر خود را در راه تبدیل مس بطلا تلف میکردند .

مربیان قوم بایستی این حقیقت را همیشه در نظر داشته باشند که طفل از یکسالگی تا هفت سالگی چیزهایی از دنیا میفهمد و یاد میگیرد که تمام معلومات از هفت سال بعد در قبال آن ناچیز میباشد .

این هفت سال اول را طفل در خانه میگذراند پس مهمترین مدرسه

برای تربیت اجتماع خانه و خانواده است.

اداره خانه و خانواده هم بدست زنان انجام میگردد. پس زن هر طور باشد جامعه هم همانطور میشود از اول دنیا تا با امروز زن در ترقی و تعالی و یا برعکس انحطاط و تدنی جامعه بشری بزرگترین و اساسی ترین رل را بازی کرده و خواهد کرد يك جامعه مترقی جامعه ایست که در آن زنان فهمیده و تربیت شده نسبت بزنان بیسواد و نفهم عده بیشتری را تشکیل دهند.

يك حقیقت اسفناك

دنیا امروز چشم خود را بمادران دوخته و از آنها برای نجات بشر استمداد میکند ولی افسوس که داد و فغان و اعتراض زنها بر علیه انانیت خود باعث پریشانی و اختلال حواس دنیا گردیده، زنها میخواهند زیباترین و محبوبترین ممیزات خود را دور بیندازند و در عوض اختیارات سیاسی بگیرند غافل از آنکه هر چه هست و نیست همه مخلوق و آفریده نفوذ و تأثیرات خانه و آبرامگاه زن است.

یکی از زنان دانشمند و بسیار باهوش بعد از شرح صفات و مزایایی که حاکی از طبیعت زن است مینویسد: «انسان وقتی میبیند زنان امروزه باندك چیزی بیبجان میآیند و دربی مسلک یا عقیده یا کار تازه بتکاپو میافتند ترس بر او چیره میشود و یا آنکه وقتی میبیند خداوند بطوری که بمادران زمان سابق نزدیک بوده با اینها نیست و وقتی میبیند مذهب در نزد اینها نفوذ خود را از دست داده و قلبشان از اطمینان و ایمان و توکل بخداوند خالی است بخود میلرزد که آتیة بشر دستخوش چه حوادث و نا ملایماتی خواهد بود

درست دقت کنید

از محیط خانه خارج شوید اصول تعلیم و تربیت را در مدارس با دقت کامل بنظر بیایورید به بینید آیا در این مؤسسات اقدامی شده که اطفال را به تکریم و تعظیم والدین و جوانان را برعایت انجام وظیفه و اطاعت در مقابل قوانین و ادار سازد و اینگونه احساسات را در قلوب آنها پرورش دهد و بالاتر از همه آنها را بخداوند مؤمن و معتقد گرداند؟ نه - هیچ اقدامی نشده نتیجه این است که میبینید همه ساله جوانانی تحویل جامعه میدهم که يك مشت معلومات خشك بسلولهای مغز شان تحمیل شده و عاری از هر گونه اصول و قواعد اخلاقی و مذهبی میباشند، از كوچکی عادت کرده اند که هیچکس را اطاعت نکنند. در هر موضوعی مذاکره و بحث کنند بهیچ چیز و بهیچکس احترام نگذارند. چقدر جای تأسف است که ما این حقیقت روشن را هیچوقت در نظر نمیگیریم که:

ترقی معنوی یا تنزل هر ملتی بدست افرادی بسته است که آنها را تشکیل میدهند. در دنیا هیچ ملتی از لحاظ اخلاق و وظیفه شناسی معروف نمیشود مگر آنکه مردم آن چه فرد فرد و چه بالا اجتماع دارای این ممیزات و خصائص باشند.

اگر قبول کنید

که دنیا بمنزلۀ دهلیزی است برای عمارت بی انتهای آخرت و اگر قبول داشته باشید که انسان چه در این عالم و چه در عالم بعد همیشه با خداوند زندگانی میکند خط سیر زندگی شما بکلی عوض خواهد شد و لذت حقیقی را درک خواهید کرد، زیرا این زندگی است که شما را بحقیقت نزدیک میکند، همان حقیقتی که جوهر پرنسیب و اصول درستی و راستی و استقلال و اعتماد بنفس است.

دروغ

اگرچه همه جا دروغ معمول شده و حتی دیپلوماتها میگویند «دروغ گفتن بنفع مملکت خویش در ممالك بیگانه لازم است» ولی همیشه و همه جا حتی خود اشخاص دروغگو دروغ را تقبیح میکنند و برای تأیید اظهارات خود تصریح میکنند که اظهاراتشان کاملاً راست و درست میباشد زیرا میدانند که حقیقت و راستی همیشه در عالم مورد احترام و برستش است و برعکس دروغگوئی در همه جا مذموم و ناپسند است. دروغگوئی نه تنها بی شرفی و بی دیانتی است بلکه نامردی است.

(ژرژ هوبرت) میگوید: در همه حال راست بگو و در صداقت جرأت و شهامت بخرج بده زیرا هیچ چیز در دنیا ارزش اینرا ندارد که انسان برای خاطر آن دروغ بگوید. مثلاً هنگامی که شخصی بملاقات کسی میرود از پشت در میگویند فلانی نیست، اغلب خیال میکنند دروغ گفتن برای پیشرفت امور زندگی لازم است. يك دروغ را بی ضرر فرض میکنند، یکی دیگر را بی اهمیت میدانند سومی را من غیر قصد تلقی میکنند (روسکین) میگوید: «دروغ ممکن است جزئی و بی اهمیت باشد ولی همان دروغهای جزئی و بی اهمیت بمنزله دود غلیظی هستند که از جهنم بیرون میآیند پس بهتر این است که قلب خود را با این دود سیاه نکنیم

افتخار حقیقی

ممکن است اشخاص احراز مقامهای عالی اجتماعی را برای خود افتخار بدانند و حقیقتاً هم اگر کسی مقامی را دوست داشته باشد احراز کند برای آنکه در آن مقام بهتر از هر کس دیگر خدمت کند حق دارد بآن مقام افتخار کند و این وقتی میسر میشود که ما صمیمانه عقیده داشته باشیم که: «بزرگی و عظمت واقعی انسان در آن نیست که در طلب آسایش

و لذت و یاکسب مقام و شهرت برای نفس خود باشد بلکه جلال و افتخار حقیقتی هر کس عبارت از آن است که وظائف و تکالیف شخصی خود را در هر مقام و رتبه که هست با صداقت کامل و درستی انجام دهد.

مبدأ استعداد کامل

سیاست هم مثل کسب و تجارت است و پیشرفت در این رشته بیشتر مربوط به سیرت و اخلاق شخصی است تا با استعداد و قریحه اگر کسی فاقد قوه تحمل و بردباری باشد نه میتواند خودش را اداره کند نه دیگران را وقتی در حضور یکی از دانشمندان بزرگ از خصوصیات اخلاقی که برای یک نفر رئیس الوزراء لازم است صحبت شد حاضرین هر کدام صفتی را در درجه اول ضرورت میدانستند یکی قوه فصاحت و بیان، دیگری علم و دانش، سومی فعالیت و پشتکار، بالاخره آن دانشمند بزرگ عقیده خود را اظهار داشت و گفت این صفاتی که ذکر کردید هیچکدام بقدر حوصله و بردباری برای رجال سیاسی لازم و ضروری نیست البته منظور از حوصله و بردباری همان خودداری و تملک نفس است. شجاعت و رشادت اخلاقی تکمیل نمیشود مگر بواسطه دارا بودن صبر و حوصله و قوه تملک نفس.

ذوق سلیم

عبارتست از فکر سالم و مستقیمی که دارنده آن بتواند امور زندگانی خود را با عدل و انصاف و حزم و احتیاط اداره نماید بهمین جهت اشخاص تحصیل کرده و تجربه دیده عموماً سلیم و پر حوصله و بردبار هستند و برخلاف آنها مردم جاهل تند خو و عجول و بیحوصله میباشند کسانی که دارای کرامت نفس و علو همت هستند هر چه بر میزان دانش و معرفت آنها اضافه میشود بهمان نسبت حس گذشت و انغماضشان بیشتر

میشود چه میدانند که علل و حوادث خارجی در ساختمان اخلاقی اشخاص نفوذ زیادی دارد و غالب مردم بواسطه ضعف نفس طبیعی و قوای محدود نمیتوانند در مقابل فریب های نفس مقاومت و ایستادگی کنند.

«گوته» میگوید من هیچ خطا و معصیتی در دیگران ندیدم که خودم هم عین آنرا مرتکب نشده باشم. همینطور وقتی شخصی خردمند و نیک سیرت مجرمی را دید که بجانب زندان میبرند گفت: «من هم مثل این شخص مجرم منتهی بلطف و یاری حق آزاد مانده‌ام و گرفتار نشده‌ام»

آئینه زندگی

زندگی را هرطور بگیری همانطور میگذرد. اشخاص شاد و خرم دنیا را بشادی و خوشی میگذرانند و مردم افسرده و تنگدل جزا فرسردگی و اندوه چیز دیگری در عالم نمیبینند. ساختمان اخلاقی و مزاجی ما هر طور باشد اطرافیان ما هم همانطور خواهند بود. اگر طبیعت ما تند و ستیزه‌جو باشد خود بخود تمام اطرافیان ما وادار میشوند با ما بتندی و ستیزه‌جویی رفتار کنند. ما هرچه در دیگران میبینیم جز انعکاس اخلاق و رفتار خود ما چیز دیگری نیست.

اگر بخواهیم با آسودگی و سلامتی زندگی کنیم باید همیشه شخصیت دیگران را محترم بدانیم و احترام آنها را محفوظ بداریم. همانطور که هر کس شکل و قیافه مخصوص بخودش دارد همانطور هم هر کس دارای صفات و اخلاق خاصی است که در هنگام حشر و معاشرت با آنها باید کاملاً مراعات اخلاقشانرا بکنیم تا آنها هم با ما معامله بمثل بکنند بدون شك ما هم دارای صفات و اخلاق مخصوص بخودمان هستیم اگر خودمان متوجه آنها نباشیم دیگران ملتفت آن هستند.

در امریکای جنوبی قریه هست که تمام اهالی آن دارای غده بزرگی

در زیر گلو هستند و این حالت بقدری عمومی است که هر کس دارای غده مزبور نباشد او را ناقص الخلقه و صاحب عیب بزرگ میدانند روزی چند نفر انگلیسی از قریه مزبور عبور میکردند غده زیادی از بومیان بدنبال آنها افتاده از روی استهزاء و تمسخر فریاد میکردند به بینید اینها گلویشان غده ندارد»

یقینی داشته باشید

که وسیله آسایش و ترقی شما بدست خودتان است هیچکس در این زمینه بیشتر از شخص خودتان نمیتواند بشما کمک و مساعدت کند. اگر با سعی و مجاهدتی خستگی ناپذیر وظائف خود را انجام دهید و با همه کس با دلبستگی رفتار کنید میتوانید محبت و علاقه دیگران را نسبت بخود جلب کرده اجرو پاداش خود را بدست بیاورید اما اگر از این دو خصلت بزرگ بی بهره باشید روز بروز پریشانتر و بدبخت تر خواهید بود و زندگانی با تمام عظمتش در مقابل شما حقیر و تاریک خواهد شد.

روح و وظیفه

اگر روح وظیفه شناسی و اطاعت قانون بجامعه مسلط باشد میتواند بآتیه و مقدرات آن جامعه امیدوار بود اما اگر روح وظیفه شناسی جای خود را بعیاشی و تن پروری و لاقیدی نسبت بهمه چیز بدهد باید بحال آن جامعه زار زار گریست زیرا وقتی بتاریخ مراجعه کنید میبینید مقدمه اضمحلال و زوال هر قومی وقتی شروع میشود که افراد آن قوم عیاش و خود خواه شده در انواع شهوات منهك شوند.

روح وظیفه شناسی رشته ایست که تمام افراد يك جامعه را بهم متصل میکند و در مقابل حوادث آن جامعه را حفظ میکند اگر این رشته از هم گسیخته و پاره شود انتظام جامعه از بین رفته هرج و مرج غریبی

بوجود خواهد آمد. بدون روح وظیفه شناسی نه عائله و خانواده رامیتوان اداره کرد و نه جامعه و ملتی را.

نفوذ در مردم

بهترین وسیله برای نفوذ در قلب مردم این است که انسان نسبت بهمه صمیمی و صدیق باشد. این بهترین سیاست برای پیشرفت میباشد ولی اغلب خیال میکنند از روی تصنع و تظاهر با عقیده دیگران موافقت کردن و برای فریفتن آنها خود را با آنها موافق نشان دادن، وعده انجام کاری دادن و هیچوقت در فکر آن نبودن و حتی از بیان حقیقت در موقع ضرورت خودداری کردن و عبارت اخری گول زدن و همیشه دو پهلو حرف زدن میتواند آنها را در نزد مردم محبوب کند. این قبیل اشخاص تصور میکنند مردم را فریب میدهند در صورتیکه چون فاقد صمیمت و صداقت هستند هیچکس بآنها اعتماد و اطمینان ندارد و در حقیقت خود را فریب داده اند و عاقبت هم بآرزو و آمال خود نخواهند رسید. هر کلمه که از روی صدق و صمیمت گفته شود در حقیقت اعمال نفوذ و قدرت بی پایانی در جامعه مردم میکند و بمنزله سنگهایی میشود که کاخ با عظمت و مستحکم دوستی را بوجود میآورند.

خوشبختی و نشاط

چیزی نیست که از خارج برای انسان تهیه شود. اساس و منشأ وجد و نشاط عشق و امیدواری و حوصله است که در انسان ایجاد افکار و تخیلات زیبا میکند، و انسان را همیشه متوجه عوامل اقبال و سعادت مینماید و تمام اشیاء عالم را از جنبه خوب آن بنظر جلوه گر میسازد. حتی بآلام و غصه های بشری يك رنگ جلال و عظمت میدهد و اشکهای ناکامی را از قند و عسل شیرین تر میسازد. چقدر خوشبخت است کسی

که بتواند قلب خود را از آلودگی و تصنع و ریا کاری پاک نگاهداشته جوش و خروش چشمه خوشبختی و نشاط را در اعماق قلب خود حس کند. فقط این اشخاص میتوانند از سرمایه نشاط و خوشبختی خود بدیگران سهم برسانند و بر میزان اصلی آن بیفزایند چونکه مهربانی مولد مهربانی است و خیرخواهی دیگران موجب سعادت و آسایش خود شخص میباشد. از کسیکه همیشه خنده رو و با نشاط بنظر میرسد علت نشاطش را پرسیدند: جواب داد چون همه را دوست دارم همه هم مرا دوست دارند. بدینی است چنین کسی نمیتواند افسرده دل و ملول باشد. آنچه مایه خوشبختی دیگران است برای خود خوشبختی میداند و از خوشبختی دیگران لذت میبرد، همیشه شاد و خندان زندگی میکند بهمه جا تخم شادی و نشاط می افشاند و از همه جا خرمن شادی و نشاط جمع میکند.

اشخاص فعال

معمولا همیشه با نشاط و خنده رو میباشند چون کار و فعالیت بالطبع انسانرا از بلای خودخواهی و بدینی نجات میدهد. اشخاص بیکار و تن-پرور و خودخواه چون همیشه معاشری جز نفس ریا کار خود ندارند هیچوقت فکر دیگرانرا نمیکند. و آنقدر چشم بخود و منافع شخصی خودشان میدوزند تا بالاخره وجود حقیر و ناچیز آنها بمنزله عالم و معبود حقیقی آنها میگردد. بالاخره حس نارضایتی در آنها شدت کرده چهره آنها را عبوس و گرفته و از دنیا بیزارشان میسازد. این بیچاره ها از يك حقیقت بزرگ غافلند که: «دنيا و تمام زیبائیهای آن متعلق باشخاص فعالی است که از آن استفاده و لذت میبرند. مردم فعال، مردم مسرور و شادمان صاحبان حقیقی دنیا هستند.

تربیت عالی

این است که انسان بفداکاری و ایثار نفس عادت کند و طوری بنفس خود مسلط باشد که در مواقع ضرورت بتواند از منافع بزرگ و کوچک خود چشم پیوشد، از بدخلقی و خشم و عصبانیت پرهیزد زیرا اگر این صفات مذموم یکبار بدرون مغز رخنه کند دیگر بیرون کردن آنها کار آسانی نخواهد بود. اما چیزی که از همه مهمتر است این است که بتواند شخص زبان خود را در اختیار خود نگاهدارد زیرا زخم زبان گاهی از زخم شمشیر شدیدتر است. حفظ و نگاهداری زبان بهترین معرف حسن سیرت و تربیت عالی و اخلاق پسندیده انسانی است.

باید سعی کرد حتی حقیقت را هم از روی حسن نیت کامل و با عبارات ملایم گفت زیرا حقیقتی که با عبارات خشن گفته شود مثل طعام لذیذی است که با چاشنی بد مزه خراب و فاسد شده باشد.

يك ضرب المثل قدیمی میگوید: «دردهاں اشخاص خوشبخت يك زبان طلائی وجود دارد».

يك بدبختی بزرگ

این است که ما همیشه در فکر انتقاد هستیم و فراموش میکنیم که تمجید و تحسین رجال بزرگ خواه زنده باشند خواه مرده طبعاً حس تقلید را نسبت باعمال خوب آنها در ما برمی انگیزد و این بهترین راه اصلاح جامعه است که اشخاص پاك و فعال را بهر نحو شده تشویق نموده مردم را وادار کنند که اعمال نيك آنها را سرمشق زندگی خود سازند چقدر اشخاص کوچکی را میشناسیم که با ستایش حقیقی و قلبی نسبت به بزرگان انقلاب بزرگی در روح آنها پیدا شده و عیناً مثل همان اشخاص بزرگ شده اند بهترین نمونه این موضوع «دمستن» خطیب بزرگ و معروف دنیاست.

او وقتی یکی از خطابه های « کالتیزاتوس » را شنید بی اختیار تحت تأثیر واقع شد بطوریکه اشک از چشمانش جاری شد و تصمیم گرفت که او هم یکروز خطیب بزرگی شود با آنکه هیچوجه استعداد لازم برای اینکار را نداشت معذرا با قوه اراده توانست تمام مشکلاتی که در اینراه داشت از قبیل ضعف مزاج - آهستگی صدا و تنگی نفس همه را رفع نموده در عالم شهرت بسزائی برای خود احرار کند . سرتاسر تاریخ پر است از امثله و شواهدی که ثابت میکند ساختمان اخلاقی رجال بوسیله تقلید و تأسی از اخلاق و سیرت سایر رجال بزرگ بوجود آمده است .

گفتنی حقایق

همیشه شهامت و جرأت میخواهد یکی از رجال بزرگ که بی پروا حقیقت را حتی در مقابل مقتدرترین اشخاص میگفت روزی مغضوب شد یکی از دوستان صمیمیش باو گفت همه میدانیم تو راست میگوئی ولی در مقابل قدرت خیلی با احتیاط باید صحبت کرد و نباید تمام حقایق را گفت چه با اندک غفلتی جان انسان بخطر میافتد . آف مرد بزرگ بالبخند تمسخر آمیزی جواب داد : برادر عزیزم تو راست میگوئی بنا بر این فرق من با تو این است که من امروز میمیرم و تو فردا .

چرا فمناك باشيم

وقتی بخوبی وظایف خود را در این دنیا مطابق وجدان انجام دهیم مثل کرم ابریشم که یله خویش را میتند و میمیرد ما هم از دنیا میرویم زندگانی ما هر قدر کم و کوتاه باشد وقتی رویه صحیحی در آن تعقیب شده باشد دنیا دنیا ذخیره از افکار زیبا و اعمال نیک در روح ذخیره کرده ایم و با فراغ بال هر موقع میتوانیم آلام و مصائب موقتی دنیا را کنار زده بسوی يك حیات جاودانی و روشنی که در آنجا هیچ غم و غصه راه ندارد روان شویم .

چشمه شادی

بدون شك محبت سرچشمه شادی است ولی البته محبت داشتن بهمه كار آسانی نیست. انسان باید خود را برای رسیدن باین مقام مهیا بکند همانطور که برای تربیت اولاد و جگر گوشگان خود رنج می برید همانطور باید برای پرورش حس بزرگ محبت در خود رنج ببرید، فداکاری کنید، از بعضی منافع شخصی چشم پوشی کنید و این گنجی است که برای هیچکس بی رنج تحصیل نشده، محبت داشتن باید بدون انتظار محبت از طرف باشد انسان باید محبت بکند برای خاطر محبت و جز این هیچ منظوری نداشته باشد در اینصورت شخص از قالب خود بیرون آمده در وجود و شخصیت های دیگر ساکن میشود شادی و درد دیگران را درست مثل شادی و درد خود حس میکند.

رفتار و حرکات عمومی شما

باید طوری باشد که مردم فوراً استنباط بکنند شما کاملاً بر نفس خود تسلط دارید و باطناً آسودگی حقیقی و عمیقی در وجود شما هست. هنگام صحبت کردن از حرکت دادن دست و صورت و سروحرکات هیچان انگیز خودداری کرده اهمیت و وقار خود را حفظ کنید از خشم و کسالت و از نفرت خودداری کنید. آه و ناله کردن و ازدست این و آن شکایت کردن نفوذ شما را خیلی در مردم کم میکند.

همیشه وضع کسی را بخود بگیرید که از بدست آوردن هر چه میل دارد مطمئن است در اینصورت خواهید دید چه قدر مردم تحت تأثیر افکار شما قرار میگیرند.

ستمهای اجتماعی

عده زیادی هستند که اسیر ستمهای اجتماعی شده اند علت این

اسارت و بردگی این است که راه فکر کردن را بلد نیستند باید انسان بتواند راجع بهر چیز در نفس خود قضاوت کند، ارزش هر چیز را در دنیا بسنجد - بتواند مستقلاً فکر کند و راه رسیدن بمقصود را خودش تشخیص بدهد - برای انجام هر کاری كوچك یا بزرگ قبلاً فكر كند و نقشه بکشد و جزئیات امر را در نظر بگیرد و شروع باقدام کند. در این راه و در این طرز عمل هر چه جلوتر برویم با قدرت بیشتری میتوانیم موانع بعدی را رفع کنیم.

اگر شما

خود را شایسته رسیدن بمقامات عالی نمیدانید مطمئن باشید که هیچوقت بمقامات عالی نخواهد رسید. همیشه بالا را نگاه کنید و در عین حال تمام استعداد و قوای لازم برای رسیدن بمقصود را در خودتان جستجو کنید، پیدا کنید و بکار بیندازید. شخصیت خود را در اجتماع حفظ کنید هیچوقت کور کورانه از اجتماع تقلید نکنید. اجتماع معمولاً مثل یک شخص بیفکری است که برای هر نوع دسیسه و تحریر یکی مستعد است همانطور که در کارهای خصوصی و شخصی بفکر خود اعتماد میکنید در کارهای اجتماعی هم تا بصحت افکار خود معتقد هستید مطابق منطق و عقل خود قضاوت کنید.

در میانیت

همیشه سعی کنید که از زور و تهدید مردم بانجام چیزیکه میل دارید خود داری کنید هر چه میخواهید با زور و تهدید بدست بیاورید مطمئن باشید با تبسم و خنده و شیرین زبانی و قدرت اینکه بتوانید خود را خیر خواه مردم نشان بدهید بهتر میتوانید تحصیل کنید. هیچوقت کسی را با خودتان دشمن نکنید. همیشه از روی عقل و منطق فکر کنید و عادت

داشته باشید که محرك تمام اعمال و گفتار تان عقل و منطق باشد.

هچله نكنيد

انتظار نداشته باشید که در اول جوانی بمقامات عالی اجتماعی برسید سعی کنید که تمام عوامل پیشرفت معنوی را در خود جمع کنید و از دور زد و خورد جاه طلبان را تماشا کنید. بالاخره موقعی میرسد که فهم و استعداد شما شما را از روی حق و انصاف بمقامهای مهم برساند. ولی در این موقع این حقیقت را فراموش نکنید که ظلم و زورگویی همیشه رواج دارد. دست یغماگران زورمند است و ملیونها اشخاص هستند که در زنجیر غلامی و بردگی گرفتارند در صورتیکه هیچ گناهی جز نفهمی ندارند شما بار سنگینی بدوش گرفته اید. باید در سعادت ممنوع خود بسا فهم و استعدادی که دارید منتهای سعی و کوشش را بنمائید. و در این راه خواهید دید که خداوند همیشه پشتیبان شماست.

پایان

فهرست مطالب

د یېاچه

چند راهنمایی مفید در زندگی عملی

- ۱ د کتر گرلینک می گوید :
- ۷ مارکوس می گوید :
- ۱۸ ولتر می گوید :
- ۲۸ تولستوی می گوید :
- ۳۵ کاظم زاده ایرانشهر می گوید :
- ۴۲ جنید بغدادی می گوید :
- ۵۸ زردشت می گوید :
- ۶۲ امرسون می گوید :
- ۶۷ ساموئل اسمایلز می گوید :



